بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین خاتم النبیین
سیدنا و مولانا محمد و علی آله و اصحابه و اصحابه اجمعین اما بعد بر کافه اهل اسلام
آشکارا باد که عقد مجالس اذکار سراسر موجب برکت ست و سبب نزول رحمت رب غفور
و اعلان توقیر و تکریم و اشاعت ذکر کریم حضرت محبوب رب العالمین سید المرسلین صلی الله
علیه و سلم که ورفعنا لک ذکرک مبین رفعت شان و لعمرک قسم جان آن سرور جهان ست
مستوجب حصول قرب ست و نور علی نور سیما درین قرب قیامت که منکرین نبوت جناب
خاتم رسالت و مانعین و مبطلین و جاحدین عظمت و وجاهت حضرت محبوب رب العزت
در مجامع و مجالس خود ها در پی اخفا و انکار فضائل و ارهاصات و معجزات حضرت سید
المرسلین باشند اجتماع اهل اسلام برای مجالس اذکار حضرت خیر الانام علیه السلام و اشاعت
تکریم و توقیر ذکر مکرم حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم البته زیاده تر موجب احکام دین
و مستلزم ارغام شیاطین ست هر چند که نزد اهل ایقان اینهمه عیان ست اما از انجا که این
آن وقتی ست که جهلا و سفها را حوصله خود سری در سر افتاده که عمومات کتاب و سنت
و معتقدات حقه محققه جمهور اهلسنت و جماعت را بر طاق اغماض گذاشته خود را اشارت
فهمیده اند و نوبت به تحمیق و تجهیل و تفسیق و تذلیل بلکه تکفیر و تضلیل برگزیدگان رب جلیل
رسانیده اند معتقد معنی تنزیه او تعالی را از زمان و مکان و جهت در بدعات حقیقیه داخل ساخته

جدی میگوید که عقد قضیه غیر مطابقه للواقع و القای آن بر ملائکه و انبیا خارج از قدرت
[illegible] نیست و الا لازم آید که قدرت انسانی ازید از قدرت ربانی باشد بدین مذهب حی [illegible]
مکالمه حقیقی با حق تعالی و عصمت لابدی هیچ عصمت انبیا برای مقبولین خود ثابت میکنند
[illegible] از کتاب و سنت و اجماع امت خبر نداشته از حیات انبیا علیهم السلام در برزخ به تصریح
محققین دین بالاتفاق حی حقیقی جسدی مماثل حیات دنیوی هست انکار کرده بدین بنا عدم
[illegible] استمداد و توسل و تشفع و عدم سماع حضرت سرور انام سلام و کلام زائرین قبر مبارک را
[illegible] می پندارد و ولی ایمانی از اعطا گردیدن شفاعت بجناب شفیع المذنبین که احادیث صحیحه
[illegible] مثل اعطیت الشفاعة و غیره مثبت آن هستند و از حقیت و تحقق و قطعیت شفاعت
حضرت انکار میدارد حالانکه بموجب تصریح جمهور اهل سنت اعتقاد بودن آنحضرت [illegible] اول
شافع و اول مشفع و مقبول الشفاعت واجب است و سیاهی معجزات و فضائل جناب
سرور کائنات گفتگوهای بیهوده میکنند و گمراهی بر اطلاق لفظ آیت بر معجزه آنحضرت [illegible]
[illegible] بر هجره و چندی از افعال بی اعتقاد الوهیت حکم شرک فی العبادت لازم میسازند و تعالی
[illegible] خیر که از مستحسنات ائمه اعلام و متضمن [illegible] غیره و موجب رونق اسلام اند با وجود [illegible] رواج
[illegible] عمومات شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت کتاب و سنت اطلاق بدعت به یک معنی [illegible]
بیباکانه در میدان تضلیل و تکفیر ائمه دین قدم می اندازد که اوهام این لئام را از قصه دستاویز
[illegible] طعن و ملام بر اصحاب کرام میگردانند بلکه قصارای اقوال این جهال لا بطور الزام رد بر دین عوام
پیش نموده نوبت طعن بجناب نبی کریم و قرآن عظیم می رسانند سه بهر خس و خار که در راه [illegible] دارد
[illegible] هوای باد صبا و اینهمه آورده نشستند بدبخت چندی از ناقصان از حسن و فضل مجالس اذکار
حضرت خیر الانام سید الابرار صلی الله علیه وسلم انکار دارند و بر ابطال شرف و برکت ایام ولادت
[illegible] سعادت همتها می گمارند و با وجودیکه ائمه معتمدین و اجله مستندین از فقها و محدثین باستحسان
هیئت اجتماعیه مجالس شریفه در رسائل لطیفه و کتب مشهوره خود بدین تصریح فرموده اند بلکه رسائل
مستقله درین باب تالیف نموده اند و اگر درباره کسی درین باب خارشکی غلبه بدفع شبهات
پرداخته اند و قول شاذ و نادر را مردود ساخته [illegible] تا آنکه اینهمه از مطالعه [illegible] بروی [illegible] انسان [illegible]

در سیرت شامی و مواہب و حسن المقصد و کشف الظنون و غیرہ توان دریافت با اینہمہ چندی از طائفہ
ہوا پرست مجوزان را انکار شکیب نموده اعتقاد شرفیہ برکت ایام ولادت باسعادت و نفس استحباب
اعادهٔ شکر نعمت و عقد مجالس اذکار پر برکت را از زبان شقاوت توامان با ہند بزم جنیم کنہیا قرار
میدہند و مجوزین و عاملین مجالس شریفہ تہمت دخول در زمرۂ مشرکان و خلل اصل ایمان می نہند
و نمی دانند که این حکم فاسد چه آفتہا بر پا می سازد و در ثبوت روایت دین اسلام و احکام شریعت
بوسیلہ اہل عدالت رخنہ می اندازد و از غایت غوایت و غباوت اینقدر ہم نمی اندیشند که کسانیکہ
سلسلہ سند دین خود با وشان است میکنند ہم داخل مجوزین و عاملین این عمل بوده اند بمشاہده
این حال بخیال خوشنودی ذو الجلال خواستم که بدفع طعن و ملام عوام کالانعام از حضرات ائمه اسلام
بپردازم و حرفی چند در رفع اوہام آن لیام تحریر سازم آنجملہ رسائل طائفہ مجموعہ قنوجیہ را
که جمع نموده و برادر خورد و کلان ست و این طائفہ را ایران ناپیش می پایان ست برای تحریر
جواب منتخب ساختم و عجالة بتحریر آنچه در خاطر آمد بی آنکه نوبت بجمع کتب کثیره رسد درین رسالہ
بپرداختم **قوله** در خواص و عوام ہندوستان شائع ست الخ **اقول** درین مقام نقل عبارات چند
از علماء دین بقلم می آید تا واضح گردد که تخصیص ذکر ہندوستان محض بنا بر ایہام و تغلیط عوام
می نماید علامہ قسطلانی علیہ الرحمہ در مواہب لدنیہ که مستند این طائفہ ست فرموده و لا زال
اهل الاسلام يحتفلون بشهر مولده عليه السلام ويعملون الولائم ويتصدقون
في لياليه بانواع الصدقات ويظهرون السرور ويزيدون في المبرات ويعتنون
بقراءة مولده الكريم ويظهر عليهم من بركاته كل فضل عظيم الخ و ہمین مطلب از حافظ
ابو الخیر سخاوی در سیرت شامی منقول ست ملا علی قاری علیہ الرحمہ که ہم مستند این طائفہ است
در مورد روی فرموده اما اهل مكة معدن الخير والبركة فيتوجهون الى المكان المتواتر
بين الناس انه محل مولده لاجل بلوغ كل منهم بذلك لقصده ويزيد اهتمامهم
الى آخره و ہم ازان ست ولاهل المدينة كثرهم الله تعالى به احتفال وعلى فعله اقبال الخ
و ہم ازان ست واما العجم فمن حين دخل هذا الشهر المعظم والزمان المكرم لاهلها
مجالس فخام من انواع الطعام للقراء الكرام والعلماء العظام والفقراء من الخاص

والعام الخ قوله با آنکه از فقها و محدثین معتمد هیچکی باستحسان و جواز آن نرفته الخ اقول این
قولیست سقیم و کیدیست عظیم شیخ عبدالحق و ملا علی قاری و محمد طاهر صاحب مجمع البحار و شیخ
عبدالوهاب متقی مکی و امام ابن جزری صاحب حصن حصین و حافظ ابن رجب حنبلی و علامه
ابوالطیب سبتی مالکی و حافظ جلال سیوطی و صاحب سیرت شامی و مجدالدین شیرازی و علامه
سیف الدین ابوجعفر ترکمانی دمشقی حنفی و شیخ برهان الدین جعبری و علامه محمد ابن عبدالله و امام
سلیمان برسوی و مولانا حسین بحرینی و ترجمان ناصح و شیخ شمس الدین سواسی و شیخ محمد بن
حمزة العدلی الواعظ و شمس الدین دمیاطی و فخرالدین دنقلی و حافظ زین الدین عراقی و علامه
برهان ابوالصفا و حافظ ابوشامه و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامه ابوالقاسم لولوی و علامه
ابوالحسن البکری و امام سخاوی و برهان الدین صاحب سیرت حلبی و علامه ابن حجر مکی که
تصانیف این حضرات معروف و مشهور و در کتب متداوله مشهوره مثل کشف الظنون بصحت
و قبول مسطور و مذکور ست و سوای این حضرات دیگر علماء معتمدین از اجله محدثین و فقهاء مشهورین
از اهل حرمین شریفین و سائر بلاد اسلامیه در رسائل و فتاوی خود استحسان آن فرموده اند و رسائل
در آن تالیف نموده اند بلکه اگر شخصی علاوه کتب علماء سابقین جمع رسائل و تتبع نموده دریافت این امر
از اقوال مشهوره علماء لاحقین و فضلاء متاخرین که در قریب این زمان گذشته اند خواهد بود بالخصوص
کسانیکه در سلسله سند صاحب رساله و امثالش در روایات کتب فقه و تفسیر و حدیث و عقاید
معدود و در رسائل امثال صاحب رساله استناد باوشان موجود مانند شاه ولی الله صاحب
و شاه عبدالرحیم صاحب محدث دهلوی و مرزا حسن علی صاحب محدث لکهنوی و غیرهم اگر
گوئی که صاحب رساله که در سکر خودبینی سرشار است همه سابقین و لاحقین را بی خبر از فقه
و حدیث بلکه از جاهلین و ضالین بلکه موافق عقیده طائفه از کافرین و مشرکین می شمارد پس
چه جای اعتماد و اعتبار است و ذکر این همه سابقین و لاحقین از ائمه دین و علماء مشهورین
بمقابله اش بیکار است پس اولا گوئیم که اگرچه جامه طائفه اسمٰعیلیه وهابیه بجهت بیخوفی از خدا
و فقدان شرم و حیا همین اعتقاد دارند و آنحضرات عظام و متبعین آن کرام را از زمره ضالین
و جاهلین فی الدین می شمارند اما از صاحب رساله تصریح این امر بظاهر دور است چه در آخر همین

رساله که برای اظهار استناد صاحب رساله سند استاد صاحب رساله ثبت است و منقبت شان بلفظ
استاذ المحققین سند العالمین فی العالمین مولانا المفتی صدر الدین خان دهلوی درج و دران
سند اکتساب نمودن صاحب رساله فقه و اصول فقه و عقاید و کتب دیگر علوم دین مثل بخاری
و تفسیر بیضاوی و غیره را از مفتی صاحب موصوف مذکور است و همان سند مصحف بودن صاحب رساله
بغربت و اهلیت و شرم و حیا مسطور است همان سند العالمین فی العالمین در فتوی مشهوره خود که
بحالت حیات شان در لکهنو مطبوع هم شده است می فرمایند عمل مولد شریف در ماه مولد
حضرت سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه وسلم و اجتماع مومنین در ان و مسعود که خالی باشد
از منهیات و مکروهات الی قوله از بهترین اعمال حسنه است و متوارث است از علمای علام و قضاة
و مفتیان اهل اسلام و مشایخ کرام کابرا عن کابر و اتفاق است جم غفیر را از اعاظم علمای دین
در ثبت مخم بر حسن این عمل مکرم و منقول به اکابر محدثین و فقهای اقطار عالم است و شک نیست که
این عمل محمود موجب مزید ثواب و برکات و نزول رحمت و شفای قلوب و انشراح صدور و قرة
عیون اهل اسلام و ارغام شیاطین و خذلان اهل ضلال و طغیان است خصوصا درین ملک که ماند درین
که دیو ها بان جاهلان از عوام به تقویت و استظهار عملداری حال نوبت بزبان درازی باقصی الغایت
رسانیده الی آخره و بعد نقل اقوال ائمه دین و علماء مشهورین فرموده پس قول تاج الدین
فاکهانی مالکی که این عمل مذموم است بمقابل جم غفیر از ائمه دین و علمای محققین از فقها و محدثین که
باستحسان آن رفته اند مقبول نیست و رده السیوطی و کثیر من العلماء الاعلام بما یشفی قلوب المتقین
پس تمسک بانکار فاکهانی و تفوه او در ان این عمل مکرم را مختلف فیه گفتن غلطی فاحش است و عجب
و بس عجب از ان گروه صافی عقیدت که عمل مولد شریف را از بدعات سیئه گویند و بجز اینکه این
عمل باین هیئت و خصوصیت آن در ماه مولد حضرت سرور انس و جان صلی الله علیه وسلم منقول
از قرون ثلثه نیست دلیلی دیگر نزد خود ندارند حتی که کدام روایت شاذه از کتب غیر مشهوره
فقهیه هم بحرمت یا کراهت آن پیش نمی کنند و نمی دانند که برین تقدیر لازم می آید که جمله
مستحسنات علمای متاخرین که کتب فقه مذاهب اربعه خصوصا فقه حنفی مملو از ان است و بهزارها
مرقوم است استحسنه المتاخرون جمله در بدعات داخل شود و علمای متاخرین از فقها باجمعهم

از اہل بدع و ضلال بشمار در آیند چه از مستحسنات ایشان اثری در قرون ثلثه نبود و ماهو الا انتفاء
الامان عن الشرعیات اعاذنا الله تعالی من هذه العقیدة الفاسدة محفلی که در ان ذکر
جمیل ولادت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم بلا انضمام منکرات دیگر و بات شرعیه باشد
آن را مجمع آثام و بدعات فهمیدن و اجماع تمامی علمای دین سابق و حال را از مذاهب اربعه شرقا
و غربا در عرب و عجم بر ضلالت و بطلان قرار دادن و حرمین شریفین زادهما الله شرفا را دار البدع
انگاشتن و اتباع سنت منحصر در افراد عدیده بلاد هندوستان دانستن چه خوش اعتقادی
و حسن ظن نسبت بعلمای اسلام و بلاد اسلام ست حرره العبد المسکین محمد صدر الدین
ختم الله له بالحسنی و ثانیا بر تقدیریکه صاحب رساله همه مجوزین این عمل را از غیر معتمدین
بلکه گمراه و بیدین می شمارد پس چرا از اکثر همین ائمه دین فقها و محدثین برای اثبات دعاوی خود
سندهای بیجا می آرد و بر سر شاخ نشستن و بن را بریدن بر عقل خود خط کشیدن ست قوله بدعت را
دو معنی ست یکی لغوی عام که عبارت از مطلق محدث ست خواه عبادت بود یا عادت دوم شرعی
خاص که عبارت ست از زیادت و انتقاص در دین بعد صحابه بدون اذن شارع لا قولا و لا فعلا
و لا صراحة و لا اشارة پس لفظ بدعت درین حدیث و در احادیث دیگر عام ست شامل همه
محدثات و این عموم بحسب معنی شرعی خاص ست نه معنی لغوی عام الی قوله و باین قید خارج شد
تعمیر مناره مسجد که بنا بر اعلام اوقات صلوة ست و تصنیف کتب که آله و عون تعلیم و تبلیغ سنت
و استعمال نخل و مداومت بر اکل لب حنطه و مثلها که هر یک امر ازینها ماذون فیه بل مامور به است
بسبیل اجمال الی آخره اقول از مقام باقرارش ثابت ست که چیزیکه بالاجمال داخل ماذونات
شرعیه باشد گو خصوص آن صراحة از قول و فعل شارع بهیئت کذائیه ماثور نباشد و نه از
صحابه کرام مروی باشد در ضلالت داخل شدن نمی تواند پس از مستحسنات ائمه دین اعتراضها
ها بیه مندفع و مطرود و خرافات شان همه باطل و مردود شدند که آنحضرات آن مستحسنات را
باشاره مضامین احادیث صریحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم مستحسن گردانیده اند
داخل بودن آنها در عمومات ماذونات بلکه مامورات شرعیه بالاجمال بثبوت رسانیده اند
قطع نظر از استحسان عام دیگر بدعات حسنه حال خصوص اظهار سرور و ادای شکر نعمت در ایام

مبارک ولادت شریفه انکه صاحب مجمع البحار که مستند این طائفه است ونزد این طائفه در المیه محققین
واجله فقهاء ومحدثین داخل‌اند در خاتمه مجمع البحار فرموده تم بحمد الله وتیسیره الثلث الاخیر
من مجمع بحار الانوار فی غرائب التنزیل ولطائف الاخبار فی اللیلة الثانیة عشر
من شهر السرور ذو البهجة مظهر منبع الانوار والرحمة شهر ربیع الاول فانه شهر امرنا
باظهار الحبور فیه کل عام الی آخره واگر برین تسلی نیاید تا کلام ابن الحاج مستند خود مطالعه
نماید که باشاره آنحضرت صلی الله علیه وسلم فضیلت شهر مبارک واولویت زیادت اعمال
بر اکیات دران تحقیق می فرماید باقیماند طعن بر لفظ بدعت باینکه آنحضرات بران مستحسنات در کتب
شرعیه اطلاق محدث وبدعت می نمایند وصراحة بدعت بمعنی شرعی را التقسیم می فرمایند پس
این اعتراض واشکال مغلطه جهال است حلش اینکه مراد شان از بدعت که آنرا مورد تقسیم ساخته‌اند
وبران اسم اطلاق معنی شرعی پرداخته‌اند امری است که بخصوصه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نباشد وقول وفعل آنجناب ازان ساکت باشد خواه مزاحم ومخالف سنت ومغیر ومنافی هدای
طریقه محموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد خواه موافق قواعد عامه شریعت بالاجمال
حکما واخل سنت وثابت باشاره احادیث صحیحه جناب شفیع امت صلی الله علیه وسلم باشد
پس آنحضرات این معنی عام را اسم معنی شرعی فرموده اند وتقسیم آن نموده اند ملا علی قاری علیه الرحمه
در شرح موطا امام محمد فرموده اصل البدعة ما احدث علی غیر مثال سابق وتطلق
فی الشرع علی ما یقابل السنة ای ما لم یکن فی عهده صلی الله علیه وسلم ثم ینقسم
الی الاحکام الخمسة کذا ذکره الحافظ السیوطی مؤیدات این امر معروف ومشهور وقدری
ازان در دیگر رسایل منقول ومسطور اما اینجا اختصار منظور است ووجه تقسیم بدعت واطلاق معنی
شرعی برین معنی چند امر است اولا آنکه لفظ بدعت بمعنی لغوی شامل کل ما احدث من غیر سابق است
ولفظ سنت بمعنی لغوی شامل هر طریقه هر کس است اما هرگاه در عرف شرع سنت اصالة اسم
خاص برای قول وفعل وتقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شده است واطلاق بدعت بران نباید وا
وبدعت مقابل سنت است پس آنمعنی خاص یعنی هر چیزیکه بالخصوص سنت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نباشد البته بمعنی لغوی لفظ بدعت می تواند شد صرف اصطلاح اهل شرع است دوم آنکه

از صحابه کرام اطلاق لفظ بدعت بر محدثات خود شان ثابت است باوجودیکه گاهی بر بدعت آنحضرت
اطلاق بدعت نفرموده اند پس البته این اطلاق بدون تقسیم بسوی حسنه و سیئه درست نمی تواند شد
قطع نظر ازینهمه نزاع منازعان در استعمال آن و اطلاق معنی شرعی بران نزاع لفظی است لو فرضنا که
این معنی معنی لغوی است و معنی شرعی اصطلاحی منحصر در خصوص آن معنی است که جز بر بدعت سیئه
صادق نشود اما این از کجا که بر مستحسنات ائمه دین باوجود عدم مزاحمت کدامی سنت و باوجود دخول
در مندوبات شریعت بالاجمال حکم ضلالت لازم گردانیده آید اطلاق بدعت بران بمعنی دیگر است
و لزوم کلیت ضلالت برای معنی دیگر حاصل آنکه میان معنی لغوی و اصطلاحی تفرقه ساختن و تعدد اطلاق را
پس پشت انداختن و بتحقیق و تطبیق چنانکه ائمه دین فرموده اند نپرداختن و جلی بالکانه علم طعن
بر ائمه اعلام افراختن همان کیدی است که شیطان لعین خوارج و روافض و معتزله و غیرهم را که باخذ [illegible]
دران گرفتار گردانیده بقعر ضلالت رسانیده است **قوله** و عند الاستقراء در عبادات بدنیه
مختصه بحجه صوم و صلوة و تلاوت و امثال ذلک بدعت غیر سیئه یافته نمی شود الی آخره **اقول**
منشاء این دعاوی همان کج فهمی اقوال اکابر است البته امری که در قواعد عامه شریعت مندرج
نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد اما آنچه بطور عموم از مندوبات
شارع باشد اگر بنیت برکت کدامی هیئت خاص آن که منافی و مغیر حدود معینه شریعت نباشد
بعمل آورده شود البته در عبادات بدنیه هم اطلاق بدعت حسنه موافق تصریحات استعمالات
ائمه دین بران نموده خواهد شد اینجا که نظر بر اختصار است بر نقل عبارت کتاب تنبیه السفیه که رد مجتهد
روافض است اکتفا میرود جائیکه مجتهد مذکور در کتاب صوارم الزام بدعت بر صاحب تحفه
وغیره نهاده صاحب تنبیه السفیه جوابش بدین عبارت داده اگر مراد از بدعت بدعت حسنه است
نعم و مرحبا و هیچ کس از فرق اسلامیه انقسام بدعت را مذموم نمی شمارد و اگر مراد بدعت سیئه است
پس لا نسلم که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار خیرها در عهد سلف نبود مثل بنای مدارس
و قناطر و تدوین کتب و علوم که خلف صالح پیدا کرده اند و در طریقه زهد و عبادات و مجاهدات
و اشغال اختراع بسیار واقع شده و اصلا جای ملامت و عتاب نیست قال الله تعالی و رهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله الی آخره و مویدات این امر

می آید از ین مقام ظاهر است که بجاریه مخالفت تمام فرق اسلامیه نموده اند **قوله** فقیر میگویم که آنچه
در قول علما تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه یافته می شود و کلیه کل بدعة ضلالة محمول بر بدعت سیئه شده
مبنی بر غفلتی است که در تعریف و تشخیص بدعت رو داده الی **قوله** ازین سو رانده و زان سو مانده
بنا بر احتیاج رفع تناقض بصورت تلفیق و تطبیق بظن خود که ان الظن لا یغنی من الحق شیئا
قسمت بدعت بحسنه و سیئه کردند و ضلالت هر بدعت را محمول بر سیئه نمودند چون شستهٔ تقلید عقد آنجبید
هر که و مه است هر که آمد بتعمق نظر به تحقیق و تنقیح زائد نکرده بر قول منقول بلا امعان جمود کنود و رفته
رفته این دار حصال همه را فرا گرفت الی آخره **اقول** اسد الله این چه حماقت است و چه سفاهت است
و به منقول الشعار بلکه تصریح است باینکه از عهد صحابهٔ کرام تا هزار دوم که هزاران هزار ائمه محققین و فقهاء و
محدثین بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند و تقسیم بدعت بسوی حسنه و
سیئه و حمل کلیه حکم ضلالت بر کل بدعة سیئة نمودند معاذ الله آن ائمهٔ دین در داء عضال جهل گرفتار
بودند پس این مخفی نیست که بالبداهة بر جهالت صاحب رساله شهادت میدهد و همین سخن لغویت
بیان صاحب رساله بجلوهٔ ظهور می نهد **قوله** همین تنها حضرت مجدد در هزار دوم بشناعت این قسمت
و تفریق متنبه و ملهم شده تردید تقسیم بدعت نمودند الی **قوله** بعد آنجناب علمای دیگر موفق
باین ادراک شده ضلالت هر بدعت باثبات رسانیدند الی آخره **اقول** اولا ملهم شدن شیخی
تنها در هزار دوم بتردید تقسیم امری بیک معنی مستلزم بطلان تقسیم آن امر بمعنی دیگر مقتضی فساد
اثبات حسن بعض افرادش بآن معنی نیست چنانکه ائمه اخیار و مشائخ کبار آن شیخ نامدار در هزار
اول تصریح نموده اند و نه ابن الهمام التزام تضلیل و تجهیل آن ائمهٔ اعلام و شیوخ اسلام وارد تا که
مذهب اسماعیلیه و بابیه بثبوت رسد و ثانیا قطع نظر از تصریحات ائمه دین که در هزار اول
گذشته اند و بموجب قول صاحب رساله در مرض جهل گرفتار بوده اند بسیاری از امور را
که کتاب و سنت از آنها بهیئت مخصوصه کذائیه ساکت است و از قول و فعل آنحضرت صلی الله
علیه و سلم ماثور نیستند با وجود ترک شارع در هزار دوم هم همین شیخ نامدار ذی شان و دیگر
اعاظم [illegible] اتباع سلسله ایشان استحسان و تجویز آن فرموده اند پس استدلال بمکاتیب و اقوال
آن [illegible] در حق صاحب رساله و دیگران ازین طائفه موجب وبال و نکال است و ثالثا

مکیدت طائفه نجدیه باید دید که درینجا از نافهمی خود برای تجهیل کافهٔ علماء دین تا هزار و دوصد هم استناد
بیک قول شیخ میکنند حالانکه درهمین مجموعهٔ قنوجیه تبرا و تشنیع و تقبیح بمقتضای الکنایة ابلغ من التصریح
بحال آن صاحب حال عائد میگرداند چنانکه برادر بزرگ این خورد هیچ آگه حمله سترگ بر شیخ نموده و گفته
بعض از شارحان شریعت این قوم اشاره بالسبابه را که باتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع
ائمه اربعه و صاحبین و جمیع فقهاء و محدثین سنت است حرام گفته اند الخ قطع نظر ازانکه اوصاف ثبوت
سنیت رفع سبابه باتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع جمیع فقهاء و محدثین ثابت نگردانیده
باید دید که چگونه تشنیع شنیع تهمت تشریع در مسئله خلافیه بر شیخ لازم می نماید و ایشان را منکر سنت
متواتره و مخالف اجماع جمیع قرار می دهد پس صاحب رساله که برای تغلیط عوام نام الهام شیخ برای
اثبات تخطیه کافه علماء کرام تا هزار و دوصد هم برزبان می آرد حالا بیان کنند که بچه جهت عقیده و پا بیعت شیخ را
از کدام فرق می پندارد قوله اطلاق هیچ جا در تخصیص و تقیید ندیده ام الخ اقول این اوصاف
محض سنت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و
رسوله کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها در مرقاة گفته وقید البدعة بالضلالة
لاخراج البدعة الحسنة کالمنارة کذا ذکره ابن الملک الخ و در مجمع البحار بذیل بدعة ضلالة
نوشته هو احتراز عن البدعة الحسنة الخ محدث دهلوی در اشعة اللمعات و در شرح [illegible]
فرموده بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد الخ در مظاهر حق
بذیل حدیث من احدث فی امرنا ما لیس منه نوشته اور لفظ ما لیس میں اشاره هی اسکی طرف
که نکالنا اوس چیز کا جو مخالف کتاب و سنت کی نهو برا نهین الخ و کفی بذلک حجة علی المخالفین قوله
بعد اعتراف در باره امری به بدعت بودن و مرتقسیم مثل بدان ماند که یکی گوید بول دو قسم است
پاک و مباح و حرام و نجس الخ اقول جوش جهالت صاحب رساله و کمال تنزلش [illegible]
زائد از ما سبق داد نافهمی میدهد معهذا هر دم در میدان تجهیل و تضلیل ائمه دین قدم می نهد قطع نظر
از ظهور سفاهت درین قول اشعار طعن و تبرا بر اصحاب کبار حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم است تفصیل این اجمال آنکه از روایات معتمده ثابت که صحابه کرام باوجود اعتراف بدعت
بودن در باره بسیاری از امور در پی استحسان و مدح آن رفته اند و افض از جهالت خود در حق صحابه

کرام الفاظ ضلالت التیام برزبان می آرند و مدح آن امور را با وجود اعتراف و اطلاق بدعت
مخالفت حضرت شارع می شمارند ائمه دین فرموده اند که مدار قبح و ذم بر مزاحمت و تغییر احکام
کتاب و سنت ست نه بر مجرد تلفظ لفظ بدعت و این لفظ بدو معنی مستعمل ست و بیک معنی منقسم ست
بسوی بدعت حسنه و بدعت سیئه پس در تعبیر بدعت حسنه و حکم بحسن امری با وجود اعتراف بدعت
بودنش هیچ جای اعتراض نیست حالا صاحب رساله هجو با که باز همان مسوده ازبیخ و بن برکنده را
رونق تازه دهد و فتنهٔ افسرده خوابیده را بیدار ساخته بخصه ظهور نهد بناءً علیه در پردهٔ تجهیل
آن ائمه اعلام حقیقةً قصد تضلیل صحابه کرام دارد که هیچ الفاظ شنیعه تشنیع بر زبان می آرد حالا چند
اقوال علماء دین نقل نمایم تا واضح گردد که تحقیق و تقسیم آن ائمه اعلام همه صواب و درست ست و اعتراض
صاحب رساله بر ان کرام محض جهل و نامربوط ست امام بخاری علیه الرحمه در صحیح خود روایت نموده
که حضرت امیر المومنین فاروق رضی الله تعالی عنه در حق اهتمام جماعت تراویح و التزام آن فرموده
نعمت البدعة هذه شعرانی در کشف الغمه آورده کان ابو امامة الباهلی رض یقول احدثتم
قیام شهر رمضان ولم یکتب علیکم فدوموا علی ما فعلتم ولا تترکوه فان الله تعالی عاتب
بنی اسرائیل فی قوله ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله الخ
و حضرت ابن عمر رض در حق صلوة ضحی فرموده نعمت البدعة هذه و نیز فرموده ما ابتدع المسلمون
افضل من صلوة الضحی هکذا فی فتح الباری و غیره امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل شرح قول
حضرت امیر المومنین رضی الله تعالی عنه فرموده انما دعاها بدعة لان رسول الله صلی الله
علیه وسلم لم یسنها لهم ولا کانت فی زمن ابی بکر رض و رغب فیها بقوله نعم لیدل علی
فضلها ولئلا یمنع هذا اللقب من فعلها والبدعة فی الاصل احداث امر لم یکن فی
زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم البدعة علی نوعین ان کانت تندرج تحت
مستحسن فی الشرع فهی بدعة حسنة الخ و امام قسطلانی فرموده سماها بدعة لانه
صلی الله علیه وسلم لم یسن لهم الاجتماع لها ولا کانت فی زمن الصدیق رض وهی
خمسة واجبة ومندوبة ومحرمة ومکروهة ومباحة وحدیث کل بدعة
ضلالة من العام المخصوص وقد رغب عمر رض فیها بقوله نعم البدعة وهی کلمة

مجمع المحاسن کلها الخ در مجمع البحار گفته فی حدیث عمر رض فی قیام رمضان نعمت البدعة هی
نوعان بدعة هدی و بدعة ضلال فمن الاول ما کان تحت عموم ما ندب
الشارع الیه وحض علیه فلا یذم لوعد الاجر علیه بحدیث من سن سنة حسنة
وفی ضده من سن سنة سیئة ومن الثانی ما کان بخلاف ما امر به فیلام وینکر
علیه والتراویح من الاول لانه صلی الله علیه وسلم لم یسن لهم الاجتماع وانما
صلاها لیالی ثم ترکها ولا کانت فی زمن الصدیق وهی علی الحقیقة سنة لحدیث
علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین واقتدوا بالذین بعدی وعلی الاخر
یحمل حدیث کل بدعة ضلالة الخ در سیرت شامی از امام ابو شامه آورده قال عمر رض
نعمت البدعة یعنی انها محدثة لم تکن واذا کانت فلیس فیها رد لما مضی فالبدع
الحسنة متفق علی جواز فعلها والاستحباب لها ورجاء الثواب لمن حسنت نیته
فیها وهی کل مبتدع موافق لقواعد الشریعة غیر مخالف لشیء منها ولا یلزم من فعله
محذور شرعی الخ قوله بدعت آنست که بعد قرون ثلثه مشهود لها بوجود آمده و اصلش از کتاب
و سنت معلوم نشده و سندش بثبوت نه پیوسته چه ظاهر چه خفی چه ملفوظ و چه مستنبط الخ اقول
درینجا چند امور ملاحظه باید نمود اول آنکه در ما سبق در تعریف بدعت صرف قید بعدیت
صحابه اعتبار داشته بود و درینجا قید بعدیت قرون ثلثه افزوده دوم آنکه حسب این تعریف چیزیکه
بعد قرون ثلثه بوجود آمده اما اصلیه دینیه باذن شارع گو اشاره هم باشد و سند استحسان گو خفی
و مستنبط باشد ثابت فرموده باشند آنرا شرعا بدعت و ضلالت نه توان گفت پس اکثر دعاوی
صاحب رساله هم منتشر باشد نیست و نابود شد سیوم بر تقدیر اخذ قید بعدیت قرون ثلثه
در مفهوم بدعت ضلالت حسب این تعریف چیزیکه در قرون ثلثه بوجود آمده باشد اما اصلش
از کتاب و سنت نباشد بلکه مزاحم کتاب و سنت باشد آنرا بدعت ضلالت نه توان گفت
حالانکه وجود و ظهور ضلالت خروج و رفض و قدر در قرون ثلثه بلکه در قرن اول زمان
صحابه کرام بوده است و بالاتفاق عقاید اینهمه شرعا داخل بدعت ضلالت اند اینجا
مفتقر میگردد که اعتبار تحدید زمانی در بدعت چنانکه تحدید میکنند لغو و مهمل ست صحیح بهمان ست

که جمهور محققین علمای دین میگویند که هر امریکه مزاحم کتاب و سنت باشد خواه در قرون ثلثه بوجود آمده باشد یا بعد از آن مذموم و ضلالت ست و هر امریکه مندرج مندوبات شارع ست و از مستحسنات ائمه دین ست حسن و موجب برکت ست **قوله** لهذا بعض گفته اند که منقسم بحسنه و سئیه بدعت لغوی ست الخ **اقول** ذکر قول این بعض و استناد بدان صاحب رساله را چه مفید ست که حسب این قول این بعض بدعت بمعنی اصطلاحی شرعی جز سئیه نباشد اما این از کجا که حسب قول این بعض مستحسنات ائمه دین از اهل بدعات شرعیه منحصره در ضلالت اند بسیاری از مستحسنات که وهابیه اسماعیلیه بر قایلین آن حکم ضلالت کرده اند و میکنند بموجب تصریح همین علما هم استحسان آن ثابت ست قطع نظر از دیگر مسائل صاحب رساله آنقدر چالاکی و بیباکی و جیرت و سفاکی اختیار نموده که بی لحاظ عقل و فهم برای تائید مذهب خود سند ملا علی قاری و ابن حجر مکی و حافظ عسقلانی و مولوی رفیع الدین خان مرادابادی و غیرهم می آرد حالانکه اینهمه حضرات را بسبب تصریح استحسان همین عمل مجلس مولد جاهل و گمراه میشمارد و بس تا چند در ثنا که برای تطویل رساله اقوال این علما متضمن ذم بدعت از نافهمی ذکر کرده همه خارج از بحث ست که صاحب رساله پی بمقصد و مطلب نخانه برده **قوله** فصل اول در ادله منع انعقاد مجلس برای عمل مولد الی **قوله** از سلف و خلف معتمد و مستند منقول نه الخ **اقول** این ادعا محض فضول ست چه استحسان انعقاد مجلس شریف از اکابر دین و ائمه معتمدین تا استاد استاد صاحب رساله که لقبشان بموجب شهادت آخر همین رساله سند العالمین فی العالمین ست ثابت و منقول و اطلاق بدعت بران بدان معنی که مستلزم ضلالت باشد غیر صحیح ست و بدان معنی که اطلاق بدعت بران می توان نمود خواه آنرا معنی شرعی گفته آید یا لغوی بهر تقدیر حکم لزوم ضلالت بران محض باطل و قبیح ست **قوله** اول کسیکه این عمل ایجاد کرد شیخ عمر بن محمد ست که هیچکی از مشائخ و صوفیه و علمای کرام او را نمی شناسد و در هیچ کتاب از و استناد مروی نیست الخ **اقول** در کتاب سیرت شامی هم که مستند اکابر صاحب رساله معروف و مشهور ست مذکور و مسطور ست و کان اول من فعل بالموصل عمر ابن محمد الملا احد الصالحین المشهورین و به اقتدی فی ذلک صاحب اربل وغیره الخ پس آنهمه عبارت شهادت صلاحیت و شهرت

حضرت شیخ قدس سرہ و اولیت فاعلیت این عمل در شہر موصل نسبت بان شیخ اجل رضی اللہ تعالی عنہ ظاہر ست پس بر جہالت خود نگریستن و دیگران را بچشم بد نگریستن حماقت ست و بس و این جملہ را یاد باید داشت کہ جا جا درین رسالہ و دیگر رسایل این طایفہ کار آمدنی ست **قولہ** سبط ابن جوزی در کتاب مرات الزمان نوشتہ حکی بعض من حضر فی بعض الموالد انہ عد فی ذلک السماط خمسۃ آلاف غنم شوی و عشرۃ الاف دجاجۃ و مائۃ الف زبدیۃ و کان یعمل للصوفیۃ سماعا من الظہر الی الفجر و یرقص بنفسہ و کان یصرف علی المولد کل سنۃ ثلثمائۃ الف دینار الی **قولہ** فقد ادعی الشیخ تاج الدین عمر بن علی اللخمی السکندری المشہور بالفاکہانی من متاخری المالکیۃ ان عمل المولد بدعۃ مذمومۃ انتہی **اقول** درینجا حال مغالطہ و افترا پردازی صاحب رسالہ باید دید کہ بنام نہاد مرات الزمان سبط ابن جوزی عبارتی نقل نمودہ و دران قول تاج الدین داخل کردہ لفظ انتہی نوشتہ تا مطالعہ کنندگان را شبہہ این معنی شود کہ فاکہانی قبل از سبط ابن جوزی بودہ و سبط ابن جوزی استناد و ذکر آن فرمودہ حالانکہ ولادت فاکہانی در سال وفات سبط ابن جوزی واقع شدہ در کشف الظنون از قطب الدین موسی مورخ آوردہ رأیت ان اجمع التواریخ مقصدا و اعذبہا مرآۃ الزمان فشرعت فی اختصارہ فوجدتہ قد انقطع الی سنہ ۶۵۴ اربع و خمسین و ستمائۃ وہی التی توفی المصنف فی اثنائہا الی آخرہ و حافظ سیوطی در بغیۃ الوعاۃ در ذکر فاکہانی فرمودہ ولد سنۃ اربع و خمسین و ستمائۃ و مات سنۃ احدی و ثلثین و سبعمائۃ این ست حال دیانت این طایفہ در نقل کہ خاصہ لازمہ ایشان ست **قولہ** دلیل اول آنکہ باری تعالی از عبادات و اعتقادات انچہ برای عباد خود کافی دانست مشروع نمود الی **قولہ** زیادت بر نص ست و زیادت بر نص نسخ ست کما تقرر فی موضعہ الی آخرہ **اقول** این کلام محل بحث ست بچند وجوہ اولا آنکہ مراد شان از مشروع نمودن باری تعالی ظاہر این ست کہ ہمہ فروع جمیع عبادات و جملہ افراد کل تطوعات مشروعہ را بقیود مخصوصہ و نوافل صور کذائیہ نام بنام تصریح و تقیید و تعیین و تحدید فرمودہ ست پس ہر چہ نہ چنین ست غیر مشروع ست و عمل بدان و احداث آن زیادت بر نص ست و مستلزم لزوم نسخ ست پس این ادعای ست فاسد و قولی ست کاسد کہ قطع نظر

از کلید بش طبعی شفقت بر حال صحابهٔ کرام رضی الله تعالی عنهم لازم میکند که باحداث بسیاری از امور
اقرار فرموده اند باوجودیکه از تنصیص کتاب الله بهیئت کذائیه مخصوصه آنها ثابت نه نموده اند بلکه
بسیاری از نوافل عبادات مخصوصه و هیأت تطوعات معینه را که صرف از احادیث شریفه
ثابت اند بجهت عدم ثبوت مشروعیت از کتاب الله ناسخ قرآن و زائد بران معاذ الله گفته آید
و عمل باحادیث احاد در اموریکه در کتاب الله حکم آن نیست باطل باشد و این هم فتح باب
جهل و الحاد است چنانکه در کتب اصول مذکور است و اگر مراد ایشان این است که قرآن مجید اصول عامهٔ
جملهٔ عبادات و خیرات و مندوبات را بطور اطلاق حاوی است و هرچه از اطلاق فعل خیر
و جنس مندوبات مشروعه و عمومات کتاب الله مخالفت داشته باشد غیر مشروع است
و عمل بدان زیادت بر نص بین بر تقدیر مستحسنات ائمهٔ دین عموماً گو بالخصوص از کلام مجید
ثابت نباشد الزام نسخ دادن و هر عمل حولد خصوصاً تهمت لزوم نسخ نهادن و دیگری تکفیر
و تضلیل اکابر دین از فقها و محدثین افتادن سفاهت و ضلالت است ثانیاً در کتب اصول
تصریح است باینکه زیادتی که نسخ بودن و نبودن آن متنازع فیه و متحدث عنه است مراد از آن
زائد کردن امری باعتقاد رکنیت یا شرطیت در امر منصوص مخصوص است که تجویز زیادت نزد
حنفیه داخل نسخ است پس از احادیث صحیحه هم که احاد باشد اثبات تجویز زیادت جائز نیست
و نزد شافعیه و حنبلیه داخل نسخ نیست نه اینکه هر امری که در قرآن مجید مذکور نبود و فرقان حمید
از ان ساکت باشد قول بآن و عمل بدان مستلزم تجویز نسخ قرآن باشد یا در امر منصوص امری
دیگر بقصد استحباب و نیت برکت یا حسب تعامل عادت مرعی نمودن تا آنکه رکن و شرط
گردانیده آید مستلزم نسخ باشد که این هم مخالف مقررات محققهٔ اصول است پس از نافهمی
خود حوالهٔ مسئلهٔ اصولیه نمودن و لب باظهار تبحر خود کشودن و برای اظهار منطق دانی خود
قیاس مرکب ساختن و بر عدم تکرار حد اوسط نظر نینداختن امری است قبیح کما لا یخفی علی کل
ذی فکر سلیم و عقل صحیح چون این مجدیه در هر مقام باوجود عدم فهم مراد و فائدهٔ مسئلهٔ زیادت بر نص
دست استلزام نسخ برای تضلیل و تکفیر ائمهٔ اعلام و ابطال استحسان مستحسنات آن کرام پیش میکنند
میخواهم که درین مقام عبارات چند از کتب مشهورهٔ اصول نقل کنم در مسلم الثبوت نوشته مسئله

مسئلہ زیادۃ عبادۃ مستقلۃ لیست نسخا الخ بحر العلوم در شرح فرمودہ ای لیست نسخا
للمزید علیہ وان کانت من جنسہ فانہ لا یرفع شیئا من المزید علیہ وھو ضروری الخ
ونیز در مسلم وشرح آنست واما زیادۃ جزء فی الواجب کالتغریب فی الحد للزنا او زیادۃ
شرط بعد اطلاق الواجب عنہ کالایمان ای اشتراطہ فی رقبۃ الیمین فھل ھو
نسخ لحکم المزید علیہ فالحنفیۃ قالوا نعم نسخ وھو المسمی بالنسخ بالزیادۃ والشافعیۃ
والحنابلۃ واکثر المعتزلۃ قالوا لا نسخ الی آخرہ وبعد بیان مذاہب نوشتہ لنا ان
المطلق عن تلک الزیادۃ دل علی الاجزاء مطلقا سواء صح الزیادۃ او مجردا
عنہا لانہ ای المطلق کالعام یدل علی افرادہ التی ھی مع الزیادۃ او مجردا عنہا ابدا
ولیس ھناک صارف عنہ لان الکلام فیما لا صارف غیر ھذہ الزیادۃ وھی
صفر من الاشفاء زمان وجود المطلق فیحمل علی الاطلاق ویدل علیہ التقیید
بجزء او شرط ینافیہ فانہ یقتضی عدم الاجزاء بدونہ فیرفع ھذا التقیید
حکما شرعیا وھو اجزاء الافراد التی ھی مجردۃ عن ھذا التقیید وھو ظاھر جدا
الخ ونیز در مسلم نوشتہ ولھذا امتنع الزیادۃ عندنا بخبر الواحد علی القاطع کالطہارۃ
للطواف الخ در شرح بعد بیان شروع گفتہ ثم ھذا القدر انما یکفی لعدم افتراض ھذہ
الامور الخ ونیز در مسلم وشرح بحر العلوم در بیان جواب دلیل مجوزین ناسخیت اجماع گفتہ
قلنا اولا ان الآیۃ کانت ساکتۃ عن حال الام مع الاخوین وکان امیر المومنین
عثمان رضی اللہ تعالی عنہ ردھا فی ھذا الحال من الثلث الی السدس فسال ابن عباس رض
ان الآیۃ لا یثنا ولھا فاستدل امیر المومنین رض بالاجماع فیما سکت عنہ الکتاب
وھذا لیس من النسخ فی شئ وھو ظاھر جدا الی آخرہ در تنقیح فرمودہ اما وصف الحکم
فقد اختلفوا ان الزیادۃ علی النص نسخ ولا وذکروا لھا امثلۃ بزیادۃ جزء کزیادۃ رکعۃ
مثلا علی رکعتین وشرط کالایمان فی الکفارۃ او ما یرفع مفھوم المخالفۃ الخ
در توضیح بعد بیان مذاہب ودلائل مختار خود نوشتہ فلا یزاد التغریب علی الجلد والنیۃ
والترتیب والولاء علی الوضوء وھو ای الوضوء علی الطواف والفاتحۃ وتعدیل

الارکان علی سبیل الفرضیة بخبر الواحد والایمان علی الرقبة بالقیاس ای لا نزاد
قید الایمان علی الرقبة فی کفارة الیمین بالقیاس علی کفارة القتل یرد علینا
انکم زدتم الفاتحة والتعدیل بخبر الواحد حتی وجبا وانما لم یثبت الفرضیة
لانها لا تثبت بخبر الواحد عندکم فان الفرض عندکم ما ثبت لزومه بدلیل قطعی
والواجب ما ثبت لزومه بدلیل ظنی فقد زدتم علی الکتاب بخبر الواحد ما یمکن
ان یزاد به وهو الواجب فیمکن ان یجاب بانا لم نزد الفاتحة والتعدیل علی وجه
یلزم منه نسخ الکتاب لانا لم نقل بعدم اجزاء الاصل لولا الفاتحة والتعدیل
حتی یلزم النسخ حینئذ بل قلنا بالوجوب فقط الی آخره در فتح القدیر در بحث تسمیه وضو
آورده فادی لنظر الی وجوب التسمیة فی الوضوء غیر ان صحته لا یتوقف علیها الا ان
الرکن انما یثبت بالقاطع وبهذا یندفع ما قیل المراد به نفی الفضیلة لئلا یلزم نسخ
آیة الوضوء یعنی الزیادة علیها فانه انما یلزم بتقدیر الافتراض لا الوجوب الی آخره
ازین بیان بصراحت تمام بثبوت رسیده که از مجرد تجویز امری مخصوص در قرآن مجید که نیز و
مشروعیت آن از نص ثابت نباشد و فرقان حمید از ان ساکت باشد تجویز نسخ قرآن لازم نمی آید
ورنه بر عبادات که ثابت اند باحادیث شریفه هم حکم لزوم نسخ نص کتاب لازم خواهد آمد نیز
بثبوت رسیده که امری که در قرآن شریف منصوص است اما مقید بصورت خاصه نیست رکن آن
یا شرط گردانیدن امری دیگر در ان البته داخل نسخ بالزیادة است اما زیادت امری دیگر در ان
باعتقاد فرضیت و رکنیت و شرطیت بلکه بطور استحباب بلکه بطور وجوب هم داخل نسخ نص نیست
پس بر مجوزین استحسان عمل محفل ذکر مولد شریف که هیچگونه در ان زیادت کدامی رکن و شرط
بر عبادات مخصوصه منصوصه کتاب الله نیست بحواله قاعدة الزیادة علی النص نسخ تهمت تجویز نسخ
نص کتاب الله نمودن جهالت سازی و افترا پردازی ست و ثالثا احتجاج آیه کریمه اکملت لکم دینکم
الآیة بر ابطال مستحسنات ایشان که از افراد خاصه عمومات مندوبات مطلقه کتاب و سنت اند
مندرج تحت قواعد و اصول شرعیت اند محض جهالت ست مراد از آیه کریمه تکمیل اصول دین
و تصریح قواعد عامه شرعیت ست نه تحدید افراد خاصه جمله احکام و تخصیص صور کذائیه جمیع طاعات

فهم این معنی از آیه کریمه مبتنی بر مجرد وهم است که همین وهم راه منکرین قیاس هم زده بود و چه عجب که
صاحب رساله کلام و محبت منکرین قیاس را دیده بهمچو احتجاج کرده است قاضی ناصر الدین بیضاوی
در تفسیر اسرار التنزیل فرموده الیوم اکملت لکم دینکم بالنصر والاظهار على الادیان کلها
او بالتنصیص على قواعد العقائد والتوقیف على اصول الشرائع وقوانین الاجتهاد الخ
علامه خطیب در حاشیه فرموده هذا جواب عن دلیل نفاة القیاس فانهم تمسکوا على
ابطاله بان الدین کمل فی آخر عهد النبی صلى الله علیه وسلم فلو کان القیاس جائزا به
وکان فی ذلك القیاس لابد ان یکون لاظهار حکم لم یکن معلوما فکان القیاس موجبا
لکمال الدین فلم یکن کاملا فی ذلك الزمان والجواب عنه ما ذکره وهو ان المراد
باکمال الدین تحقیق قواعد العقائد وتبیین قواعد الاجتهاد وهذا لاینافی وقوع الاجتهاد
وتخریج الاحکام بعده الى آخره ودر تفسیر کبیر گفته المسألة الثانیة قال نفاة القیاس
دلت الآیة على ان القیاس باطل وذلك لان الآیة دلت على انه قد نص على الحکم
فی جمیع الوقائع فالقیاس ان کان على وفق ذلك النص کان عبثا وان کان على خلافه
کان باطلا الى آخره بالجمله زیاده حیله منافی آیت کریمه باشد و آنرا استلزام نسخ گفتن آیه تحسینات
علماء دین صادق نیست در زیاده حیله صادق می تواند شد منافی آیه کریمه و مستلزم تجویز نسخ نیست
پس دلیل اول بر ابطال و انکار عمل مولد محض الی بنیاد و سعی صاحب رساله همه رایگان است باوجود
تقصیر میگوید که از اصول همین مقدمات مسلمه او بعد طرد و اخراج مزخرفات مخترعات صاحب رساله
دلیلی چند برای ابطال حکم تحریم و ممانعت این عمل ترتیب می توان داد مثلا می توان گفت قعود قیام
و تکریم حضرت نبی کریم در شرع شریف مشروع است پس اظهار شکر نعمت وجود باجود بادا
عبادات و صدقات و دعوات اهل اسلام و جمیع مسلمین برای ابتهاج ارهاصات و معجزات
و فضائل حضرت سید الانام صلى الله علیه وسلم و تکریم ایام و لادت با سعادت که یکی از افراد
اصل توقیر مطلق آنجناب صلى الله علیه وسلم است بعمل آوردن باب تکرار شکر نعمت و فضل و شرف
ایام با سعادت علامه ابن حاج و غیره از بیان [illegible] ثابت فرموده اند
بهمان عقد مجلس [illegible]

باہیئت ست گو بخصوصہ تخصیص حکم آن در قرآن شریف نباشد با وجود عدم مزاحمت حدود
خاصہ منصوصہ شریعت بلکہ با وجود عدم ثبوت تحریم و کراہت و ممانعت از مجتہدین امت
حکم بہ تحریم آن نمودن و راہ انکارش ہمچون لب بنسخ حکم مطلق و زیادت بر نصوص شریعت
کشودن ہست چنانکہ در اصول مقرر شدہ ہست مثلا در بیان کفارہ کہ ذکر مطلق رقبہ ست پس
انکار از تجویز اعتاق عبد کافر کہ یک فرد از افراد آن ہست گو در قرآن مجید ذکر آن بخصوصہ نیست
حسب قول اہل اصول حنفیہ زیادت بر نص مستلزم نسخ آن اطلاق ہست درین مقام نقل فقرہ
از رسالہ دعائیہ مولوی خرم علی کہ از اکابر طائفہ بودہ اند برای دفع دو زدی امثال صاحب رسالہ
ضروری ہست در رسالہ مطبوعہ مذکورہ در بحث استحباب دعا بہیئت کذائیہ بعد صلوۃ نوشتہ
اگر گوئی کہ دست بر داشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث قولیہ و فعلیہ البتہ ثابت شدہ لیکن بدعا
عقب صلوات خمسہ بہیئت کذائیہ چہ دلیل ہست گوییم و باللہ التوفیق کہ چون ثابت شد کہ رفع الیدین
از آداب دعا ست و جالب اجابت ہست و موقت بوقتی دون وقتی نیست پس حاجت دلیل
دیگر نماند الخ بلفظہ ایضا فیہ باید دانست کہ دست بر داشتن وقت دعا و رفع الیدین بدانہا
باحادیث صحاح و حسان قولا و فعلا در نماز استسقا و غیرہ ثابت ہست گو بالتزام عقب صلوات خمسہ
بہیئت کذائیہ مروی نباشد الی آخرہ **قولہ** و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید عدم صدق
حق تعالی الخ **اقول** اگر از آیہ کریمہ تصریح فرمودہ دادن ہیئات کذائیہ ہر ہر تطوع و جملہ افراد
مخصوصہ عمومات خیر و کل احکام خاصہ جمیع امور در نص مراد می بود گنجایش ذکر این ایراد بود
حالانکہ در کلام اللہ شریف ہرگز تخصیص و تعیین صور کذائیہ جمیع تطوعات و ہیئات مخصوصہ
جملہ نوافل و مستحبات و تقیید بکل افراد کل امور خیر تصریح و تخصیص نفرمودہ ہست پس چگونہ این معنی
از آیہ کریمہ مراد توان داشت و چرا بر ائمہ دین و علماء معتمدین در استحسان صور کذائیہ مستحسنات
مخصوصہ طعن تضلیل باید بر افراشت و اگر این معنی را معین داریم لازم می آید عدم صدق
حق تعالی در قول او و ہذا خلف ممتنع و محال لا مجال فیہ للامکان و الاحتمال عندنا
معاشر اہل الحق مگر آنکہ جامہ اسماعیلیہ کہ بالتزام امکان و مقدوریت کذب او تعالی شانہ
مقر اند و از استحالہ و امتناع آن منکر اند و امام شان تقدیس الہی را بر نقیصہ شنیعہ کذب

برای مقدوریت و امکان این عیب فاحش بجناب مقدس ربانی دلیل ساخته و بر تقدیر عدم آن بلزوم ازدیاد قدرت انسانی بر قدرت ربانی پرداخته اگرچه تزیل ٹونک کفر بودن این استدلال کاسد و اعتقاد فاسد مسلم داشته و در رساله کلام الفاضل مولای خود را در مغاک اغماض انداخته برارت ذات خود ازان ضلالت در تحاشی و انکار ازان اعتقاد پسند داشته اما چون عامه اسماعیلیه بنابر پاسداری رئیس طائفه قول فاضل کبیر خود را باطل و مردود می شمارند و حسب ارشاد مولای خود همان قول را کالوحی می انگارند از ایشان عجیب نیست که تجویز وقوع آنهم کنند **قوله** و این احتجاج در رد همگی بدعات بکار می تواند آمد الخ **اقول** هرچند نافهمی صاحب رساله از ما سبق بخوبی عیان گردید اما در اینجا یک دو قول دیگر از علماء دین معتمدین و مستندین صاحب رساله باید شنید صاحب هدایه بعد ذکر تلبیه مسنون در بحث جواز زیادت تلبیه بر قدر ماثور نوشته و لا ینبغی ان یخل بشیء من هذه الکلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ینقص عنه و لو زاد فیها جاز خلافا للشافعی هو اعتبره بالاذان و التشهد من حیث انه ذکر منظوم و لنا ان اجلاء الصحابة کابن مسعود رض و ابن عمر رض و ابی هریرة رض زادوا علی الماثور و لان المقصود الثناء و اظهار العبودیة فلا یمنع من الزیادة علیه انتهی در ین مقام باید فهمید که اگر استدلال صاحب رساله صحیح باشد الزام تجویز نسخ امر مسنون و ماثور بلکه نسخ نص کتاب بر صاحب هدایه و سائر ائمه حنفیه بلکه بموجب روایت صاحب هدایه بر حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابو هریره رضی الله تعالی عنهم نیز حسب قول صاحب رساله می تواند شد و نیز صاحب هدایه هر آنچه مقصود ازان مطلق ثنا معبود بود زیادت بر قدر ماثور تجویز فرموده پس بر اظهار و اعلان عقد مجالس ذکر آنحضرت و استجلاب ادای شکر نعمت ولادت باسعادت که مقصود ایشان و عامه مسلمین ازان ثنا و تعظیم و رفعت ذکر و تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست هیچگونه مزاحم و رافع امور محدوده حضرت شارع نیست بلکه داخل افراد و تقییر مندرج در آن اصل عام ست اگر بالفرض لفظ زیادت صادق نیز آید تاهم بموجب قول صاحب هدایه از هیچ زیادت منع نمودن

نمی شاید و در در مختار در بحث خواندن درود شریف در فصل صفة الصلوٰة گفته ق
تندب السیادة لان زیادة الاخبار بالواقع عین سلوک الادب فهو افضل
من ترکه ذکره الرملی الشافعی و غیره اهـ و در غنیة المستملی گفته و ان زاد فی دعاء الاستفتاح
بعد قوله و تعالی جدک لفظ و جل ثناءک لا یمنع من الزیادة و ان سکت لا یؤمر به
لانه لم یذکر فی الاحادیث المشهورة الخ بالجمله این احتجاج فاسد مخالف تحقیق محققین
بکار نمی تواند آمد و زیادت احکام ثابته از سنت بر کتاب اللہ و زیادت احکام مجتهدین
بر کتاب و سنت و زیادت ائمه دین و علماء کاملین بر زمانه تا قیامت داخل نسخ بالزیادت
نیست بلکه اجرا احکام عمومات کتاب اللہ بر افراد خاصه و تفصیل مجملات الشریعت امام
شعرانی مصنف صاحب رساله میزان گفته فان قلت فما دلیل المجتهدین فی زیادتهم
الاحکام التی استنبطوها علی صریح الکتاب و السنة و هلا کانوا وقفوا علی حد
ما ورد صریحا فقط و لم یزیدوا علی ذلک شیئا لحدیث ما ترکت شیئا یقربکم
الی الله الا و قد امرتکم به و لا شیئا یبعدکم عن الله الا و قد نهیتکم عنه
فالجواب ان دلیلهم فی ذلک الاتباع لرسول الله صلی الله علیه و سلم فی تبیینه ما
اجمل فی القرآن مع قوله تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء فانه لولا بین لنا کیفیة
الطهارة و الصلوٰة و الحج و غیر ذلک ما اهتدی احد من الامة لمعرفة استخراج
ذلک من القرآن و لا کنا نعرف عدد رکعات الفرائض و النوافل و لا غیر ذلک فکما
ان الشارع بین لنا بسنته ما اجمل فی القرآن فکذلک الائمة المجتهدون بینوا لنا
ما اجمل فی احادیث الشریعة و لولا بیانهم لنا ذلک لبقیت الشریعة علی اجمالها
و هکذا القول فی اهل کل دور بالنسبة للدور الذی قبلهم الی یوم القیامة الخ
قوله چنانچه حضرت مجدد و صاحب مجالس الابرار الی آخره اقول حضرت مجدد خود امور
مخصوصه را که غیر ثابته از کتاب و سنت را تجویز و استحسان نموده اند بلکه کمال تاکید نهایت
الاصرار نموده است و اصلاح آنها فرموده اند از انجمله است ذکر خلفا راشدین رضی اللہ تعالی
عنهم در خطبه که حضرت مجدد در مکاتیب خود آنرا از اعظم شعائر ساخته اند و در حق تارک آن

به تحریر این کلمه پرداخته‌اند که ترک نکنند آن را بعد مگر کسی که دلش مریض و باطنش خبیث باشد
اگر صاحب رساله را عقلی و فکری باشد ببیند که دلیلش بر تقدیر تمامیت بر حضرت شیخ هم
بعینه اعاده می توان نمود که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی
دانست مشروع نمود و دین ایشان کامل کرد چنانکه در قرآن است که اکملت لکم الآیه پس
برین تقدیر اگر ذکر خلفاء راشدین هم در خصوص خطبه نماز جمعه و عیدین از امور دین می بود
البته حق تعالی آن را مشروع میفرمود چه جای آنکه از شعائر باشد و حق تعالی از شرع و تعیین آن
خبر نمیداد و چون شارع از آن بحث نکرد معلوم شد که احداث آن زیادت بر نص کتاب است
و زیادت بر نص نسخ است کما تقرر فی موضعه و اگر این زیادت را عین دین دانیم لازم آید
عدم صدق حق تعالی و هذا خلف پس ثابت شد که این عمل محدث است و سندش از کتاب و سنت
ثابت نیست بر ارباب انصاف مخفی نیست که اگر دلیل صاحب رساله تمام است کلام حضرت شیخ
ایراد ملازم است و اگر کلام حضرت شیخ حق و درست و صحیح است احتجاج صاحب رساله مردود
و باطل و قبیح است و از همین جا اکثر دلائل مورده مردود شدند و اگر آن دلائل مقبول باشند
کلام حضرت شیخ مردود میگردد مثلاً می توان گفت در خطبه نماز التزام ذکر خلفاء کبار و اهتمام
این کار از حضرت سید ابرار صلی الله علیه وسلم ماثور نیست لا قولا و لا فعلا و کفی بهذا اعتبارا و نیز
می توان گفت که التزام این عمل و اهتمام آن از جمیع اصحاب کبار و اهل بیت اطهار منقول نشده
با آنکه این حضرات در فضیلت و محبت و تعظیم خلفاء راشدین اقدم تمام استوار اند و این خالی
از چند حالات نیست یا خطبه در ایام سعادت فرجام ایشان نبود یا ادخال امری غیر مسنون
و مشروع را در عین خطبه که هیئت خاصه از کتاب و سنت ثابت نیست از دین نشمردند
یا از مثوبت و برکت و خوبی این ذکر نادان بودند و بعد بطلان الشقوق الآخر ثابت گشت که
شان از احداث عمل و زیادت امری در خطبه ماثوره و اگر کسی بر اثبات اهتمام این امر که از کسی
صحابی هست برگمارد درین بحث و او حسب تصریحات طائفه پیش نظر دارد و اولا آنکه
اثبات دعوی از صحاح بسند متصل بسازد و دیگر آنکه به نقل التزام این عمل محدث در عین خطبه
عیدین و جمعه از جمیع اصحاب و اهل بیت لا اقل اکثرشان با نقل سکوت باقین بلا نکیر احدی

پردازد و بودن این هر دو امر بما علیه با نجات نیست و نیز می توان گفت که عملی که فی نفسه مستحسن باشد
اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق عین امت اتباع ست و فعل آن موجب مواخذه
خدا و نیز می توان گفت که اگر این زیادت در خطبهٔ نماز عید و جمعه هر قدر مروی و ماثور مسنون
جائز هم باشد لکن لما واظب الناس علیه واعتقدوه طریقة لازمة بحیث لا یجیزون
ترکه ویطعنون علی من اسقط هذا الذکر مرة فی خطبة حتی وصل الینا من بعض
من اشتهر بالعلم انه قال هو من الشعائر فلیحکم بالکراهة والمنع وای به تحقیق صاحب رساله
که باوجودیکه از کلام او ظاهر ست اینکه علمای دین تا هزار سال بر پی تحقیقی جمود نموده در بوادی ضلال
گرفتار مانده بودند همین تنها حضرت مجدد در هزار دوم بشناعت اقوال شان ملهم شده
تحقیق امر حق نمودند معهذا بموجب دلائل خود همان حضرت مجدد را هم در دوام تجویز نسخ کتاب الله
و شناعت استحسان امر محدث بدعت گرفتار می سازد و باز برای مغالطه عوام بذکر و مدح حضرت
مجدد می پردازد مقتضای ایمان و انصاف آن بود که اگر صاحب رساله را بسبب خطای فهم
چیزی مخالف تحقیق سلف در کلام حضرت مجدد بنظر رسیده و از حملش بر نافهمی خود گریز
در عونت مانع گردیده تاویل کلام می ساخت یا به حمل بر سهو می پرداخت آخر مجتهدین هم سهو و خطا
نموده اند که این همه از التزام تفضیل ایشان دین از عهد صحابه و تابعین تا اکابر و پیشوایان حضرت مجدد
و دیگر فقها و محدثین و الزام تهمت تجویز نسخ قرآن بر آن پیشوایان اخف و اهون بود اگر خصوص
ذکر پیشوایان طریقه حضرت مجدد کنم دفتر حجیم میگردد بنا بر اختصار رساله بریک سند کفایت میکنیم
حضرت خواجه محمد شریف حسینی نقشبندی از اجلهٔ خلفای حضرت خواجه عزیزان صدیقی در کتاب
حجة الذاکرین از رساله حضرت قطب الوقت قیوم سبحانی جناب خواجه محمد پارسا نقشبندی که
از اکابر علمای دین و فقهاء محدثین و از اجلهٔ خلفاء نامدار حضرت خواجه بهاؤالدین بوده اند نقل
آورده قال رضی الله عنه بدان ایدک الله سبحانه بتوفیقه ویسر علیک بفضله سلوک طریقه
که بدعت حسنه که موافق اصول شریعت مطهره بود و متضمن مصالح دینیه باشد و منافی مرام
نه باشد و از مستحسنات علمای دین که از اهل یقین روح الله ارواحهم بوده میان امت
که خیر الامم اند زاده الله شرفا سلفا و خلفا بسیار است و اکثر من ان یحصی من عهد الصحابة

والتابعین الی یومنا ہذا الی آخرہ انتہی بکلماتہ الطیبۃ این ست حال حوالہ حضرت مجدد و قس علی ذلک
حال اقوال صاحب مجالس الابرار وانظر بعین الانصاف ولا تکن من المتعسفین الاشرار قولہ
دلیل دوم آنکہ عمل مولد از صاحب شرع علیہ الصلوٰۃ والسلام ماثور نشدہ لا قولا ولا فعلا وکفی
بہذا امتناعا پس لا محالہ بدعت ست الی آخرہ اقول اولا آنکہ مجرد عدم ماثوریت از قول و فعل
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دلیل ممانعت شدن نمی تواند کہ قطع نظر از تحقیقات محققین اہل سنت
بچند وجوہ مخالف تقریرات پریشان صاحب رسالہ ہم ست زیرا کہ مستحسنات صحابہ و تابعین و تبع تابعین
کہ آنحضرات باوجود اطلاق بدعت ومحدث بودن واقرار عدم ماثوریت از آنحضرت استحسان
فرمودہ اند کہ حسب ظاہر نزد صاحب رسالہ ہم داخل ممنوعات وضلالت نباشند حالانکہ
بر تقدیر تمامیت این دلیل ہمین استدلال بر ممانعت آن مستحسنات ہم جاری می توان نمود
والا مجرد عدم ماثوریت از سنت برای ممانعت کافی نخواہد بود و ثانیا اگر مراد شما از اثبات
ممانعت و اطلاق بدعت این ست کہ استحباب اعادہ شکر نعمت بانواع عبادت و اعتقاد
فضیل ایام ولادت از قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نہ اشارۃً ثابت ست نہ صراحۃً و شدش
نہ ظاہر ست نہ خفی نہ ملحوظ نہ مستنبط و ادلہ عامہ شریعت شہادت آن نمی دہد پس اطلاق بدعت
بدین معنی برین عمل قولی ست کہ بطلانش قطع نظر از تحقیق دیگر محققین خود از قول علامہ
ابن حاج مستند صاحب رسالہ کہ ایشان را از اجلہ ائمہ امت و محققین کتاب و سنت می شمارد
ظاہر و باہر ست کہ عبارتش بعد ازین نقل خواہد رسید پس ادعاء نفی ثبوت حجت از سنت
مرتفع گردید اگر گوئی کہ ہرگاہ آن تعریف بدعت برین عمل صادق نیست پس بعض از ائمہ دین
کہ باوجود استحسان آن اطلاق بدعت نمودہ اند محملش چیست گوییم از تعدد اصطلاحات
واختلاف عرف مجازات مانع نیست عن ابن عمر رض انہ قال فی صلوٰۃ الضحی انہا
بدعۃ ونعمت البدعۃ قولہ دلیل سیوم این عمل از فعل اصحاب کبار و اہل بیت
اطہار منقول نشدہ الخ اقول اولا این استدلال تام نیست چہ اکابر ائمہ دین از فقہا
و محدثین مستندین صاحب رسالہ درپیدایش از رسائل استحسان مستحسنات تحقیق فرمودہ اند

با وجودیکه بهیئت کذائیه منقول از اصحاب کبار و اهلبیت اطهار نبوده اند که خود آن ائمه دین
بدان اقرار نموده اند از انجمله است استحباب هیئت کذائیه رجعت قهقری برای تکریم کعبه معظمه
در طواف وداع علامه شامی در حاشیه در مختار در بحث غلاف قبر گفته اذا قصد به
التعظیم فی عیون العامة حتی لا یحتقروا صاحب القبر ولجلب الادب والخشوع
للغافلین الزائرین فهو جائز وان کان بدعة فهو کقولهم بعد طواف الوداع یرجع
قهقری حتی یخرج من المسجد اجلالاً للبیت حتی قال فی المنهاج انه لیس فیه سنة
مرویة ولا اثر محکی وقد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ و تحقیق این مسئله بتفصیل
تمام در شرح مناسک علی قاری باید دید و همچنان دیگر بسیاری از امور را هم که بعد صحابه کرام
و غیرهم معتاد شده اند و مزاحمت بحدود شارع ندارند علماء دین از مستحسنات می شمارند
تا آنکه صاحب عین العلم علی الاطلاق گفته والاسرار بالمساعدة فیما لم ینه عنه
وصار معتادا بعد عصرهم حسن وان کان بدعة الخ حالا باید دریافت که مغالطه صاحب رساله
درینجا هم جاری می توان ساخت که این عمل بطریق صحیح مرفوع متصل از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ثابت نشده بلکه از عموم اصحاب و اهلبیت هم در صحاح بسند معتمد صحیح مروی
نگردیده با آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جمله اصحاب کبار و اهلبیت اطهار در غلبه تکریم
شعائر الله و تعظیم بیت الله اقدم تمام است اند و این از چند حال خالی نیست یا کعبه در ایام
سعادت فرجام ایشان نبوده یا تکریم بهیئت خاصه کذائیه را از دین نشمرده یا از مثوبت
و اجر این عمل نادان بوده الی آخر المغالطه بالجمله همین مغالطه در جمله مستحسنات فقهاء حنفیه
و دیگر ائمه دین جاری می توان کرد اگر کوئی احتمال دارد که صاحب رساله بر طبق مذهب
اسمٰعیلی همه آن ائمه دین را از ضالین و مبتدعین بلکه از مشرکین می پندارد گوئیم برین تقدیر
درین رساله برای اثبات مدعای خود چرا از ایشان سند می آرد و ثانیا میگوئیم که مجرد عدم
نقل چیزی دیگر است و نقل ترک و عدم فعل چیزی دیگر مغالطه صاحب رساله اگر جاری
تواند شد در ثانی [illegible] صاحب فتح القدیر در بحث تسمیه وضو بعد از آنکه عدم نقل آن
[illegible] جوابات آن فرموده و بالجمله عدم

النقل لاینفی الوجود الخ پس قول او یا ماه ربیع الاول در ایام شان نبود یا ذکر ولادت
و حمایه نبوی را بتخصیص یوم و ماه بهیئت کذائیه از دین نشمردند الخ بر تقدیری صادق می آید
که صاحب رساله این امر ثابت می نمود که آنحضرات باذن شارع صرف در دیگر ایام و ماهها ذکر
حمائد نبوی میکردند و در ماه و ایام ولادت بجهت عدم اجازت شارع ترک می نمودند پس
درینصورت گنجایش ذکر این امر بود که ترک آنحضرات خالی ازین سه شق نبود الخ چنانکه بعض
علما در بعض مسائل صلوٰة گفته اند و چون صاحب رساله این امر ثابت نه نموده بلکه ائمه دین
فضائل مجالس اذکار باحادیث صحیحه و اشتغال صحابه اخیار بذکر حضرت سید ابرار در همه زمان
و ادوار باثار صریحه ثابت می نمایند پس کجا گنجایش این وهم است که آنحضرات درین ایام بجهت
عدم اجازت ترک نموده اند اما قوله بهیئت کذائیه متعارفه این دیار پس این قول هم دلیل ممانعت
نمی تواند شد چه هرگاه فضیلت اجتماع برای مجالس اذکار شریفه و زیادت فضل عبادات در ازمنه
متبرکه لطیفه و شرف ایام ولادت باسعادت جناب رسالتمآب و استحباب اعاده شکر نعمت
رب الارباب از مضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح ائمه دین و مستندین صاحب رساله
ثابت ست پس بهیئت کذائیه یکجا نمودن چند حسنات مشروعه که شارع حکم آنها را مقید بقیدی
و مخصوص بهیئتی و مشروط بشرطی نفرموده باشد هیچ اعتراضات کردن و سبب تعطیل احکام دین
گشودن اطلاق احکام مطلقات شارع را نسخ نمودن ست و ازهمین جا حال فساد دلیل چهارم
هم ظاهر گردید که حسب تحقیق محققین از علمای حنفیه و غیرهم برای استحسان افراد مقیده مندرجه
تحت مستحسنات عامه شریعت که شارع حکم آن علی الاطلاق فرموده باشد و تقیید بعدم آن
قیود مخصوصه زائده نه نموده باشد تنصیص بر تخصیص از مجتهدین سابقین ضروری نیست چنانکه
مستندین صاحب رساله تصریح آن نموده اند مثلاً در درمختار در بیان استحباب صلوٰة برای دفع
امراض نوشته و منه الدعاء برفع الطاعون و قول ابن حجر [illegible] لکل طاعون
وباء ولا عکس الخ علامه شامی در حاشیه نوشته قوله حسنة کما فی النهر قلت والبدعة
تعتریها الاحکام الخمسة کما اوضحناه فی باب الامامة اه الخ و در [illegible] لکل طاعون
وبا نوشته وهذا بیان لدخول الطاعون فی عموم الامراض [illegible] عندنا

وان لم ینصوا علی الطاعون بخصوصه الخ مقام استعجاب است که اسماعیلیه برای اثبات
تضلیل امیه دین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و ممانعت محفل منیف گاهی عدم ذکر
استحسان آن بخصوصه در کتاب و سنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از اصحاب و مجتهدین
دلیل گمراهی مجوزین می شمارند اما اینقدر نمی فهمند که آخر حکم تحریم و ممانعت امری و تفسیق
و تضلیل مجوزین آن هم از احکام شرعیه است پس برای آن دلیل خاص از کتاب و سنت
و نقل صریح از اصحاب و مجتهدین است چرا ضرور نیست اگر بعموم و اطلاق فهم بر عدم آن [illegible]
پس باوجود نافهمی مطلبش عموم کتاب و سنت در خوبی تکریم آنحضرت و اطلاق حسن مجالس
اذکار و توقیر حضرت سید ابرار چرا برای مجوزین این عمل که هیچگونه مزاحم شریعت نیست دلیل
استحسان آن نخواهد گردید و اگر خود را مجتهد قرار داده و باوجود عدم نقل از مجتهدین سابقین
در تحریم این عمل قیاس مع الفارق بر مسایل صلوة و غیره نموده آبروی اجتهاد می برند پس
استحسان محققین حنفیه و شافعیه و غیرهم را از فقها و محدثین و علماء معتمدین که اگرچه بمنصب
اجتهاد استقلالی نرسیده اما در اصول و فروع مذاهب خودها کما ینبغی تحقیق و تدقیق
نموده اند و در کمالات علمیه و عملیه و تحقیقات دینیه این جهله را باوشان نسبت یکی از هزارهم
نیست و در دعاوی خود باوشان استناد هم میکنند چرا دلیل جواز این عمل نباید فهمید
و اگر کسی باره بر سر سخن نرسد و سر کلام نفهمد و از نافهمی خود استحسان مستحسنات خاصه و هیئت
کذائیه و اثبات آن از اصول عامه مطلقه شرعیه را موقوف بر منصب اجتهاد مستقل دارد
تا گوشش فرا آرد که علماء کاملین از عهد تلامذه مجتهدین تا شاه عبد العزیز صاحب و غیره
علماء لاحقین که باستحسان مستحسنات مخصوصه تصریح فرموده اند و آنها را از اصول عامه
مطلقه شریعت ثابت نموده اند این امر را موقوف بر منصب اجتهاد استقلالی نداشته اند
و این استحسان را اجتهاد نانگاشته اند مولوی خرم علی در شفاء العلیل ترجمه قول جمیل جائیکه
شاه ولی الله دهلوی اوراد و اشغال و اعمال سلاسل خود نوشته اند و از مشائخ چشتیه
[illegible] آستیه در گلو وقت دعا آورده اند از شاه عبد العزیز صاحب در ترجمه

مذکورہ آوردہ مولانا نی فرمایا کہ بعض ناواقفون نی اعتراض کیا ہی آستین گردن میں
ڈالنا کیونکر جائز ہوگا حالانکہ ادعیۂ ماثورہ مین یہ ثابت نہین ہم جواب دیتی ہین
کہ قلب یعنی چادر کا اولٹنا پلٹنا نماز استسقا مین رسول علیہ السلام سی ثابت ہی
تا حال عالم کا بدل جاوی تو اسطرح آستین گردن مین ڈالنا امر مخفی کے اظہار کی واسطی
یعنی تضرع کی لئی یا واسطی گردش حال کی حصول مقصود سی کیونکر نا جائز ہوگا الی آخرہ با بحملہ
کسیکہ کتب دینیہ سابقین و لاحقین دیدہ است خواہد فہمید کہ استحسان امور یکہ مندرج
در مندوبات شریعت اند و بکتاب و سنت مزاحمت ندارند موقوف بر حصول اجتہاد و نسبت
تحقیق و تدقیق اصول و فروع و بلکہ علوم دینیہ کفایت میکند کہ مجوزین این عمل با بخوبی تمام
حاصل بودہ است و با وجود اینہمہ ع مدعی گر نکند فہم سخن گو سر و خشت ؛ قولہ دلیل پنجم آنکہ
عدم نقل قول و فعل خیر البشر و صحابہ عالیقدر یکی از دلائل و براہین مذہب امام ابو حنیفہ است
چنانکہ در کتب معتبرہ فقہیہ مثل ہدایہ و بحر رائق و مستملی شرح منیۃ المصلی و غیرہا جا بجا عدم نقل را
حجت گرفتہ اند الی آخرہ اقول اگر مجرد عدم نقل مذکور علی الاطلاق از دلائل و براہین مذہب
امام ابو حنیفہ علیہ الرحمہ میبود و نحو بلکہ جمیع افراد مستحسنات علمای دین باہم با وجود عدم حرمت
شریعت منع می نمود لاجرم جماعت محققین از حنفیہ حکم باستحسان مستحسنات مخصوصہ فقہیہ
با وجود عدم نقل مذکور نمی فرمود قطع نظر از اقوال دیگر محققین صاحب رسالہ کہ ذکر ہدایہ و بحر
و مستملی پرداخت بنظر انصاف سوی تحقیقات ہمین صاحب ہدایہ و صاحب بحر و صاحب
مستملی نظر باید انداخت از انجملہ آنکہ صاحب ہدایہ در نیت تلفظ نیت فرمودہ ویحسن ذلک
لاجتماع العزیمۃ الی آخرہ و صاحب بحر رائق در ہمین مسئلہ بعد از انکہ از منیہ مستحب بودن آن
بر مذہب مختار و از مجتبی تصحیح استحباب آن و از کافی و تبیین مستحسن بودنش بقصد جمع عزیمت
و از اختیار و محیط و بدائع سنت بودنش و از قنیہ و فتح بدعت بودن آن بطور اختلاف
نقل نمودہ میفرماید فتحرر من ہذا انہ بدعۃ حسنۃ عند قصد جمع العزیمۃ
وقد استفاض ظہور العمل بذلک فی کثیر من الاعصار فی عامۃ الامصار
فلعل القایل بالسنۃ اراد بہا الطریقۃ الحسنۃ لا طریقۃ النبی صلی اللہ

علیه سلم الخ و در غنیة المستملی بعد ازانکه از ابن ہمام لفظ بدعت آورده بطور استدراک فرموده لکن عدم النقل وکونه بدعة لاینافی کونه حسنا الخ **قوله** صلوة رغائب و جماعت نوافل که آنرا در ماورای موارد ماثوره و منقوله باوجود نظیر آن در اصل شرع و مواقع مشخصه صرف بنابر عدم نقل از آن سرور مکروه داشته اند الخ **اقول** اولا بطور صاحب رساله توان گفت که عدم نقل از آن سرور مستلزم ممانعت و کراهت نیست چنانچه در همین مستندات صاحب رساله از بحر الرائق و در مختار و طحطاوی و طوالع الانوار و کافی و چلپی و مستملی و غیرها بسیاری از امور را باوجود عدم نقل از آن سرور صلی الله علیه وسلم جائز و مستحسن انگاشته اند و آن امور غیر ماثوره و منقوله را در مواقع مشخصه بنابر عدم نقل از آن سرور مکروه نه پنداشته اند در بحر الرائق گفته و فی التجنیس ذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلك جری التوارث و بذکر العمین و در در مختار گفته یندب ذکر الخلفاء الراشدین والعمین و نیز در در مختار گفته التسلیم بعد الاذان حدث فی ربیع الآخر سنة ۷۸۱ فی عشاء لیلة الاثنین ثم فی الجمعة وهی بدعة حسنة وایضا فی الدر المختار قراءة الفاتحة بعد الصلوة جهر المهمات بدعة قال استاذنا لکنها مستحسنة للعادة والآثار وایضا فی الدر المختار فی مسئلة المصافحة بعد العصر و قولهم انه بدعة ای حسنة مباحة کما افاده النووی فی اذکاره وغیره فی غیره الی آخره و هم در در مختار گفته والتلفظ عند الارادة بها مستحب و هو المختار وقیل سنة دائبة یعنی احبه او سنة علماءنا اذ لم ینقل عن المصطفی والصحابة والتابعین بل قیل بدعة الخ طحطاوی بعد چند نوشته لکنها حسنة علی المعتمد لا سیئة الخ و نیز در در مختار نوشته وجاز تحلیة المصحف لما فیه من تعظیمه الخ ایضا فیه وعلی هذا لا باس بکتابة اسامی السور وعد الآی والعلامات فهی بدعة حسنة الخ و نیز در در مختار گفته ولا باس به عقب العید لان المسلمین توارثوه فوجب اتباعهم وعلیه البلخیون ولا یمنع العامة من التکبیر فی الاسواق فی الایام العشر و به ناخذ بحر و مجتبی وغیره الخ طحطاوی در فصل جمعه آورده سئل العلامة محمد البرهمتوشی عن حکم الترقیة فقال انها بدعة حسنة استحسنها المسلمون وقال صلی الله علیه وسلم ما رآه المسلمون حسنا

فهو عند الله حسن الخ بالجمله از کتب مذکوره و دیگر کتب معتمده مشهوره اگر شواهد این امر نقل
نمایم دفتری ضخیم میگردد پس علی الاطلاق بحوالهٔ این کتب ادعا نمودن که بمذهب امام اعظم عدم نقل
ازان سرور موجب ممانعت ست و بران بنا تضلیل علماء دین که استحسان این عمل فرموده اند
نمودن سفاهت ست و ثانیا صلوة رغائب و همچنان صلوة نصف شعبان را هم بسیاری از محققین
دین مستند بن صاحب رساله و امثالش جائز بلا کراهت دانسته اند پس باستشهاد مکروه پنداشتن
صاحب غنیة المستملی وغیره آنرا علی الاطلاق بمذهب امام ابوحنیفه نسبت نمودن از سست فهمیست
در عین العلم گفته وکل ما ورد فیه فضیلة کصلوة الرغائب ولیلة النصف من شعبان
وکانوا یواظبون علیها الخ و همچنان ست در کنز العباد وغیره کتب فقه مسئله احیای لیالی
و ملا علی قاری در شرح اربعین بعد نقل قول علامه ابن حجر نوشته و فیه ان الصلوة خیر
موضوع و احیاء کل لیلة بالعبادة مشروع و اذا لم یصح حدیثها لم یلزم عدم
فعلهما انهم لا یعتقدون سنیتهما مع انه جاء فی لیلة شعبان قوموا لیلها و صوموا نهارها
وقد سماها الله تعالی فی القرآن لیلة مبارکة فهی من مواسم الخیرات و منازل
البرکات فصلوة مائة رکعة بای طریق لا یکون من البدع المذمومة مع ما ورد
عن ابن مسعود رض ان ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و نیز ملا علی قاری
در رساله فضائل نصف شعبان فرموده قلت جهالة بعض الرواة لا یقتضی کون الحدیث
موضوعا وکذا نکارة الالفاظ فینبغی ان یحکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف
فی فضائل الاعمال اتفاقا مع ان نفس الصلوة النافلة فی تلک اللیلة ثابتة عن النبی
صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحة فلا یضر ضعف بیان الکمیة والکیفیة فان الصلوة
خیر موضوع و احسن مشروع عند کل مقبول و مطبوع و بهذا تبین جواز ما یفعله
الناس فی بلاد ما وراء النهر و خراسان و الروم و الفرس و الهند وغیرها من مائة رکعة کل رکعة
فیها سورة الاخلاص عشر مرات علی ما ذکره صاحب القوت والاحیاء وغیرهما
فانه وان لم یصح ولکن لا مانع من فعله ولو علی وجه الدوام نعم اعتقاد کونه سنة
غیر صحیح عند العلماء وکذا اداء بالجماعة مکروه عند بعض الفقهاء الخ اما اداء نوافل

بجماعت پس آنہم علی الاطلاق کی مکروہ و ممنوع بالاجماع والاتفاق ہست چنانکہ مزعوم اہل شقاق است
چہ اکثر محققین بدون تداعی جائز بلاکراہت و باتداعی مع الکراہت نوشتہ اند و در معنی تداعی ہم
در کتب فقہیہ اختلافہا نگاشتہ اند علامہ کفوی در طبقات حنفیہ در ذکر امام صدر کبیر برہان الدین
محمود صاحب محیط برہانی نوشتہ و فی باب الامامۃ من کتاب الصلوۃ من المحیط قال لا یکرہ
الاقتداء بالامام فی النوافل مطلقا نحو القدر والرغائب ولیلۃ النصف من شعبان
ونحو ذلک لان ما رآہ المسلمون حسنا فھو عند اللہ حسن خصوصًا اذا استمر فی
بلاد الاسلام والامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلۃ الاجماع وکذا العادۃ اذا
استمرت واشتہرت وفی اکثر بلاد الاسلام یصلون الرغائب مع الامام وصلوۃ
لیلۃ القدر لیالی رمضان ولو لم یشتہر ان النبی علیہ السلام صلی لیلۃ النصف من شعبان
ولیلۃ الرغائب والقدر ومع ذلک صلی المومنون مع الجماعۃ فی اکثر امصار الموحدین
وبلادھم وما رآہ المومنون حسنا فھو عند اللہ حسن وفی تلک الصلوۃ مع الجماعۃ
مصالح وفوائد نحو رغبات المومنین فی تلک الصلوۃ واعطاء الصدقات من الدراہم
والاطعمۃ والحلاوی وغیر ذلک ومنع بعض الفقہاء ذلک لکن افسادھم اکثر من
اصلاحھم لان فی المنع منع الصدقات ومنع رغبۃ الناس عن الحضور فی الجماعات
وذلک لیس مرضیا عقلا وسمعا ومن افتی بذلک فقد اخطاء فی دعواہ الخ ملخصا
و بعد بیان اختلافات نوشتہ و رأیت فی فتاوی الصوفیۃ لا یکرہ التطوع بالجماعۃ
مطلقا اذا صلوا بغیر اذان ولا اقامۃ لعدم التداعی حقیقۃ وھو الاذان والاقامۃ
وقد صرح فی شرح الکافی الناصحی فی صلوۃ الکسوف حیث قال انما یکرہ التطوع
بجماعۃ اذا صلوھا علی وجہ استدعاء الناس الیھا بجماعۃ کما یدعی الی المکتوبۃ
ولاشک ان استدعاء الناس الی المکتوبۃ لا یکون الا بالاذان قولہ اذا نادیتم
الی الصلوۃ الآیۃ والنداء لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکرہ فی الجامع الصغیر
الخانی ویؤیدہ ما فی الظہیریۃ فعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان والاقامۃ
وفی السراجیۃ ان امامۃ النبی علیہ السلام لیلۃ المعراج کانت فی النوافل وذکر الکلی

لم یزد علیها مع حرصه علی الصلوٰة الخ که قیاس عمل مجلس مولد بران قیاس مع الفارق است
وجواز زیادت بر قدر سنت در امریکه مقصود ازان مطلق ثنا و تعظیم است از قول صاحب هدایه
ظاهرست و بالاترازین همه است ذکر قول صاحب هدایه ومن احرم وفی بیته او فی قفصه معه
صید فلیس له ان یرسله وقال الشافعی ان یرسله لانه متعرض للصید بامساکه
ولنا ان الصحابة کانوا یحرمون وفی بیوتهم صیود دواجن ولم ینقل عنهم ارسالها
وبذلک جرت العادة الفاشیة وهی من احدی الحجج الخ چه معنی قول صاحب هدایه
آنکه مقید بودن صید در خانهٔ محرم خللی در احرام نمی رساند و احرام رها کردن آنرا بر محرم واجب نمی گرداند
که وقت احرام صحابه کرام در خانهای ایشان هم صیود می بودند و منقول نیست که وقت احرام
آنها را رها می نمودند پس ازین قول صاحب هدایه بجا ذکر این امرست که هر امر باوجود اندراج
تحت الاطلاق مندوبات شارع و عدم مزاحمت صرف بجهت عدم نقل ایشان بعد در یا بحجت عدم
نقل از صحابه که ام طبل الاطلاق ممنوع خواهد گردد و صاحب رساله مفیده باشد اما صاحب رساله فقره وهی من احدی الحجج را
نمی بیند که صاف صریح گردن دین جدید بخدید برامی شکنند و از کمال نافهمی بی باکی نقل میکنند قوله
وفی العالمگیریة قراءة الکافرون الی الآخر مع الجمع مکروهة الخ اقول در همان فتاوی
عالمگیری در بسیاری از مسائل جابجا باوجود عدم نقل از سنت باوجود عدم نقل از صحابه
وتابعین حکم جواز و استحسان داده است پس با ستشهاد یک روایت عالمگیری باوجود موجود بودن
دیگر روایات مخالف آن در همان کتاب بلکه همان باب چگونه امری را که هیچگونه مزاحم کدام سنت
نیست باوجود اندراج تحت الاطلاق مندوبات شریعت و استحسان ائمه امت ممنوع قرار داد لهٰذا
بنا بران همه پی تضلیل تفسیق امید بین که استحسان این عمل فرموده اند افتادن درست گردید قوله
تخصیص یوم وشهر الخ اقول اگر مراد از تخصیص اعتقاد حصر جواز ادای امری مطلق در زمان خاص
وعدم جواز ادای آن در غیر آن زمان است پس ذکرش درین مقام محض فضول و تطویل کلام
واگر مراد اختیار بدان در ادای امری از زمان است پس حالش آنکه صاحب رساله مصباح الضحی که
مسترشد شما حامی سنت در رساله مذکوره از ملا علی قاری علیه الرحمه آورده که عادت کرلینا
سنت کا بعض اوقات مین نهین نام رکھا جاتا هی بدعت الخ وهمچنان است کلام در تخصیص هیئت

در خصوص بحث مواهب لطیفه هم همین قدر که بعض قائل این قول هم اند ادعا می توان نمود اما
ادعای اطلاق و ایهام اجماع و اتفاق کی جائز خواهد بود بالخصوص در صورتیکه بتصریح مستند این
صاحب رساله اکثر علما قائل جانب خلاف در خصوص همان مسئله باشند پس چه جای آنست که
در دیگر مسائل حسب ادعای اطلاق آن قول را استدلال جازم قرار داده آید و نسبت ضلالت
با ائمه دین از فقها و محدثین کرده آید لاسیما در حالتیکه صاحب مواهب لطیفه بسیاری از امور را
با وجود عدم فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تالیفات خود استحسان نموده باشد طرفه آنست
که از این دلیل نسبت ضلالت بسوی محققین دین متین و ائمه شرع مبین که از مجوزین این عمل اند
لازم میگرداند و بطلان اکثر اقوال صاحب رساله نیز که بر طبق این دلیل ثابت میگردد آنرا هیچ نمی
انگارد اگر ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبنی بر عموم و ماهیه علی الاطلاق واجب الاتباع باشد پس
بهمین تقدیر بموجب همین دلیل حرمت مستحسنات تابعین و تبع تابعین بلکه صحابه کرام رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین هم بثبوت خواهد رسید و معاذ الله نسبت ضلالت سوی آنحضرت هم عائد خواهد گردید
که آنحضرات با وجود اطلاق بدعت و اقرار ترک آنحضرت و عدم ثبوت از ایشان استحسان و تجویز
فرموده اند حالانکه همه آن امور باتباع آنحضرت واجب الترک بوده اند و اگر صاحب رساله
این دلیل نپذیرد بوده عذر اندراج مستحسنات آنحضرات در تعمیمات شرعیه پیش آرد همین عذر از
جانب دیگر فقها و محدثین مقبول نپندارد و از نسبت ضلالت بسوی آنحضرات باز آید و از خرافات
خود توبه نماید و ما علینا الا البلاغ **قوله** قال صاحب مجمع البحرین فی شرحه الخ **اقول** هر چند که کتاب
مذکور غیر موجود و اعتماد بر نقل این طائفه نه توان نمود لیکن قطع نظر از آن اما اگر در عبارت منقوله
در قول حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه لفظ تردید موجود که ان الله لا یعذب علی فعل
حتی یقول رسول الله او یحث علیه پس امریکه عدم فعل آنحضرت و ترک آنجناب ازان با
ثابت و مقبول باشد بمعنا احث و ترغیب شرعی دران موجود باشد بموجب قول مرتضوی صرف
باشد الا ترک و عدم فعل آنرا حرام و ضلالت نه توان گفت پس آوردن صاحب رساله این
قول را در مورد این دلیل محض بیکار است اما آنچه تفریع برین نموده حیث قال و هذا دلالت
بینه که اگر عملی فی نفسه مستحسن باشد اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق امت تعین

اتباع سنت و فعل آن موجب مواخذه خدا الخ میگوئیم که درینجا دلالت ست بر آنکه صاحب رساله
باوجودیکه لی فهم و ادراک ست معهذا هم چالاک و بی باک ست صراحة در قول مرتضوی تردید
موجود ست آنرا پس پشت می اندازد و یک شق را ازان گرفته بر مطلب خود راست می سازد
وثانیا روایت نهی را معارض سنت انچه دیگر فقهاء و مفسرین روایت می فرمایند که حضرت
امیر المومنین باوجودیکه مردمان را مشغول صلوة و مصلی عید دیدند اما نهی نفرمودند در تفسیر کبیر
آورده عن علی رضه انه رأی فی المصلے اقواما یصلون فقال ما رأیت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یفعل ذلک فقیل الا تنهاهم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله تعالی
ارأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی الخ وثالثا قیاس عمل معلمه و دیگر مستحسنات ایشان که درین
بر احکام هیأت نماز با وقات صحیح نمی تواند شد کما مر و رابعا در خصوص مسئله نماز نفل
بعد عید هم بر مجوزین و فاعلین آن حکم ضلالت چنانکه مزعوم [illegible] علم ست
چه درین فعل در سلف اختلاف بوده است بعض اکابر دین از صحابه و تابعین عادت بخواندن
نماز تطوع میداشتند و آنرا حسن و جائز می فرمودند و بعض دیگر برای اظهار آنکه کسی آنرا سنت
را تبعه نماز عید نداند که زمانه قرب اسلام و عدم تدوین احکام بود و آنرا ترک می نمودند و بعض
دیگر حسب اجتهاد خود قائل بکراهت هم بودند که در شروح حدیث این همه تفصیل موجود ست
و قاضی خان فرموده وعن بعض الصحابة انهم کانوا یتطوعون قبل صلوة العید الخ
و در مذاهب ائمه مجتهدین هم اختلاف ست در مذهب امام شافعی بقول مشهور هیچ کراهت ندارد
امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده ولا حجة فی الحدیث لمن کرهها لانه لا یلزم من
ترک الصلوة کراهتها والاصل ان لا منع حتی یثبت الخ و در مذهب حنفی هم اختلاف ست
قول مشهور همین ست که درجه کراهت دارد اما بسیاری از فقها جائز بلا کراهت هم میدانند
و نفی را محمول بر نفی سنیت می پندارند در تاتارخانیه آورده قال ابوبکر الرازی معنی
قول اصحابنا رحمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوة ای صلوة مسنونة لا ان
الصلوة قبل العیدین مکروه الا ان الکرخی نص علی الکراهة الخ شیخ عبد الحق
محدث در شرح سفر السعادت آورده و گفته اند مراد باین نفی آن ست که پیش از عید نماز

و حصول مزید برکت از فعل عبادت در مجمع صلحا و مجالس مسلمین و اوقات نیک و ازمنهٔ متبرکه پس
آنهم حسب تحقیق مفسرین و محدثین از مضامین آیات و حدیث ثابت ست و درینجا بر یک سند معتمد کفایت
می کنم در تفسیر عزیزی بذیل تفسیر سورهٔ قدر نوشته بالجمله از مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت
و طاعت را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث
برکات و انوار مزیتی عظیم حاصل میشود الی آخره فقیر میگوید که بیان مشاهدهٔ همین انوار و برکات
والد ماجد صاحب تفسیر عزیزی در فیوض الحرمین نموده چنانکه فرموده کنت قبل ذلک بمکة
المعظمة فی مولد النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم ولادته والناس یصلون علیه صلی الله
علیه وسلم ویذکرون ارهاصاته التی ظهرت فی ولادته ومشاهده قبل بعثته فرأیت
انوارا سطعت دفعة فتاملت تلک الانوار فوجدتها من قبل الملائکة الموکلین بامثال
هذه المشاهد وبامثال هذه المجالس ورأیت تخالط انوار الملائکة انوار الرحمة الخ
اما تقسیم طعام و شیرینی پس حالش اینکه قطع نظر از استحسان دیگر علماء دین از مکاتیب حضرت شیخ مجدد و هم
که بحسب ظاهر مستند و معتمد صاحب رساله اند عمل پختن طعام بروحانیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و خورانیدن بمسلمانان ثابت ست و عبارته هکذا امروز طعامهای پختن فرموده ایم که بروحانیت
آنسرور علیه الصلوة والسلام بپزند و مجلس شادی سازند الی آخره و شاه ولی الله جد امجد و سند مستند
اسماعیل دهلوی از والد و مرشد خود شاه عبد الرحیم صاحب در انفاس العارفین آورده در ایام
وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی فتوح نشد که طعام نیاز آنحضرت صلی الله علیه وسلم پخته شود
قدری نخود بریان و قند سیاه نیاز کردم الی آخره بلکه شاه عبد العزیز صاحب خود اجماع بر جواز آن
نموده اند که در رسالهٔ ذبیحه که در زبدة النصائح مطبوع هم گردیده است در دفع طعن التزام عرس
بزرگان خود از خود در بیان جواز عرس فرموده اند این طعن مبنی است بر جهل باحوال مطعون علیه
زیرا که غیر از فرائض شرعیه مقرره را هیچکس فرض نمی داند آری زیارت و تبرک بقبور صالحین و امداد
ایشان باهدای ثواب و تلاوت قرآن و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر مستحسن و خوب ست باجماع
علما و تعیین روز عرس برای آن ست که آن روز مذکر انتقال ایشان می باشد والا العمل بدار
الثواب والاجر و هر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات ست و خلف را لازم ست

که سلف خود را باین نوع بر و احسان نماید الخ بالجمله قیود بیت کذائیه ازینها و امثال اینها که ائمه دین جائز
میدارند و وهابیه اسماعیلیه موجب ضلالت می انگارند همه آن قیود و استحباب آنها از مضامین احادیث
و آثار ثابت شد اگر کسی از جهله امری از محرمات و مکروهات بعمل آرد آنرا خارج از بحث و تحقیق و اصل مسئله
باید شمرد و لیس الاطلاق مخلوط بودن تذکر شمائل آنحضرت با قیود منهی عنه و خصائص نامشروع مقوده
ساختن و برای ابطال عمل مولد بذکر قول فقها لو کان فی شیء وجوه کثیرة پر واضحست سفاهت
که این عمل چنانکه ائمه دین استحسان آن فرموده اند هیچکی از وجوه حرمت دران ثابت نیست و ثانیا
فقهاء کرام اینهم فرموده اند که از مجرد اقتران و مجاورت کدامی امر مشروع با امر ممنوع آن امر علی الاطلاق
غیر مشروع نمیگردد در غنیة المستملی در بیان اقتداء وقت خطبه آورده و لذا ذهب بعضهم الی ان
البعد فی زماننا من الامام افضل کیلا یسمع مدح الظلمة لکن الصحیح ان القرب افضل
من الامام من الحدیث والحاصل ان الدنو فضیلة فلا تترک لاجل ما یجاورها من معصیة
غیره کاتباع الجنازة التی معها نائحة الی آخره علامه شامی در رد محتار در بحث زیارت قبور
آورده قال ابن حجر فی فتاواه ولا تترک لما یحصل عندها من منکرات ومفاسد لان
القربات لا تترک لمثل ذلک بل علی الانسان فعلها وانکار البدع بل ازالتها ان امکن
قلت ویؤیده ما مر عن عدم ترک اتباع الجنازة وان کان معها نساء نائحات الخ پس اگر
جهلا امور نامشروعه در بعض مجالس در بعض اوقات قرین این عمل نمایند بموجب این اقوال اقتران
آن امور خارجیه اصل عمل مولد را حرام نخواهد ساخت **قوله** دلیل ششم آنکه در حدیث شریف است
من تشبه بقوم فهو منهم الی قوله در هنود جنم اشتمی ست که دران تولد کنهیا حسب اعتقاد شان
میشود پیش اہل بصیرت در بصر هیچ تفاوت عید مولد باین اعیاد نیست الخ **اقول** حسب تصریح
محققین مستندین صاحب رساله هم مراد از تشبیه ممنوع نیست که موافقت کفار در فعل مخصوص ایشان
که از شعار شان باشد نموده آید ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رضی الله تعالی
عنه آورده اما الجواب بعض العلماء فی مقام الانکار لبس هذه الکسوة بان لبس القلنسوة
الازبکیة ایضا بدعة فلیس فی محله فانا ممنوعون من التشبه بالکفرة واهل البدعة
المنکرة فی شعارهم لا منهیون عن کل بدعة ولو کانت مباحة سواء کانت من

افعال اهل السنة او من افعال اهل البدعة فالمدار على الشعائر الى آخره و همچنان امریکه
به نیت ادای رسم جاهلیت و بقصد تکلف مشابهت ادا نموده شود گو مذموم نباشد داخل تشبیه
ممنوع ست پس برای تضلیل ائمه اسلام و ابطال شرف ایام ولادت باسعادت حضرت
سید الانام علیه الصلوة والسلام متبرک و شریف دانستن آن ایام و اظهار فرحت و سرور
بذکر احوال و فضائل حضرت سید رسل و ایصال ثواب تلاوت قرآن مجید و دعوات اخوان
و ادای دیگر صدقات و قربات را بقصد شکر نعمت که عمل مولد عبارت ازان ست داخل وعید
من تشبه بقوم فهو منهم و لیس منا پرداختن و باین کلمه شیطانیه که ما بین این عمل و جنم
اشتمی هنود که دران تولد کنهیا حسب اعتقاد ایشان میشود هیچ تفاوت نیست تفوه ساختن
قولیست باطل و قبیح و امریست لغو و فضیح اگر کسی اعیاد کفار را مانند جنم کنهیا و مهرجان
وغیره عید میگردانید البته در آن ذکر وعید فهو منهم و لیس منا می رسید حالانکه
مشرف دانستن ایام ولادت باسعادت و اظهار سرور و فرحت بذکر احوال خاتم رسالت
صلی الله علیه وسلم نه از اعمال شعار نصاری و هنود ست و نه ادای رسم کفار و جهالت
ازان مقصود ست و ازانجا که اضراب صاحب رساله انکه بفهم سخن رسند برای تکفیر اهل اسلام
اکثر ذکر این حدیث میکنند درینجا مثالی از اربعین اسحاقیه می نویسیم در مسئله چهوچک
که رسم اهل هند ست نوشته فرستادن جنس و غله وغیره از طرف ننهال مولود اگر به نیت
صلهٔ رحم باشد جائز ست الی قوله و اگر نیت ادای رسم جهالت باشد جائز نیست که
دران تشبیه برسم هنود لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلوة والسلام
من تشبه بقوم فهو منهم الی آخره باید دید که امر واحد یعنی طریقهٔ مروجه چهوچک به نیت
که از قسم خیر ست داخل تشبیه نه ساخته و به نیت ادای رسم جهالت حکم بلزوم تشبیه نموده
باو خال در وعید من تشبه بقوم فهو منهم پرداخته و تفصیل عدم لزوم تشبه کفار درین
عمل و ممکن نبودن اندراج این عمل دران عید در جواب تحریر برادر بزرگ خواهد آمد **قوله**
دلیل نهم آنکه در حدیث شریف ست الامور ثلثة امر تبین لك رشده فاتبعه
و امر تبین لك غیه فاجتنبه الی قوله عن نعمان بن بشیر قال سمعت

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان الحلال بین و الحرام بین وبینہما مشتبہات الخ

اقول جمہور محققین ائمہ دین کہ مستند صاحب رسالہ اند در شروح حدیث تصریح فرمودہ اند
کہ اصل در اشیا حلت و اباحت است پس چیزیکہ از شارع دلیل تحریم بران قایم نباشد داخل
حلال بین ست پس استدلال باین احادیث بی فہم معانی وی و بدون شروح حدیث درست نیست
ملا علی قاری علیہ الرحمۃ در مرقاۃ شرح مشکوۃ شریف فرمودہ الحلال بین ای واضح لا یخفی
حلہ بان ورد نص علی حلہ او مہد اصل یمکن استخراج الجزئیات منہ کقولہ تعالی
خلق لکم ما فی الارض جمیعا فان اللام للنفع فعلم ان الاصل فی الاشیاء الحل الا
ان یکون فیہ مضرۃ والحرام بین ای ظاہر لا یخفی حرمتہ بان ورد فیہ نص علی
حرمتہ وبینہما مشتبہات ای امور ملتبسۃ لکونہا ذات جہۃ الی کل من الحلال
والحرام الخ و نیز ملا علی قاری در مرقاۃ بذیل حدیث شریف و سکت عن اشیاء عن غیر
نسیان فلا تبحثوا عنہا فرمودہ دل علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحۃ کقولہ تعالی
ہو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا الخ و نیز در مرقاۃ در کتاب الاطعمہ بذیل حدیث
ما سکت عنہ فہو مما عفا عنہ نوشتہ فیہ ان الاصل فی الاشیاء الاباحۃ الخ
درینجا باید دانست کہ طائفہ ہوائیہ را کیدی دیگر ست و آن اینکہ اشیائی را کہ در کتاب و سنت
تحریم و منع آن نیامدہ است بلکہ قول مجتہدی ہم در تحریم بلکہ کراہت آن نیز موجود با وجود
اندراج در مستندات شریعت و نبودن ہیچگونہ مزاحمت گاہی داخل حرام بین و گاہی
داخل مشتبہات میسازند و اصل در اشیا حرمت می انگارند و مسئلہ متعلقہ قبل بعثت در
می شنوند و برای اثبات مدعای خود بعض عبارات مبہمہ مجملہ از نافہمی نقل می کنند اگر
درین مقام بغایت اختصار باین بحث ہم اشعار رود مضائقہ ندارد نزد اہل تحقیق محقق ست
کہ بعد بعثت آنحضرت بدلائل کتاب و سنت اصل حلت و اباحت ست اما بحسب فرق
اینو قرآنہم مذہب جمہور حنفیہ و شافعیہ مختار اباحت ست و اگر کسی ادرین تحقیق اشتباہی
رہ دادہ محققین برد قولش پرداختہ اند علامہ شامی در رد المحتار حاشیہ در مختار در اعتراض
بر قول در مختار و جواب از طرف صاحب ہدایہ فرمودہ الاول ان ما مر عن الہدایۃ

ليس مبنيا على ان الاصل الاباحة لان الخلاف المذكور فيه انما هو قبل ورود الشرع
وصاحب الهداية انما اثبت الاباحة بعد ورود الشرع بمقتضى الدليل يعني
ان مقتضى الدليل اباحتها لكن تثبت العصمة بعارض وقد صرح بذلك في اصول
البزدوي حيث قال بعد ورود الشرع الاموال على الاباحة بالاجماع ما لم يظهر
دليل الحرمة لان الله تعالى اباحها بقوله خلق لكم ما في الارض جميعا الخ وبهذا ثبت ان
الرابع ان نسبة الاباحة الى المعتزلة مخالف لما في كتب الاصول ففي تحرير ابن الهمام
المختار الاباحة عند جمهور الحنفية والشافعية آه وفي شرح اصول البزدوي
للعلامة الاكمل قال اكثر اصحابنا واكثر اصحاب الشافعي ان الاشياء التي يجوز ان
يرد الشرع باباحتها وحرمتها قبل وروده على الاباحة وهي الاصل فيها حتى ابيح
لمن لم يبلغه الشرع ان ياكل ما شاء واليه اشار محمد وهو قول الجبائي واصحاب
الظاهر وقال بعض اصحابنا وبعض اصحاب الشافعي ومعتزلة بغداد انها على الحظر
وقالت الاشعرية وعامة اهل الحديث انها على الوقف حتى ان من لم يبلغه الشرع
يتوقف ولا يتناول شيئا فان تناول لم يوصف فعله بحل ولا حرمة وقد فسره ابو القاسم
البغدادي تفسيره لا يستحق ثوابا ولا عقابا واليه مال الشيخ ابو منصور الخ قوله ليس
وهم انكم في مجالس الابرار انه روي عن المعرور بن سويد ان عمر صلى في طريق مكة
ثم رأى الناس يذهبون مذهبا الخ **اقول** اولا تبرک بمواضع متبرکه محبوب است خصوصا
خصوصا مساجد ومشاهد وآثار آنحضرت صلى الله تعالى عليه وسلم از جمهور صحابه وتابعين
وديگر ائمه دين از سلف تا خلف ثابت وصحيح است پس يک دو قول را که موهم خلاف آن باشند
پیش آوردن وآنرا دلیل قاطع برای تضلیل مومنین از جمهور ساختن محل جهل دانستن ودلیلی است قاطع
بر سفاهت صاحب رساله امام بخاری در صحیح خود آورده حدثنا محمد بن ابی بکر المقدمی قال
نا فضيل بن سليمان قال نا موسى بن عقبة قال رأيت سالم بن عبد الله يتحرى اماكن
من الطريق فيصلي فيها ويحدث ان اباه كان يصلي فيها وانه رأى النبي صلى الله عليه وسلم
يصلي في تلك الامكنة الحديث علامه عيني در شرح صحيح بخاری آورده الوجه الثالث في

بیان وجه تتبع عبدالله ابن عمر رض المواضع التی صلی فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو انه کان یستحب التتبع لآثار النبی صلی الله علیه وسلم والتبرک بها ولم یزل الناس
یتبرکون بمواضع الصالحین الخ در صحیح مسلم مرویست که گفت حضرت ابن مالک رض اصابنی
فی بصری شیٔ فبعثت الی النبی صلی الله علیه وسلم انی احب ان تأتینی وتصلی لی فی منزلی
فاتخذه مصلی وفی روایة فخط لی خطا امام نووی در شرح آورده ای اعلم لی علی موضع لاتخذه
مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیه متبرکا باثارک وفی هذا الحدیث انواع من العلم
ففیه التبرک باثار الصالحین الخ شعرانی مستند صاحب رساله وامثالش در کشف الغمه آورده
وکانت الصحابة رضی الله عنهم یتتبعون آثار رسول الله صلی الله علیه وسلم فکل
مکان صلی فیه یصلون فیه حتی کان ابن عمر رض لم یزل یتعاهد شجرة ما یسقی فقیل له فی ذلک
فقال رأیته صلی الله علیه وسلم نزل تحتها مرة فانا اتعاهدها حتی لا تیبس الخ در جذب
القلوب آورده وازانجمله است که زیارت مساجد نبویه وتتبع آثار محمدیه که در اثنای طریق واقعند
ودر بیان مساجد ماثوره مذکور شدند لازم وقت داند الخ شاه ولی الله دهلوی در همعات در بحث
طهارت نوشته اند حقیقت طهارت منحصر نیست در غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل
هستند چنانکه صدقه واداء فرشتگان و بزرگان را بخوبی یاد کردن و در مواضع متبرکه ومساجد معظمه
ومشاهد سلف صالح معتکف شدن الخ در تفسیر عزیزی فرموده وبرکت در کلام وانفاس
وافعال ودر مکانات ایشان وهم صحبتان واولاد ونسل ایشان وزیارت کنندگان ایشان نیز
در یافته ظاهر میگردد الخ وهم دران بیت سیوم آنکه بعض مواضع متبرکه مورد نعمت ورحمت الهی
گشته اند یا بعض خاندانهای قدیم اهل صلاح وتقوی خاصیتی پیدا کرده اندکه در آنها احداث
توبه نمودن وطاعات بجا آوردن موجب سرعت قبول وثمرات نیک می باشد الخ بالجمله استحسان
تبرک بمواضع متبرکه واداء عبادات بنیت حصول برکت از سلف وخلف ثابت است وثانیا
قطع نظر از دیگر آثار صحیحه همین اثر منقول از مجالس الابرار میداند بر استحسان تبرک بمشاهد ومساجد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از صحابه وتابعین که دران لفظ رأی الناس یذهبون موجود ونبود
باین در یافت که صحابه وتابعین هیچگونه عمل آنحضرات کرام را موجب ضلالت اعتقاد کرده شود

وبشرف اسلام مشرف شد عمر بن الخطاب رض را باسلام او غایت فرح و سرور دست داد در وقت رجوع بادی گفت یا کعب خواهی که با ما بمدینه آئی و زیارت سید انبیا کنی صلی اللہ علیہ وسلم گفت نعم یا امیر المومنین انا افعل ذلک بعد از قدوم بمدینہ مطهره اول کاری که عمر رض کرد سلام بپیغمبر بود صلی اللہ تعالی علیہ وسلم الخ درآبعا بر تقدیر سلامت از معارضہ ہم ازین اثر بطلان فضیلت واستحباب و تطوعیت تبرک باثار و مشاہد نبویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام و ضلالت معتقد آن کہ مزعوم اسماعیلیہ ست ثابت نیست کہ بعض ائمہ کرام در ابتدا شیوع اسلام بر اہتمام والتزام بسیاری از ابواب خیر و مستحبات و تطوعات برای اعلام و تمیز احکام انکار فرمودہ اند باوجودیکہ جمہور محققین ائمہ دین قائل و معتقد استحسان و فضیلت بلکہ مداومت ہمان امور خیر بودہ اند پس غرض تعلیم است کہ کسی آنرا از عبادات مفروضہ و واجبہ نپندارد چنانکہ لفظ فلا یعتمدہا درین اثر ہم دلالت بران دارد علامہ عینی در شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عہد صحابہ و تابعین بر تبرک بمواضع صالحین فرمودہ قالوا اما ما روی عن عمر رض انہ کرہ ذلک فلانہ خشی ان یلتزم الناس الصلوۃ فی تلک المواضع فیشکل ذلک علی من یاتی بعدهم ویری ذلک واجبا وکذا ینبغی للعالم اذا رای الناس یلتزمون النوافل التزاما شدیدا ان یترخص فیها فی بعض المدات ویترکها لیعلم بذلک انها غیر واجبة الخ در غنیۃ الطالبین آوردہ قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوۃ الضحی فمن ذلک ما روی ابن المبارک من اصحابنا باسنادہ عن ابن عمر رض انہ قال ما صلیت منذ اسلمت الا ان اطوف بالبیت وانها البدعة ونعمت البدعة وانها لمن احسن ما احدثہ الناس وکان ابن مسعود رض یقول فی صلوۃ الضحی یا عباد اللہ لا تحملوا الناس علی ما لم یحملهم اللہ فان کنتم لا بد فاعلیها فصلوها فی بیوتکم وکل هذا لا یدل علی رد ما قدمنا ذکرہ من الفضائل الواردة فی فعلها انما ارادوا ذلک لئلا یشتبہ بصلوۃ الفرض فیعتقد الناس وجوبها ولیس کل الناس سواء فی نشاط العبادة فطلبوا التسهیل علیهم الی آخرہ **قولہ** وکذلک لما بلغہ ان الناس یتناولون الشجرة التی بویع تحتها الخ **اقول** از کتب معتمدہ بروایات معتمدہ ظاہر

کہ شجرہ کہ بیعت تحت آن شدہ بود مشتبہ گردید و دو کس ہم از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بر آن نیفتادہ در صحیح بخاری شریف آوردہ عن نافع قال قال ابن عمر رض رجعنا من العام المقبل فما اجتمع منا اثنان علی الشجرۃ التی بایعنا تحتہا کانت رحمۃ من اللہ الی آخرہ و در حاشیہ نسخہ مطبوعہ دہلی از کرمانی آوردہ فما اجتمع منا ای ما وافق منا رجلان علی الشجرۃ انہا ہی التی وقعت المبایعۃ تحتہا بل خفی علینا مکانہا و ہم در ان حاشیہ ہست کانت رحمۃ من اللہ ای کان اخفاءہا علیہم رحمۃ من اللہ لئلا یعظمہا الناس تعظیما ممنوعا شرعا کذا قالہ النووی و غیرہ و نیز در صحیح بخاری از سعید بن المسیب آوردہ حدثنی انہ کان فیمن بایع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحت الشجرۃ قال فلما خرجنا من العام المقبل نسیناہا فلم نقدر علیہا الخ و در روایت دیگر آمدہ فرجعنا الیہا العام المقبل فعمیت علینا الحدیث پس قول بعض علماء کرام کہ قائل قطع ہمان شجرہ معینہ اند چرا بر شہادت صحابہ کرام کہ در صحیح بخاری شریف موجود ست راجح گردد و روایات صحیح بخاری قابل اعتماد نباشد اما آنچہ در بعض روایات ذکر امر قطع شجرہ نسبت حضرت امیر المومنین مروی ست پس محققین تحقیق فرمودہ اند کہ شجرہ دیگر بود کہ بعض کسان باوجود غائب گردانیدہ شدن شجرہ بیعت آنرا از غلطی ہمان شجرہ بیعت فہمیدہ بودند پس برای رفع شیوع کذب و افترا امر بقطع گردیدہ و در رسالہ مکاتیب شاہ عبد العزیز محدث دہلوی کہ جمع نمودہ مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مرادابادی علیہما الرحمۃ مرقوم اقول الذی یظہر من مجموع الروایات فی امر الشجرۃ ان الشجرۃ عمیت علی الناس بعد وقوع البیعۃ لحکمۃ مخفیۃ والمحمل انہ تعالی لما علق الرضا بالبیعۃ تحت الشجرۃ کان مظنۃ ان یسبق الی ذہن العوام ان لتلک الشجرۃ دخلا فی تعلیق الرضا فرفع اللہ تعالی تلک الشجرۃ عن ابصارہم والقوم کانوا حدیثی عہد بالجاہلیۃ و عبادۃ الانصاب حتی قالوا یوما للرسول صلی اللہ علیہ وسلم اجعل لنا ذات انواط کما کانت لہم فاحتمل ذکرہا ثم لما عین بعض الناس موضعہا بالقیاس والحدس و کانت تلک الشجرۃ فی الحقیقۃ غیرہا امر امیر المومنین بقطعہا لا لان التبرک بآثار الصالحین

مذموم غیر محمود بل لان الجعل والغش فی التبرکات امر مذموم الی قوله فالامر
بالقطع انما کان لاجل ان عمر رض کان یعلم ان الشجرة عمیت عن الابصار وان هذه
الشجرة لیست تلک الشجرة التی من شانها ان یتبرک بها وقول جابر رض لو کنت
ابصر الیوم لاریتکم مکان الشجرة لایدل الا علی انه کان یضبط مکان الشجرة وهو
لایدل علی بقاء الشجرة بل یدل علی دفع معرفة الشجرة الخ وثانیا اگر بخلاف شهادت
صحابه کرام قول بعض علماء تسلیم کرده شود و محمول بر سهو نکرده آید وگفته شود که آن شجره مخصوصه
غائب و مخفی نکرده شده بود و همان شجره را قطع کردند تاهم تبرک و توسل بآثار و مساجد متبرکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ماثور از صحابه کرام و سلف عظام ست چگونه صرف باین دلیل
حکم ممانعت آن و الزام ضلالت بر فاعل آن کرده بعموم و یا بسبب [illegible] نموده آید که اگر بنا بر ضرورت
دفع توهم و اغلاط آن در قبولیت و رضوان بیعت بجهت قرب دخول اعراب و عوام در اسلام
و نیز بجهت عدم تدوین احکام انکار بر التزام صلوة تحت آن نموده آید یا آنرا قطع نموده شود
بالاتفاق ثابت است که حضرت ابن مسعود وغیره انکار بر صلوة ضحی میفرمودند معهذا انکار شان
و همچنان الطلاق [illegible] بران که بنا بر مصلحت تمیز احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحی
و ضلالت ملتزم و مداوم آن نگردیده **قوله** قیل لابن مسعود ان قوما اجتمعوا فی المسجد
یهللون ویصلون علی النبی صلی الله علیه وسلم ویرفعون اصواتهم فی المسجد [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم فما ظنک بالذین عقدوا مجالس مولد النبی الخ
اقول اولا انکار حضرت ابن مسعود رض بر رافعین اصوات در مسجد به تهلیل و صلوة بجهر مجرد
در صورت نبودن رفع اصوات در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نمود و مقصود ازان
رفع تشویش خاطر مصلیان بود انکار علیه [illegible] چه بود و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رفع
اصوات در مسجد منع فرموده اند و در عهد صحابه کرام در مسجد شریف بکمال آهستگی و اسرار متکلم بودند
پس اگر کسی الحال حسب اجتهاد خود رفع اصوات تهلیل و تصلیه را هم نموده شود مخالف سنت قرار داده
کی مستلزم آن نیست که مجلس مولد که [illegible] آن فرموده اند و معهود بودن اجزاء آن از سنت
ثابت نموده اند که جمع آن چند عبادات ثابته در جلسه واحده بخصوصها ماثور نباشد الا اینکه

مخالفت هیچ سنت ندارد و خواه مخواه برای تضلیل اکابر دین تهمت مخالفت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
نهاده آید منشاء این قیاس مع الفارق جهالت از معنی لفظ مخالفت سنت و ثانیا رفع صوت بالذکر
در مساجد مسئله ایست فقهیه فرعیه که بعض فقها باستدلال احادیث ممانعت رفع اصوات مکروه
می پندارند و دیگران جواب ازان استدلال داده بجهت دیگر دلائل جائز می پندارند و انکار
حضرت ابن مسعود رض را مانند انکار بعض صحابه کرام بر صلوة ضحی و اطلاق بدعت بران بغرض
مصلحت تعلیم و تمییز احکام محمول می سازند پس قطع نظر ازانکه قیاس عمل مولد بران درست نبود در خصوص
این مسئله هم که استدلال آن نموده مطلب اسماعیلیه که تضلیل و تکفیر اکابر امت محمدیه و الزام تهمت
مخالفت شریعت بر آنحضرت است حاصل نمی شود در اشباه و نظائر در احکام مسجد جائیکه نوشته و رفع الصوت
بالذکر الا للمتفقهة الخ علامه حموی متعلق این قول فرموده قد اضطرب کلام البزازی فی هذه
المسئلة فقال فی فتاوی القاضی الجهر بالذکر حرام وقد صح عن ابن مسعود انه سمع قوما
اجتمعوا فی مسجد الی قوله ثم قال فان قلت المذکور فی الفتاوی ان الجهر بالذکر ولو فی المسجد
لا یمنع احترازا عن الدخول تحت قوله تعالى ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر
فیها اسمه و صنیع ابن مسعود رض یخالف قولکم قلت الاخراج من المسجد او نسبة البدعة
بطریق الحقیقة یجوز ان یکون لاعتقادهم العبادة و تعلیم الناس بانه بدعة و الفعل
الجائز یکون غیر جائز لغرض یلحقه فکذا غیر الجائز یجوز ان یجوز لغرض کما لو تم له صلی الله
علیه وسلم الافضل تعلیما للجواز وما روی فی الصحیح انه علیه الصلوة والسلام قال
ارفعوا اصواتکم بالتکبیر اربعوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصم ولا غائبا انکم تدعون
سمیعا قریبا انه معکم الحدیث یحتمل انه لم یکن فی الرفع مصلحة فقد روی انه کان
فی غزوة و عدم رفع الصوت فی بلاد العدو خدعة ولهذا قیل رفع الصوت بالذکر
فجائز کما فی الاذان والخطبة والحج والاختلاف فی عدد تکبیر التشریق لا یدل علی
ان الجهر بدعة لان الخلاف بناء علی کونه سنة زائدة علی اصل الفعل کما اختلفوا
فی ان سنة الاربع من الظهر بتسلیمة ام بتسلیمتین و ذلک لا یدل علی انها لو لم تکن
بتسلیمتین یکون بدعة او حراما و فی تفسیر الثعالبی لا یجب الاعتدال فی الجهر الا انه

فیدل علی کراهته وقد ذکر الشیخ عبد الوهاب الشعرانی ما نصه اجمع العلماء
سلفا وخلفا علی استحباب ذکر الله جماعة فی المساجد وغیرها من غیر نکیر الا ان
یشوش جهرهم بالذکر علی نائم او مصل او قار کما هو مقرر فی کتب الفقه الخ **قوله** اذ لو کان
وصف العبادة فی الفعل المبتدع یقتضی کونه بدعة حسنة لما وجد فی العبادات
ما هو بدعة مکروهة الخ **اقول** ایراد این نقل درین مبحث خلاف عقل ست ایشان که
تقسیم بدعت بسوی حسنه وسیئه نموده اند واستحسان عمل مولد فرموده اند نگفته اند که مجرد وصف
عبادت برای حسن کفایت میکند بلکه تصریح نموده اند که هر امریکه دران تغییر ومزاحمت کدامی واجب
وسنت باشد آن بدعت سیئه حرام و مکروه می باشد آری امریکه هیچگونه مزاحم ومغیر واجب
وسنت نباشد ودر عبادات مامور به وبات مطلقه شارع مندرج باشد گو هیئت کذائیه خاصه
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماثور نباشد لا بد است استحسان آن فرموده باشند هیچ امر را باعتبار
اصل عام سنت و باعتبار خصوص بدعت حسنه فرموده اند و بر حصول ثواب در بدعت حسنه
اتفاق نقل نموده اند **قوله** علیل بآنهم علما نوشته اند که اتباع امر غیر صحیح روا نیست الخ **اقول**
اولا که علمای محققین نوشته اند که اصل در هر عمل صحت است پس هر که در خصوص عملی که فساد وی
منصوص نیست قائل صحت گردد همان بسته تمسک باصل کرد در اثبات آن حاجت دلیل دیگر ندارد
البته هر کیکه دعوی خلاف آن دارد محتاج دلیل اقوی است برای ابطال خصوص آن عمل ملا
علی قاری علیه الرحمه در رسالهٔ صحت اقتدا بالمخالف فرموده ومن المعلوم ان الاصل فی کل
مسئلة هو الصحة من غیر الکراهة اما القول بالفساد او الکراهة فیحتاج الی حجة
من الکتاب او السنة او اجماع الامة الخ و شکی نیست که علم حرمت و بطلان مجلس ذکر مولد شریف
و ضلالت مجوزین بخصوص این عمل تا حال حاصل نیست زیرا که عدم ثبوت حرمت بخصوص این عمل
و ضلالت مجوزین آن از نصوص کتاب و سنت مثل دیگر مجوزات مخصوصه محتاج بیان نیست اما عدم
ثبوت تحریم و مخالفت از قیاس پس از آن جهت که اجتهاد و شرائط قیاس سنت همچنان است عدم ثبوت
از اجماع چه در تحریم و مخالفت آن قول مجتهد واحد هم منقول نشده تا باتفاق اهل اجتهاد چه رسد پس
متحقق شد که این عمل حرام و ممنوع نیست و ادعای تحریم آن صرف از هوای نفس است و بس صاحب

بذیل آیۂ کریمہ قل لا اجد فیما اوحی الی الآیۃ می نویسد وفیہ تنبیہ علی ان التحریم انما یثبت
بوحی اللہ وشرعہ لا بھوی النفس الخ اگر گوئی کہ در صورت تنازع منازعان احتیاط در قول کراہت است
گویم اینہم مخالف تحقیق محققین ست علامہ شامی در رد المحتار از علامہ نابلسی آوردہ ولیس الاحتیاط
فی الافتراء علی اللہ تعالی باثبات الحرمۃ او الکراہۃ الذین لا بد لہما من دلیل بل فی
الاباحۃ التی ہی الاصل الخ واگر صاحب رسالہ برای اثبات تحریم این عمل تفصیل محرزین آن بعض
احادیث کہ بطور عموم واطلاق در ذم بدعت وارد اند تشبث نماید پس اولا بہ تصریح اکابر او مراد از عموم
ہر امری ست کہ مزاحم سنت باشد وجواب تفصیل شبہ اطلاق بدعت سابقا گذشتہ ولا حقا ہم می آید
خلاصہ اش آنکہ بدعت بدان معنی کہ عموما مذموم ست بر عمل مولد صادق نیست و بدان معنی کہ
اطلاق این لفظ می توان شود آن معنی مراد شارع از عموم کلیت در ذم بدعت نیست وثانیا برین تقدیر
ادعا اینکہ بعدم ثبوتش از کتاب و سنت محتاج بیان نیست محض ہذیان ست چہ این عمل کہ فردیست از افراد
تکریم نبی کریم ست و مزاحمت با امور محدودۂ شارع ندارد و استحباب توقیر و تکریم کہ از امور غیر مقصودۃ
التحدید مطلقا و بالتعمیم ست برای ثبوت افراد خاصہ کفایت میکند چنانچہ سند این معنی کہ چیزیکہ از آن
مقصود شارع مطلق ثنا و تعظیم باشد زیادہ بر قدر ماثور در ان جائز ست سابقا از ہدایہ وغیرہ
مرقوم گردیدہ و قطع نظر از آنہم استحباب اعادۂ ادای شکر نعمت بعبادت کہ از مضمون حدیث صحیح
بشہادت ائمہ دین ثابت ست پس این قاعدہ ہم ثابت از سنت کہ برای ثبوت افراد مندرجہ
تحت آن ہمین قدر کفایت میکند پس در ثبوت و تحقق چندی از عبادات ثابتہ مثل ذکر شریف
و دعوت اخوان و شکر نعمت ہیچ شکی باقی نیست قولہ دلیل دوم ہم فقہا نوشتہ اند کل مباح ادی
الی اعتقاد الواجب والسنۃ فہو مکروہ الخ اقول اولا آنکہ این قول در امر مباح ست پس
امور یکہ قربت اند مثل ذکر شمائل و ارہاصات و معجزات آنجناب و دعوت احباب و اعطاء صدقات
و شکر نعمت و فرحت بذکر آنحضرت کی مندرج درین قول نتواند شد کہ ہمہ این امور ثابت از سنت اند
وثانیا ہمان فقہا اینہم نوشتہ اند کہ استعمال مکروہ چند معنی می آید مکروہ تحریمی و مکروہ تنزیہی خلاف
اولی و نیز تصریح می نمایند کہ فی ثبوت دلیل خاص مانعت حکم مکروہ تحریمی صرف بوجہ عدم ثبوت
از سنت بلکہ از ترک ہر سنت ہم لازم نمی گردد و در رد مختار نوشتہ وکرہ التربیع تنزیہا لانہ

اجابة المسنونة شامی در حاشیه آورده علة لکونه مکروها تنزیها اذ لیس فیه نهی لیکون
مکروها تحریمیا انتهی و در فتح القدیر در بحث تنفل قبل مغرب بعد ترجیح عدم سنیت نوشته ثم الثابت
بعد هذا نفی المندوبیة اما ثبوت الکراهة فلا الا ان یدل دلیل آخر الخ و در احیاء العلوم آورده
اما جهة السواد فلیس بمکروه ولکنه لیس بمحبوب اذ احب الثیاب الی الله البیض الخ و در مواهب
گفته فان المکروه ما ثبت فیه نهی و هذا لم یثبت فیه و لعلهم ارادوا بالکراهة خلاف الاولی الخ

پس در امر مباح هم صرف بدلیل مکروه نوشتن با وجود عدم ثبوت نهی خاص حکم کراهت تحریمی لازم
نخواهد بود چه جای آنکه مزعوم اسماعیلیه اعنی تضلیل و تفسیق فاعل و مجوز آن روا باشد و قول بعض فقها
بکراهت صوم ایام بیض دلیل تام و حجت عام نیست برای اثبات تضلیل مجوزین عمل مولد و فاتحه
آن از علماء کرام و ائمه اسلام چه محققین فضیلت مداومت امور خیر و مندوبات را عموما مسلم
داشته اند صرف برای اعتقاد وجوب و لزوم انکار نموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری ذیل
باب احب الدین الی الله ادومه فرموده الثالث فیه فضیلة الدوام علی العمل والحث
علی العمل الذی یدوم و یثمر القلیل الدائم علی الکثیر المنقطع اضعافا کثیرة الخ و در
عمدة القاری هست و قد ذم الله تعالی من التزم فعل البر ثم قطعه بقوله و رهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعایتها
الا تری ان عبد الله ابن عمر ندم علی مراجعة النبی علیه السلام بالتخفیف
عنه لما ضعف و مع ذلک لم یقطع الذی التزمه الخ قوله دلیل سیزدهم حدیث
شریف هست ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة الخ اقول سیاه
مطالعه شروح حدیث شریف از ائمه اهلسنت که وجه هست نیک میدانند که مراد در احادیث شریفه هم
بر امری هست که مخالف و مزاحم و مغیر کدامی سنت محمده و مخصوصه باشد در مرقاة بذیل حدیث
ما احدث قوم بدعة نوشته ای مزاحمة لسنة الخ و بذیل ما ابتدع قوم بدعة هم
همین مزاحمت افزوده هست اگر صاحب رساله با طاقت رجوع بشروح ائمه دین نباشد یا بران
اعتماد نه نماید برای تسلی او عبارت مظاهر حق که مولفش اکابر طائفه هست و در بجنسه
منقول میگردد در شرح حدیث اول نوشته نهین نکالی کسی قوم نی بدعت یعنی جو بدعت

که مزاحم سنت کی ہو الخ و بذیل حدیث دوم گفته نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت بیچ دین
اپنی کی یعنی بدعت سیئه که مزاحم سنت کی ہو الخ پس امریکه مزاحم سنت نباشد و مندرج
عمومات مندوبات شرعیه باشد چو امر را حکم احادیث مذکوره شامل نیست گو بعضے دیگران را
اطلاق بدعت کرده آید مانند ذکر خلفاء کرام و عمین مکرمین در خطبه جمعه و عیدین و زینت
قمقمہ ہای برای تکریم کعبه شریفه و تعیین وقت و واقع و التزام و اہتمام جماعت تراویح و مداومت صلاة
ضحی و اذان ثالث جمعه و امثال ذلک از ہمین قبیل است عمل مولد که قطع نظر از ثبوت
اجزای آن از سنت ہیئت کذائیه که عبارت از جمع چند عبادات متفرقه در یک وقت است
ہیچگونه مزاحم و مخالف کدامی سنت نیست و داخل عمومات مندوبات و مندرج اطلاق
مجالس ذکر است و از مستحسنات ائمه دین است پس اول اندراج آن تحت احادیث مذکوره و ثانیا
معنی مراد از ان احادیث بران ثابت کنند بعد ازین حکم آن لازم گردانند ثبت العرش ثم انقش
اما خواه مخواه بر ہمگی عاقدین مجالس مذکوره و اصحاب محفل ترک فرض و واجب لازم گردانیدن
قطع نظر از انکه کذبی است صریح اشاعت چه مقصود می کند کلام در شان انجمه اعلام از اہل
اسلام مثل صاحب حصن حصین و امام قسطلانی و حافظ سیوطی و ملا علی قاری و غیرهم است که بدین
حضرات تہمت بدمذہبی و ضلالت نہادن و خود را مسند نشین قرار دادن با وجود یکه خود ہم نشان الکل
استحسان میکند کمال حماقت و ضلالت است قوله دلیل چہارم آنکه این فعل در صدر اول
واقع نشده الخ اقول جواب این مغالطه سابقا بطور نقض در مل مرقوم گردیده و مستلزم نبودن
ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عدم فعل آنجناب و ہمچنان عدم فعل اصحاب سنت و کراہت را از
تحقیق مصنف این صاحب رساله بثبوت رسیده که اعاده موجب تطویل است اما این قدر درینجا دانستنی
که ادعاء عام عدم وقوع علی الاطلاق در صدر اول و قرون سابقه بی احاطه علمی بجزئیات حسیت
افعال جمیع اکابر صدر اول و قرون سابقه محل کلام است و چگونه محل کلام نباشد که اجله صحابه
کرام ملازمین خیر الانام در بسیاری از مسائل با وجود اتقسم کمال اطلاع بحال با کمال آنحضرت صلی
علیه وسلم بنابر احتیاط از دعوی عدم وقوع فعل در سنت احتراز می نمودند و صرف بر علم خود
خود اقتصار می فرمودند از انجمله آنکه در صحیح بخاری حق عیده مروی است که ... حضرت ابن عمر رضی

استفسار نمود که آیا آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز چاشت میخواندند یا نه حضرت وی بر لفظ لا اخاله
اکتفا فرمودند آخر احتیاط وی رضی الله تعالی عنه مقرون بصواب بود که ثبوت همان فعل از علم و
شهادت دیگران بود **قوله** دلیل یازدهم آنکه زمان امر سیال غیر قار است الخ **اقول** ائمه دین و محققین
شرع مبین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین و احادیث حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم فضیلت و شرف ازمنه لاحقه که نظیر ازمنه سابقه اند بجهت آنچه دران ازمان از نعم
الهیه ظاهر گردیده ثابت فرموده اند و نزول نعمت را در یک زمان سبب تخصیص و تشریف نظائر آن
قرار داده اند و این امر منافی سیال و غیر قار بودن زمان ندارد امام فخر الدین رازی علیه الرحمه
در تفسیر کبیر ذیل آیه کریمه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس وبینات من الهدی
والفرقان الآیه آورده اما قوله انزل فیه القرآن اعلم ان الله سبحانه لما خص هذا الشهر
بهذه العبادة بین العلة لهذا التخصیص وذلك هو ان الله سبحانه خصه باعظم
آیات الربوبیة وهو انه انزل فیه القرآن فلا یبعد ایضا تخصیصه بنوع عظیم من
آیات العبودیة **الی قوله** ثبت ان بین الصوم وبین نزول القرآن مناسبة عظیمة
فلما کان هذا الشهر مختصا بنزول القرآن وجب ان یکون مختصا بالصوم الخ صاحب رساله
بیان نماید که حصول نعمت نزول قرآن را در یک رمضان علت تخصیص و تشریف مطلق ماه رمضان
قرار دادن خدای و مناسبت آن گردیدن مخالف عقل و موافق وهم است یا معامله برعکس است قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی جواب من سال عن صوم الاثنین فیه ولدت الحدیث ملا علی قاری
علیه الرحمه در مرقاة آورده فیه ان الزمان یتشرف بما یقع فیه وکذا المکان پس از نافهمی
و جهالت خود در میدان تجهیل و تضلیل اکابر اسلام تاختن و رد های حدیث رسول مقبول انس و جان سید
و علم طعن و ملام برافراختن سفاهت و ضلالت است و بس امام احمد در مسند امیر المؤمنین ابوبکر رض
آورده عن عائشة رض قالت ان ابا بکر لما حضرته الوفاة قال ای یوم هذا قالوا یوم
الاثنین قال فان مت من لیلتی فلا تنتظروا بی الغد فان احب الایام واللیالی الی اقربها من
رسول الله صلی الله علیه وسلم در استیعاب فرموده کان نکاحه صلی الله علیه وسلم بعائشة
فی شوال وابتناؤه بها فی شوال وکانت عائشة تستحب ان یدخل النساء من اهلها فی شوال علی ازواجهن

وتقول هل كان في نسائه عنده احظى مني فقد تكحني وابتنى بي في شوال الخ سخاوي فرموده وفي
منهاج الحليمي وشعب الايمان للبيهقي ان الدعاء مستجاب يوم الاربعاء بعد الزوال قبل وقت العصر
لانه صلى الله عليه وسلم استجيب له على الاحزاب في ذلك اليوم وكان جابر يتحرى ذلك فيهما
وذكر انه ما بدئ شي يوم الاربعاء الا تم فينبغي البداية بنحو التدريس فيه الخ اما آنچه گفته که آن روز
باسعادت حضرت نبوی در روزی شده بود الخ پس این اعتراض سست و قبیح برارشاد حضرت سید المرسلین که
در حدیث صحیح است فيه ولدت الحديث صاحب رساله بیان نماید که بآن اثنین که ولادت باسعادت
در آن شده بود دیگر ایام اثنین را مناسبتی هست یا نه و قول تحفه اولا خارج از بحث است که یک چیز
نفس چیزی دیگر است و اعتقاد بقا و شرف و برکت در نفس الزمان قول بعثت چیزی دیگر است و پیغمبر
عید گردانیدن امری ست خارج از بحث و ثانیا بر تقدیر تسلیم اینکه قول تحفه موافق مدعای صاحب رساله
معارض هست آنچه در تفسیر عزیزی جابجا نوشته [illegible]
از آنجمله در وجوه خصوصیات وقت ضحی نوشته اند سوم آنکه این وقتیست که کلام حق تعالی با حضرت
موسی درین وقت شده بود چهارم آنکه ساحران فرعون در همین وقت بدین حضرت موسی علیه السلام
ایمان آورده اند پس این وقت [illegible] واقع شده الخ
و در خصوصیات شب قدر گفته این شب را بجهات چند شرف داده اند اول آنکه نزول قرآن مجید
درین شب واقع است و این شرفیست که نهایت ندارد چهارم آنکه خلقت فرشتگان نیز درین شب است الخ
وثالثا استحسان التزام مجلس شریف و اعراس که از خویش از جد صاحب تحفه و والد و مرشد صاحب تحفه و خود
صاحب تحفه و برادران و تلامذه راشدین ایشان چنان است که بر کسی مخفی نتواند شد اینک انتباه الانفاس
العارفين و فيوض الحرمين و رسایل و فتاوی صاحب تحفه مثل رساله [illegible] و رسایل مولوی رفیع الدین صاحب
و رسائل مولوی رشید الدین خان صاحب و مفتی صدر الدین خان صاحب استاد صاحب رساله و غیر هم معروف
و مشهور اند فما هو جواب صاحب الرسالة عن جانب صاحب التحفة و اسلافه و اخلافه فهو
جوابنا عن سائر الائمة السابقين طرفه اینست که مولوی رفیع الدین صاحب رساله خود این مسئله
صاحب رساله را بتصریح رد و ساخته اند چنانچه در رساله مسائل فرموده زمان اگر چه سیال غیر قار است
اما آنچه بآن تقدیر کرده میشود زمان را از شب و روز و ماه و سال الخ بیان شرعا و عرفا در مقرر است

چون یک دوره تمام میشود باز از سر شروع میشود و بهمین حساب رمضان شهر صوم و ذی‌الحجه شهر حج و همچنین
شهور دیگر یاد میشود در حکم اتحاد بالنظیر اراده میشود چنانکه در حدیث است که یهود عرض کردند در حضور
جناب نبوت که حق تعالی نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز کرده است برای شکر این
روزه میگیریم جناب نبی صلی الله علیه وسلم فرمود انا احق من تبع بموسی فصام یوم عاشورا و امر الناس
بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بلال را وصیت کردند بصوم روز دوشنبه فرمودند فیه ولدت
و فیه انزل فیه هاجرت و فیه اتوفی الی آخره قوله وجوب صوم یوم عاشورا بفرضیت صوم رمضان
والفطر منسوخ بسبب فرمودن سرور عالم صلی الله علیه وسلم که اگر سال آینده زنده باشم روزه نهم را بآن
ضم کنم تا ملت ما از ملت موسی علیه السلام مختلف باشد منسوخ شد و استحباب صوم عاشورا بانضمام
صوم دیگر اگرچه باقیست الی آخره اقول هرگاه که بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم
عاشورا بموافقت یهود بوجه احیای سنت موسی علیه السلام اعتراف نمود وسوسه طعن صاحب رساله
از اتمام اسلام باطل گردید گو وجوب صوم عاشورا بفرضیت صوم رمضان منسوخ شده چه اگر نظر برآ
باهم دیگر [illegible] لاحق و سابق هیچ علاقه و مناسبت نمی بود بعد گذشتن صدها سال از یوم حصول نعمت نجات
حضرت موسی علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible] برای شکر نعمت باز اعاده شکران نعمت چه معنی
آن سنت بموافقت حضرت موسی علیه السلام چه معنی داشت که حصول نعمت نجات حضرت موسی
علیه السلام و صوم آنجناب در روزی شده بود که از عاشورای عهد حضرت خاتم رسالت صلی الله
علیه وسلم فاصله صدها سال داشت و احکام ماضی جداست و احکام حال و استقبال جدا و اعاده
[illegible] قوم تحمیل الی آخر المغالطه تا آنچه گفته که در مولد اتباع صاحب ملت مهدی مفقود است الخ این تعجب
[illegible] سخن بیهوده است تا آنکه در قول علامه ابن حاج هم از مضمون حدیث شریف شرف
و عظمت ایام ولادت و استحباب اعاده شکران نعمت بتصریح موجود است قوله دلیل ثانی نزد هم جماعتی
از اهل علم [illegible] الی قوله احمد بن محمد مصری در کتاب خود اتفاق علمای هر چهار مذهب سنت
این نقل کرده الخ اقول الحق [illegible] تعصب [illegible] بدعت را کور می سازد و سبب [illegible]
[illegible] ضلالت می اندازد [illegible] استناد بکتاب مجهول مصری مجهول [illegible] موجب [illegible]
[illegible] شرع محمدی [illegible] مشیت [illegible] آنحضرت باشد [illegible]

سابقاً حکم جهالت شیخ عمر بن محمد ملا بآن زور و شور نموده که هیچکی مشائخ و صوفیه علماء کرام او را نمی شناخته
و در هیچ کتاب از و استناد مروی نیست الخ باوجودیکه در سیر شامی که کتابی ست معروف و مشهور و صاحب رساله
و کبرای طائفه هم از و سند می آرند صراحة استناد و شهادت صلاحیت و شهرت شیخ مذکور ست و اینجا
که استناد بمصری می نماید هرگز مجهول نیست مصنف مصنف بخیال می آرد و قطع نظر از همه این و آن و بحث
و کلام که دران بیان ست بطلان و کذب قول مصری از نامه مسائل اسحاقیه عیان ست بلکه صاحب تفهیم سست تر
اقوال جانب استحسان و تجویز اعتراف میکند و آنرا مسلم میدارد گو بمقتضای آنکه دروغ گو را حافظه نباشد در اینجا
بر خلاف دیگر مقامات کثرت را سبب ترجیح می پندارد بالجمله اگر درین مقام فقره کفی الله المومنین القتال
که صاحب رساله برای اشعار تکفیر امة امت محمدیه بکمال بی باکی نوشته بر نویسیم باکی ندارد اما احقر هیچ تطویل را
که خارج از تحقیق بحث ست بی فائده می پندارد **قوله** قال ابن الحاج الخ **اقول** قول ابن حاج بجهت
آنچه وساوس صاحب رساله را از بیخ و بن برمیکند حجت گردانیدن و بنای تضلیل اکابر دین بران
نهادن بر علم و دیانت خود خط کشیدن و در ضلالت و اضلال کشادن ست ابن حاج مذکور در خلال
همان قول منقول مسطور بعد از آنکه ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمل را برحمت خود بخوف فرضیت
و سزاوار بودن شهر مولد بزیادت عبادت باوجود عدم زیادت حضرت بیان نموده می فرماید
لکن اشار علیه الصلوة والسلام الی فضیلة هذا الشهر العظیم بقوله للسائل الذی سأله
عن صوم یوم الاثنین ذلک یوم ولدت فیه فتشریف هذا الیوم متضمن لتشریف هذا
الشهر الذی ولد فیه فینبغی ان یحترم حق الاحترام و یفضل بما فضل الله به الاشهر
الفاضلة و فضیلة الامکنة والازمنة بما خصها الله من العبادات التی تفعل فیها
لما قد علم ان الامکنة والازمنة لا تشرف لذاتها وانما یحصل لها التشریف بما خصت
به من المعانی فانظر الی ما خص الله به هذا الشهر الشریف و یوم الاثنین الا تری ان
صوم هذا الیوم فیه فضل عظیم لانه صلی الله علیه وسلم ولد فیه فعلی هذا ینبغی
انه اذا دخل هذا الشهر الشریف الکریم ان یکرم و یعظم و یحترم بالاحترام اللائق به اتباعا له
صلی الله علیه وسلم فی کونه یخص الاوقات الفاضلة بزیادة فعل البر فیها و کثرة الخیرات الخ
ازین عبارت خرافت بسیاری از خرافات صاحب رساله و دیگر اسماعیلیه ظاهر گردید و حالا ازو صاحب رساله

استفتا می‌رود که صاحب رساله بیان ابن حاج را مردود می‌انگارد یا مسلم میدارد و قائل قول مذکور را
از اصحاب جهل و ضلالت می‌شمارد یا از ارباب علم و دیانت می‌پندارد بر تقدیر اول حجت ابن حاج
آوردن مغالطه محض است و بر تقدیر ثانی حکم بتضلیل مجوزین عمل مولد سفسطه بحت است فاحذر ولا تکن
من المتعصبین و اولی العناد فان التعصب والعناد اصل الشقاق والفساد و نیز حافظ سیوطی
که مستند طائفه است جرح و تنقیح تقریر ابن حاج فرموده چنانکه از سیرت شامی ظاهر است لیکن بدون
عبارت مجروحی نقل بدفع آن جرح از دیگر ائمه مشهورین که ارباب دیانت و ثقاهت [illegible] مگر خاصه
لازمه وهابیه که مدار مذهب‌شان بر امثال همین امور است و نیز محققین بر کتاب مدخل ابن الحاج
کلامها نموده اند و بس است برای اسکات مخالفین آنچه شاه عبد العزیز صاحب در بستان المحدثین
فرموده ابن مرزوق حفید در شرح مختصر خلیل بتقریبی آورده که ان ابن ابی حمزة و تلمیذه ابن
الحاج لا یعتمد علیهما فی نقل المذهب و غرض او ازین کلام اعتراض است بر صاحب
مختصر خلیل زیرا که اعتماد او در نقل مذهب بیشتر بر مدخل ابن الحاج است انتهی و سیوطی در شرح
ابن ماجه در حال مدخل نوشته علی ان فیه مواضع لا یسلم له انکارها وفی عزمی ان شاء الله
تعالی ان اختصره واهذبه واجرده الی آخره **قوله** قال الشیخ تاج الدین الی آخره
اقول اولاً قول فاکهانی که بعدم علم ایشان مبنی است چنانکه علامه مذکور از انصاف تصریح
بدان فرموده کی برا اقوال دیگر محققین ترجیح میدارد که صاحب رساله بنا بر تضلیل ائمه دین از آن
حجت می‌آرد و ثانیاً قول مذکور با وجودیکه بی دلیل محض است مستندین صاحب رساله مثل حافظ
سیوطی و علامه ابن حجر رد آن نموده اند که در انسان العیون مذکور و در تفصیلی سیوطی بر فاکهانی
در سبل الهدی والرشاد مسطور و هرگاه که حال قول فاکهانی که از مشهورین است و قولش در
کتب مشهوره برای رد مذکور است چنین است پس چه جای ذکر ذخیرة السالکین و تحفة القضاة
و [illegible] نور الیقین [illegible] اولاً اثبات اعتماد این کتب از حواله کتب مشهوره و ثانیاً تصحیح
نقول مذکوره و ثالثاً بیان وجه ترجیح اقوال کتب مسطوره بر تحقیقات محققین مشهورین مستندین
صاحب رساله بر ذمه‌ی ضروریست و تا اینها متحقق نشود حکم بتفسیق و تضلیل دیگر ائمه دین که مجوزین
[illegible] اند [illegible] بانصاف نهایت بعید است **قوله** [illegible] الثانی الخ **اقول**

این چه جرأت و بی باکی و چه مغالطه و چالاکی ست اگر صاحب رساله را حظی از عقل و انصاف می بود
کلام شیخ را که از مبحث نزاع خارج ست برای اثبات تضلیل ائمه دین پیش نمی نمود عبارتیکه مرتبط
باول باشد اقتصار ذکر آخر آن نمودن که صراحة منع خاص از مولد مبحوث عنه دران مسطور نیست هیچ
مفید نیست همان شیخ در مکتوب صد و هفتم از جلد ثالث مکاتیب خود نوشته اند دیگر آنچه در باب مولد
خوانی اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن بصوت حسن و در قصائد نعت و مناقب خواندن
چه مضائقه است ممنوع تحریف و تغییر حروف قرآن ست و التزام رعایات مقامات نغمه الخ **قوله**
در تحفه اثنا عشریه است الخ **اقول** جوابش به تفصیل بالا گذشته **قوله** مولوی عبد الحی در بعض
مکاتیب خود به سید احمد بریلوی پیر خود نوشته اند الخ **اقول** ذکر هیچکس در مقابله ائمه محققین خصوصا
اساتذه و مشایخ خودش درین کار ارباب حیا نیست **قوله** بعض شافعیه همچو ابو الخیر سخاوی
و ابو شامه ظهیر الدین جعفر و شیخ نصیر الدین که این عمل را بدعت حسنه گفته اند مدفوع ست بعد
تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه اول قسمت بدعت باستحسان و اسارت ثابت کنند بعد ازین
عمل را بدعت حسنه گویند **اقول** ثبوت استحسان بدعات حسنه از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام از
حنفیه و شافعیه و غیرهم از ما سبق بوضوح رسیده و موجب اقتدا شده هم بامام خودش بدلیل اتفاق
محققین از مستندین صاحب رساله نقل گردیده بلکه صاحب تنبیه السفیه بنقل اجماع فرق اسلامیه
بران پرداخته که قولش شیعه خیانة و بدوسه روافض و اسماعیلیه و بابیه را از بیخ و بن قطع ساخته
و ثانیا بلفظ بعض شافعیه تخصیص برای تغلیط عوام ست چه استحسان این عمل بتصریح محققین شافعیه
و حنفیه و غیرهم تا استاد صاحب رساله بنقول مشهوره معتمده ثابت و معلوم و اسماء چندی
از علمای کرام و محققین اعلام در ما سبق هم مرقوم **قوله** استناد باشخاص مقلدین مجتهد دیگر معتبر نیست
خاصه مقلدان مذهب حنفی را که قائل بافضلیت امام خود اند و اگر عاملین عمل مولد درین مسئله
غیر مدلل اقتدا بشافعیه کیف ما کان جائز دارند باید که در امور دیگر معمول شوافع که مدلل اند
بدلائل بسیار همچو تامین بالجهر و رفع الیدین و ترجیع فی الشهادتین و غیرها من العبادات نیز
اقتدا بآنحضرات نمایند الخ **اقول** اولا که درین مسئله اقتدا بشافعیه چه ضرورست چنانکه علمای
شافعیه قائل جواز این عمل اند همچنان محققین عظام از علمای حنفیه که حاوی فروع و اصول

مذهب خود و محقق و مدقق طریق خود اند تصریح باستحسان این عمل فرموده اند و استناد محققین شافعیه
برای تائید کلام چیزی دیگر است و تقلید مذهب شافعی امری دیگر است وثانیا در امری که از مجتهد مذهب خود
منقول نباشد اما مخالفت به اصول هم نداشته باشد اگر بعلماء محققین مذاهب دیگر مذاهب حقه اهلسنت که
آنحضرات هم از ائمه دین متین و ارکان شرع مبین اند استناد نموده آید بلکه اقتدا جائز داشته شود مستلزم
آن نیست که اموریکه صریح مخالف ارشاد و اجتهاد مجتهد مذهب یا مخالف اصول مذهب خود باشند
و از تحقیق مجتهدین مذهب خود نسخ آن امور یا مرجوحیت آنها بروایات معتمده صحابه کرام بثبوت رسیده باشد
در آنچه امور هم ترک اتباع مجتهد مذهب خود و تقلید مذاهب دیگر لازم گردانیده شود این بحکم صاحب رساله
الزام مالا یلزم و قیاس مع الفارق است **قوله** حیف است که در عمل بدعت اقتدای غیر روا دارند
و در عمل سنت محض غیر نپذیرند الخ **اقول** منشا این طعن قبیح جهل صریح است محل نزاع که تجویز و استحسان
عمل مولود است و استناد صاحب رساله و اساتذه و اساتذهٔ اساتذه شان و هلم قائل آن اند هیچگونه از نصوص
احادیث و تصریح مجتهدین مخالفت و یا مرجوحیت آن ثابت نیست و اموریکه آنها را سنت قرار داده
این طاعن می نماید جمله مجتهدین بسیاری از آن امور مخصوصه خود مخالفت و منسوخیت آن از احادیث
شریفه خاصه مستنبط نموده و بسیاری از آن مرجوحیت سنیت آن بدیگر آثار صحابه کرام ثابت
فرموده اند پس طعن عدم پذیرائی سنت که برای اظهار تضلیل ائمه دین بلفظ حیف آورده جواب
این حیف که سکت بلاغت صاحب رساله باشد بجز از سیف چیست **قوله** باشیان بدعات و محدثات الخ
اقول در حق قائلین استحسان عمل مکرم و عاقدین مجلس محفل معظم باین طعن فاسد و ناصواب پرداختن
شده او فی الالباب مگر آفتاب انداختن است چون امام جزری صاحب حصن حصین و امام قسطلانی
و ملا علی قاری و محدث دهلوی و شیخ عبد الوهاب متقی و غیرهم از محبان و محبوبان بارگاه صاحب لولاک
و وارثان درگاه پیغمبر پاک و پیشوای دین و قدوه شرع مبین نزد کافهٔ اهل دیانت و ایقان زیاده
از آفتاب روشن و عیان است اگر کسی از کور باطنی خود این ائمه هدی را از اهل ضلالت انگارد و یا از مبغضان
و منتقصان جناب خاتم رسالت شمارد فی الحقیقت روی خود سیاه می سازد و خود را در خارستان
ضلالت می اندازد سه گر نبیند بروز شپره چشم چشمهٔ آفتاب را چه گناه **قوله** فصل دوم در پاسخ
شبهات مجوزین عمل مولد الخ **اقول** تقریر علماء اهلسنت را بکلام تزویر خود و بحذف بعض مقدمات

و قلت بعض و عدم فهم مراد در بعض بلفظ شجعه تعبیر می نماید بنام جواب هر چه در سعد پیش می آید بی باک
می سراید و از غایت بی شرمی حقوق حضرات مستندین خود یاد نمی آرد و انچه در دو گویندین اقوال خود
باک نمی دارد که بهمین حضرات جابجا برای نام استناد می سازد و طرفه آنکه بر شاگردی شیخ العالمین افتخار
می نماید و بر کلام او شان نظر نمی اندازد که سراسر طعن بر کلام جواب شبهات همه بر کلام او شان متوجه میگردد
از اینجا که همه جوابات از قبیل خرافات و همه تقریراتش سراسر خرافات تیس احقر از اظهار آن حسب الله و
مقصد صرف دفع اوهام هیچ جهله و اظهار لغویت دعاوی شعله سنت به بسط تقاریر جعلی و دین
در استحسان عمل مولد عیان و مستبین ست حاجتی ندیده متوجه بیان فسادات اجوبه صاحب رساله گردیده
قوله تحقیق بدعت در مقدمه گذشت الخ **اقول** از ما سبق ثابت گردیده که انچه در مقدمه بنام تحقیق
آورده مخالف تحقیق محققین بلکه مخالف اتفاق ست پس هر الزامش محض کاسد و بنا بر الفاسد علی الفاسد
ثبت العرش ثم انقش **قوله** اگر وجود آن فعل از حضرت مقدس نبوی واقع شود همان سنت گردد
و اگر آن فعل با وجود مقتضی عدم مانع بوجود نیامد ترک آن فعل از سنن هدی بود الخ **اقول** واجب بود
که اولا معنی مانع و مقتضی دریافت می نمود من بعد قدم در رد و ابطال اقوال ائمه اعلام می فرمود
از شهادت صحابه کرام واضح که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیاری از امور خیر را با وجود یکه محبوب طبع
مبارک می بود صرف شفقة علی الامة هم بلکه استقام جمیع ایشان ترک میفرمود و پس در اکثر مسائل که ترک
بلیسر سپاهست اعتراض بر آن حضرات بدین خرافات محض بی سر و پاست بالجمله ترک آنحضرت را صلی الله
تحریم و ممانعت لازم نیست البته در صورتیکه کدامی قرینه خاصه حسب فهم مجتهدین برکنه اجتهاد ایشان
کدامی فعل دلالت کند آنوقت البته ترک آنحضرت ثابت سنتی لیل ممانعت می تواند شد **قوله** چون اگر کسی
تجویز اذان عیدین و نماز نفل بعید گاه الخ **اقول** اولا ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم را که علی الاطلاق
مرغوب شارع ست و مقید بهیئتی و مخصوص بقیدی نیست بر خصوص تقریر سنت اذان برای عیدین که مخصوص
فرائض ست قیاس نمودن و از آن حکم ضلالت استنباط کردن قیاس مع الفارق ست که در تعیین خاص
برای صلوات مخصوصه البته خصوصیت قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضروری ست و امر یکه از قول
و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نباشد اعتبار آن امر مخصوص بطور سنیت برای کدامی نماز نتوان
نمود و علما تصریح فرموده اند که اگر در عیدین هم بجای اذان کدامی کردیگر به طور سنیت بلکه بلحاظ دعا

خلق گفته شود البته حسن سیت که مندرج ست در عمومات شارع ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة از باب
العیدین در فصل ثالث در شرح لا اذان و لا اقامة و لا نداء گفته فینبغی ان یفسر النداء بالاذان
لانه یستحب ان ینادی لها الصلوة جامعة بالاتفاق وعن ابن الزبیر رض انه اذن
لهما وقال ابن المسیب اول من اذن لصلوة العیدین معاویة رضی الله تعالی عنه الخ و ثانیا
در خصوص صلوات عیدین هم که از مجتهدات بعض صحابه کرام بوده اطلاق ضلالت بطوریکه داخل عقائد
نجدیه ست محل کلام ست و حال بطلان قیاس بر تنفل قبل عید و صحیح بودن اطلاق ضلالت
بر فاعل مع مجوز و مستحسن آن و تعارض روایت منقوله صاحب رساله بروایت ممانعت نفرمودن
حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه ازان که دیگر مفسرین و فقها نقل فرموده اند از ما سبق ظاهر ست
قطع نظر ازانهمه میگوییم که همان حضرت امیر کرم الله وجهه قایل تجویز و استحسان جهر تکبیر در عید فطر
بوده اند باوجودیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عید فطر ترک آن فرموده اند و صرف در عید اضحی
جهر نموده اند بلکه بعض فقها را در ثبوت جهر از آنحضرت علیه الصلوة والسلام در عید اضحی هم کلام ست
در غنیة المستملی در بحث اختلاف حضرت امام اعظم و صاحبین وی رضی الله تعالی عنهم در جهر تکبیر
فطر و عدم آن بعد ذکر دلائل طرفین و اجوبه آن فرموده والذی ینبغی ان یکون الخلاف
فی استحباب الجهر و عدمه لا فی کراهته و عدمها فعندهما یستحب الجهر و عنده
الاخفاء افضل لان الجهر قد نقل عن کثیر من السلف کابن عمر رض و علی رض و ابو امامة
الباهلی رض الخ حالا صاحب رساله را باید از خرافات خود توبه نماید که از قول فاسدش حکم
ضلالت صحابه کرام لازم می آید معاذ الله من ذلک لفساد قوله و تخریج ابن حجر تمثیل
آن بصوم عاشورا قیاس مع الفارق ست الی قوله درینجا احیای سنت موسوی نیست
پس تسمیه این استنباط غفلت مناط بقیاس محض بی اصل و بی اساس ست الخ اقول هذا او این طعن
و ملام بر کلام ائمه اعلام خود رائی و هرزه درائی ست باید دریافت که غایت تکاپوی هم
مستطلین شرف ایام ولادت باسعادت و منکرین استحباب عاده شکر نعمت همین ست که ایام
لا تتقید بازمان سابقه موافقتی پیدا نیست و برای ادائی شکر نعمت بعد مرور زمان صلی
در شرح نخبه امام حافظ ابو الفضل ابن حجر بجهت دفع این وهم اصلی برای استحباب

اعادهٔ شکر نعمت و ادای آن بعد مرور زمان در نظیر آن یوم از شرع شریف ذکر فرموده حالا خرافات
صاحب رساله باید دید که چقدر سرگردان گردید و یک لفظ هم نفهمید و با وجود آن الفاظ تشنیع
ائمه دین مستندان مقتدایان خود که سنت جاهلان ست بر زبانش رسید اما حیف که مضمون
این شعر از کسی شنیده یا ناطح الجبل الراسی لتصدعه ارحم علی الراس لا ترحم علی الجبل
از مسنونیت افراد صوم عاشورا و مشروعیت ضم تاسع مع العاشر و بودن علتش موافقت جناب
موسی علیه السلام مضرتی بامام عسقلانی نرسیده پس همه تطویل لاطائل صاحب رساله عبث
گردیده حضرت موسی علیه السلام که برای شکر نعمت پروردگار عبادت او تعالی ادا نمودند و جناب
حضرت خاتم رسالت بعد مرور دهور از وفات حضرت موسی علیه السلام در نظیر آن یوم اعادهٔ شکر
نعمت بعبادت بقصد موافقت حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصلی اصیل برای استحباب اعادهٔ
شکر نعمت بعد زمان طویل در نظیر آن زمان بثبوت رسیده و قول مبطلین و منکرین مردود گردیده
و انا نیکه میدانند که اعتراض فاسد مبطلین معاندین بر حدیث جناب خاتم رسالت هم وارد می شد تعالی شانه
که آن عاشورا که حضرت موسی علیه السلام دران نعمت نجات یافتند و ادای شکر آن نعمت دران
عاشورا نمودند صدها سال قبل گذشته پس این عاشورا را با آن عاشورا چه مناسبت و این شکر را
که بعد مرور دهور از ظهور نعمت بود به شکر موسی علیه السلام چه موافقت الی غیر ذلک من الخرافات
والوساوس عصمنا الله تعالی من تلک الاوهام والهواجس باقیماند احتمال اینکه صاحب رساله قدم
برجعت قهقری انداز و متنبه گردیده از ثبوت بودن صوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقصد
ادای شکر نعمت و اعادهٔ آن و موافقت جناب موسی علیه السلام نیز انکار سازد چنانکه چندی
از سفهای زمان تفوه می نمایند گویم این احتمال مخالف روایات کثیره از احادیث صحیحه و تحقیقات
ائمه دین از شراح حدیث ست علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال الامام الطحاوی بعد ان
روی الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم انما صامه شکرا لله
عز و جل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی الاختیار لا علی الفرض وفیه
بحث لانه لقائل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار دون الفرض لانه علیه السلام
امر بصومه والامر المجرد عن القرائن یدل علی الوجوب وکونه صلی الله علیه وسلم صامه

شکراً لله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ
این ست حال جواب تخریج حافظ ابن حجر که صاحب رساله بکمال جان فشانی باظهار تبحر خود و اشعار بغفلت
علامه ممدوح دران پرداخته و بی باکانه کلمات طعن و تشنیع تحریر ساخته و همبرین قیاس حال و تخریج
حافظ سیوطی باید فهمید که صاحب رساله باوجود تطویل کلام باصل مرام نرسید **قوله** تخفیف عذاب
ابولهب بر تقدیر صحت فعل حضرت الٰهی ست بنده را اقتدا بافعال حق جل و علا و قیاس شئون
بران مشروع نیست الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم صحت روایت تخفیف عذاب این مقال فاسد ست چه ازان
روایت که ظهور اثر نعمت بابرکت در هر یوم الاثنین و پسندیدگی حق تعالیٰ اظهار فرحت ولادت را
ظاهرست بین البینه برای دفع قول منکرین و اثبات برکت ایام ولادت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و بقا آن
برکت نظائر یوم ولادت علی الثبوت رسید و جواب صاحب رساله کی متوجه گردیده کجا ثبوت بقا ثمرت ولادت در نظایر ایام
ولادت و برکت و رحمت و جزای نعمت و کجا اقتدا بنده بافعال خاصه الٰهیه **قوله** ادعای توارث الخ
اقول این جواب متوجه نیست که استدلال به توارث علمای اعلام و اعاظم دین و اکابر مسلمین جم غفیر
از اعاظم عرب و عجم بوده پس گو معنی اصطلاحی اصولی اجماع بران صادق نیاید اما انکار ثبوت توارث
از جم غفیر و جماعت کثیر علمای اعلام و قضاة و مفتیان اسلام و اعاظم دین و اکابر مسلمین نتوان نمود
مگر آنکه صاحب رساله و طائفه او آنهم حضرات کرام را جهال و ضلال گویند و بحسب ظاهر تصریح این کلمه
از صاحب رساله مستبعد نیست که خود هم آنحضرات را داخل فقها و محدثین پندارد و سند می آرد و نیز
بر تقدیر تسلیم اختلاف هم حکم ضلالت و بدعت بر مسئله مختلف فیها باطل خواهد بود و ثانیاً صاحب رساله بنام
جواب تطویل می سازد و در کتب مستندین فقهیه بیش نظر نمی اندازد محققین مستندین صاحب رساله که در مسائل
مختاره خود بدلیل توارث حسن آن ثابت می نمایند و ماخوذ و مفتی به حسن آن قرار میدهند کجا اجماع
تمام امت از صدر اول تا حال ثابت نموده اند و کی برین شرط عمل فرموده اند در در مختار در بحث تکبیر بعد نماز
عید آورده و لا بأس به عقب العید لان المسلمین توارثوه فوجب اتباعهم و علیه البلخیون
و لا یمنع العامة من التکبیر فی الاسواق فی الایام العشر و به ناخذ بحر و مجتبی و غیره و هم
در مجمع و بیان خطبه آورده و فی القنیة و ذکر الخلفاء الراشدین و العمین مستحسن بذلک جری التوارث
و بذکر العمین الخ **قوله** باید که اهل اجماع کسانی باشند که مجتهد بوند الخ **اقول** این قول هم متوجه نیست

اگرچہ اجتہاد شرط اجماع اصطلاحی اہل اصول ست اما در مسائل فرعیہ اتفاق محققین ہم با وجود
عدم اعصار برای حجیت مثل اجماع مصطلح کفایت میکند در مسلم در بحث اجتہاد فی المذاہب آوردہ
علی ان اتفاق العلماء المحققین علی عدم الاعصار حجۃ کالاجماع الخ **قولہ** نیست آن بزرگواران
کہ باستحسان و استحباب این عمل قائل اند بخبیر ست و در تورع و طہارت این کرام شک نیست
لیکن این قول مردود ست باینکہ کلام عباد و زہاد در اجتہاد و استنباط شرعی ہرگز صالح عمل
نیست الخ **اقول** چنانکہ در تورع و طہارت این کرام شکی نیست در بودن این حضرات از ائمہ
اعلام و محققین دین اسلام و ارکان شرع مبین حضرت سید الانام صلی اللہ تعالی علیہ وسلم ہم
ہیچگونہ شکی نیست و گو اجتہاد مطلق مستقل ایشان را حاصل نیست اما تبحر علوم دینیہ جامع
اصول و فروع مذاہب خود بود بلکہ تحقیق و تدقیق بر طبق اصول مجتہدین حاصل بالیقین ست
پس استحسان این ائمہ کرام کہ موافق بکتاب و سنت و مندرج در عمومات شرعیہ و غیر
مزاحم و مخالف بکدامی سنت ست البتہ صالح عمل ست و نسبت ضلالت و تہمت معارضہ
کتاب و سنت بران ائمہ امت محض بیجا و مہمل ست **قولہ** ومن ثم قال فی مجالس الابرار
ومن لیس من اہل الاجتہاد من الزہاد والعباد فہو فی حکم العوام لا یعتد بکلامہ
انتہی **اقول** استناد بکلام مجالس الابرار ہمان مثل ست کہ جملہ لا تقربوا الصلوۃ را پیش نظر دارند
و کریمہ وانتم سکاری را پس پشت انداختہ کان لم یکن انگاشتہ این قدر خیال نکردہ کہ صاحب
مجالس درین قول استثنا ہم نمودہ و متصل ہمین قول نوشتہ الا ان یکون موافقا للاصول والکتاب
المعتبرۃ الخ پس این عمل کہ اولیاء کرام التزام و اہتمام آن فرمودہ اند موافق کتب معتبرہ مشہورہ ائمہ
اعلام ست کہ حاوی فروع و اصول و محقق معقول و منقول بودہ اند **قولہ** استدلال باین حدیث درین
محل بی محل ست الخ **اقول** حال کمال حضرات نجدیہ قابل تماشا ست امری کہ برای اثبات
مدعیات خود بجوش و خروش دلیل میگردانند ہمان دلیل را وقت ذکر مخالف دلیل نمیگردانند
بر اہل دانش مخفی مباد کہ وہابیہ دہلی و قنوج در رسالہ تفہیم المسائل کہ بکمال جد و جہد برای حفظ آبروی
مقتدایان خود در سالہا سال بتالیف آن پرداختہ اند در مسئلہ استمداد با وجود اقرار اختلاف
صرف لفظ بسیاری از فقہا را کہ در یک کلام محدث دہلوی واقع گردیدہ سند خود فہمیدہ اند و

تصریحات وی علیه الرحمه که در همان مقام در کتاب اشعه واز آن تالیف کتاب جامع البرکات و جذب القلوب
و تکمیل الایمان و غیرها برای ابطال منکرین بتفصیل تمام نوشته اند چشم پوشیده چه قدر بلند آهنگی ساخته اند
حیث قالوا اتباع عامه فقها و جماعت ایشان واجب است زیرا که امام احمد در مسند خود از معاذ بن
جبل رض آورده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان کذئب
الغنم یاخذ الشاة والقاصیة والناحیة وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة و
ابن ماجه در سنن خود از انس رض آورده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد
الاعظم فانه من شذ شذ فی النار و ابو داؤد از ابو ذر رض روایت کرده قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة بذیل حدیث اول می نویسد اشارت است بآنکه معتبر اتباع
اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی حسین بن
عبد الله طیبی ناقلا عن المرقات می نویسد والسواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة الی ان
قال پس از این مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم است الی آخره افسوس که صاحب
رساله بر مسائل فارسیه موافقه تنها بآن مذهب خود هم نرسیده بی فائده در پی تجهیل و تحقیر
بلکه تضلیل و تکفیر ائمه اهل حق گردیده اما آنچه نوشته آری حقا جهالت کیش و سفها ضلالت اندیش
فریب میخورند و میدانند که اینقدر انبوه کثیر از علما چگونه بر راه باطل و ناصواب سلوک خواهند کرد
الی قوله حدیث اتبعوا السواد الاعظم از اهل کتابها خود شنیده توثیق عقیدهٔ خویش می کنند
الی آخره جواب این امر همین بس است که اهل مذهب صاحب رساله هم بحواله شروح ائمه دین از احادیث
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم لازم بودن اتباع کثیر و عامه علما و جمهور محققین ثابت کرده اند
فما هو جوابکم فهو جوابنا قوله نمیدانند که ارباب حق از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما
فی التنزیل الا الذین امنوا وعملوا الصالحات وقلیل ما هم الخ اقول برای ابطال استدلال
برای اتباع سواد اعظم بذکر آیات کریمه بی فهم مطالب آنها پرداختن و این امر که ارباب حق اندک بوده اند
و خواهند بود از آن ثابت ساختن و خود را از ارباب حق قرار دادن و ائمه مشهورین و محققین و مستندین را
که اصول این مذهب حق هم باشند در زمرهٔ اهل ضلالت نهادن اتباع روافض است که این سوء

پیش نموده و اہل حق ابطال آن فرموده اند در تحفہ اثنا عشریہ در فصل ثانی از باب مکاید گفتہ
کید یازدہم آنکہ گویند مذہب اثنا عشریہ حق است و مذہب اہلسنت باطل زیرا کہ اثنا عشریہ در اکثر
اوقات و اکثر بلدان قلیل و ذلیل ماندہ اند و اہلسنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق اہل حق می فرماید
وقلیل ما ہم و نیز فرماید وقلیل من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام اللہ است و تغلیط
مدلول آن زیرا کہ حق تعالی در حق اصحاب الیمین این است فرمودہ است ثلۃ من الاولین و ثلۃ من الآخرین
و جائیکہ بقلت وصف کردہ است کما قال ولا تجد اکثرہم شاکرین و فی الواقع شکر صرف نعمۃ
جمیع ما انعم اللہ علیہ الی ما خلق لاجلہ است و ظاہر است کہ عزیز الوجود و درینجا بیان حقیت و بطلان
مذاہب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر آنہا است و ہمچنین در آیۃ قلیل ما ہم بیان آنست کہ
عامل بجمیع اعمال صالحہ کمیاب است الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما ہم و درین آیۃ
ذکر عقاید حقہ و غیر حقہ نیست و اگر قلت و ذلت موجب حقیت شود باید کہ نواصب و خوارج
و زیدیہ و اسمعیلیہ و ناؤسیہ احق و اولی بحق باشند از اثنا عشریہ کہ بسیار قلیل اند بلکہ حق تعالی
در کتاب عزیز خود جابجا ظہور و غلبہ و تسلط در شان اہل حق وعدہ میفرماید و لقد سبقت کلمتنا
لعبادنا المرسلین انہم لہم المنصورون و ان جندنا لہم الغالبون و جای دیگر میفرماید
ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثہا عبادی الصالحون و جای دیگر
وعد اللہ الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنہم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلہم و لیمکنن لہم دینہم الذی ارتضی لہم الی غیر ذلک من الآیات و در احادیث جابجا
باتباع سواد اعظم امر و موافقت با جماعت تاکید فرمودہ اند الی آخرہ انتہی قولہ اگر مقصود مولانا
ازین لفظ مراد باشد کہ کفار نسبت با اسلامیان سواد اعظم اند اتباع ایشان واجب است و اگر مقصود
با امت نیست زیرا کہ بیّن است مرحومہ نیز اصحاب ملل باطلہ نسبت با اہل حق سواد اعظم اند چہ در حدیث
وارد است ستفترق امتی الحدیث و پیداست کہ ہفتاد و دو ملت نسبت بیک سواد اعظم است
پیروی آنہا نماید الخ **اقول** قطع نظر ازآنکہ علماء محققین از فقہاء و محدثین بنا بر حکم اتباع جمہور
علماء دین و اکثر ایشان است لان این ارشاد حضرت سید المرسلین صلی اللہ تعالی علیہ وسلم فرمودہ اند
صاحب رسالہ ہیچقدر رفتہ کہ کبراز او ہم است تا دیدان نمودہ اند پس بر صاحب رسالہ است و فرع بین

تعارض جواب از ین تناقض اما احقر را که مرام بیان مطلب است نه قصد مجادله و شغب پس مختصر امیگویم
که ایجا و احتمال اول در ارشاد آنحضرت بامت اذا اختلف الناس فعلیکم بالسواد الاعظم محض
الحاد است اما آنچه بر احتمال ثانی لازم گردانیده و آنچه در دلش آمده بی باکانه بقلم رسانیده جوابش آنکه
در مسلم و شرح آن موجود است **اقول** کثرة الفرق لا یستلزم کثرة الاشخاص بل یجوز ان یکون
اشخاص الفرقة الواحدة اکثر من اشخاص سائر الفرق فوحدة الفرقة الناجیة لا یوجب
کون الحق مع الاقل الخ پس اصحاب فرق باطله را نسبت باهل حق سواد اعظم قرار دادن باطل است
و در انجاح الحاجه حاشیه ابن ماجه که در دهلی مطبوع گردیده است و معتمد این طائفه است نقل نموده
فهذا الحدیث معیار عظیم لاهل السنة والجماعة شکر الله سعیهم فانهم هم السواد
الاعظم وذلک لا یحتاج الی برهان فانک لو نظرت الی اهل الاهواء باجمعهم لا یبلغ
عددهم عشر اهل السنة والجماعة اما اختلاف المجتهدین فیما بینهم وکذلک اختلاف
الصوفیة الکرام والمحدثین العظام والقراء الاعلام فمع اختلافهم لا یضلل احدهم
الآخر الی قوله کذا فی خیر المذاهب انتهی **قوله** چه قسم ثابت شد که مثبتین افضل و سواد اعظم اند
نسبت بمانعین عمل مولد الخ **اقول** اولا که افضلیت و عظمیت و اکثریت مجوزین در جمله امصار
علی مر الاعصار از کتب معتمده علما روشن و ثابت است و اگر کسی را شک و شبهه افتاده است محققین
قولش مردود ساخته اند اگر صاحب رساله را رجوع بآن کتب کبیره و صغیره مثل سیر شامی و حموی و دیگر
وما ثبت بالسنة وغیرها دشوار باشد تا برساله استاد خود رجوع نماید و مختصر آن در ما سبق
درین رساله هم منقول است و ثانیاً کبرای طائفه هم از ان انکار نمودن نتوانستند از همینجاست
که در تفهیم المسائل بمقتضای آنکه دروغگو را حافظه نباشد لاچار گردیده و از تناقض و تهافت
کلام هم نیندیشیده درین مسئله نوشته که ما را نظر بقوت دلیل است نه بر کثرت اقوال **قوله** سکوت
صدر اول درین باب اشخاص آنعصر را با مانعین یکذات کرده است الخ **اقول** اولا هرگاه
سکوت شایع در بیان احکام مستلزم منع مسکوت عنه نیست پس تا دیگران چه رسد و ثانیاً
میگوییم که بدلیل استحسان اهل صدر اول بسیاری از امور خیر را باوجود اطلاق محدثات و بدعت
واقرار عدم ثبوت بخصوصه در صدر اول گنجایش آنست که بجهت ثبوت استحسان آن بدعت حسنه ارند

صدر اول صدر اول را با مجوزین درین باب یکذات گفته آید **قوله** پس متعین شد که نیست مراد از سواد اعظم
مگر جماعت اصحاب یا جماعت علماء راسخین الخ **اقول** بعد ازانکه صاحب رساله سرگردانیها در تعیین مراد
نموده قرار برین قول کرده حالا اگر چیزی انصاف دارد و اینقدر دیگر بخیال آرد که بودن امام ابن حجر مکی
و قسطلانی و سخاوی و عسقلانی و صاحب مجمع البحار و ملا علی قاری و غیرهم در اعصار خود ها از
علماء راسخین دین متین و حامیان شرع مبین و بهترین مردم بودن ایشان چون آفتاب است پس امر یکه
این حضرات محققین و امثال اینها از علماء کبار علی ممر الاعصار قرناً فقرناً در کتب مشهوره معتمده مستحسن
آن فرمایند و حسن آن از مضامین احادیث شریفه استنباط نمایند و اگر شاذ و نادری بخلاف آن رفته
قولش در کتب مشهوره معتمده مردود فرمایند در ثبوت آن از سواد اعظم چه ارتیاب است اگر گوئی که اینها
مجتهد مطلق نبوده اند و منصب اجتهاد استقلالی نداشتند گوئیم بجهت تبحر یکه در جامعیت اصول و فروع بمذاهب
مجتهدین و ملکه راسخه در تحقیق احکام دین متین داشتند اگر بالفرض استحسان جمهور ایشان عصراً بعد عصر
حسن این امر نباشد لا اقل حکم ضلالت بر مجوزین آن چگونه جائز خواهد بود **قوله** و برین قیاس است عمل [illegible]
از حدیث من سن فی الاسلام سنة حسنة الحدیث که سن بمعنی احیی است نه بمعنی ابتدع و اوجد الخ **اقول**
شراح حدیث از محققین تصریح فرموده اند که سن بمعنی مطلق فتح و ایجاد طریقه است که شامل است احیاء
طریقه سابقه و ایجاد طریقه مبتدعه را و مفهوم سن منافی ابتدع نیست علامه شامی در رد المحتار آورده و قال
العلماء هذه الاحادیث من قواعد الاسلام وهو ان کل من ابتدع شیئا من الشر کان علیه
مثل وزر من اقتدی به فی ذلک وکل من ابتدع شیئا من الخیر کان له مثل اجر کل من یعمل به الی
یوم القیمة و تمامه فی آخر عمدة المرید و همچنان است در شرح صحیح مسلم للامام نووی و مجمع البحار و غیرها
طرفه آنکه اینجا از بودن سن بمعنی اوجد انکار دارد و خود در رساله قول الحق نام می نگارد در حدیث شریف [illegible]
من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها یعنی هر که طریقه بد ایجاد کند بروی گناه است الخ
قوله استدلال به تعامل بلاد چه عرب چه عجم محض بیجا و ناصواب است الخ **اقول** بسیاری از ائمه دین و علماء
راسخین تصریح فرموده اند که البته تعامل و اعتیاد مسلمین در بلاد خود ها اگرچه بعد عصر صدر اول باشد دلیل استحسان
و استحباب [illegible] شاهد حدیث شریف [illegible] است [illegible]
فیما المدینة سنة و صار متعارفا بعدهم حسن [illegible]

آنرا به وجه فرموده و اینهم اگرچه بدعت ست و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند ولیکن نه هرچه بدعت
بوده باشد ... بسیارے بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم ست آن بود
که مخالف سنتی بود اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود ست و هر قومی را عادتی ست و با ایشان
مخالفت در اخلاق ایشان بدخوئی بود و رسول صلی الله علیه وسلم فرموده خالقوا الناس باخلاقهم
و چون این قوم باین موافقت شاد شوند موافقت با ایشان سنت بود الخ و صاحب رساله بحواله زواهری
عنایته وغیره حجت نبودن تعامل خاص و شرط بودن اتفاق جمیع بیان نموده و بانضمام آن اهمال قرار
داده قطع نظر از آنکه این مسعی او لا به تقدیر تسلیمش از حجیت تعامل انکار ساختن ست و ثانیا علماء
مذکورین که اعتبار اتفاق و بودنش از صدر اول شرط میکنند مراد این ست که تعاملی صلاحیت تقیید
اطلاق داشته باشد همان ست که از صدر اول بالاتفاق استمرار داشته باشد پس اگر در عصری یکدامے
بلده عرف خاص [illegible] تحریم آن از شرع ثابت باشد مروج گردد البته این تعامل و عرف موجب صحت تقیید
اطلاق نمی تواند شد و اگر حمل الاطلاق بر اعتبار عرف خاص و تعامل بعد صدر اول مراد داشته شود
مخالف تحقیقات محققین ست علامه شامی در حاشیه در مختار در شرح قول [illegible] که از اشباه نقل نموده
المذهب عدم اعتبار العرف الخاص لکن افتی کثیرون باعتباره وعلیه فیفتی بجواز النزول
عن الوظائف بمال الی آخر ما نویسد قال فی المستصفی التعامل العام ای الشائع المستفیض
والعرف المشترك لا یصلح الرجوع الیه مع التردد فی محل آخر منه ولا یصلح مقیدا الا انه
لما كان مشتركا كان متعارضا ان یرجح وفی الاشباه عن البزازیة وكذا ای تفسد
الاجارة لو دفع الی الحائك غزلا لینسجه بالثلث ومشائخ بلخ وخوارزم افتوا
بجواز اجارة الحائك للعرف وبه افتی ابو علی النسفی ایضا والفتوی علی جواب الكتاب
لانه منصوص علیه فیلزم ابطال النص فافاد ان عدم اعتباره بمعنی انه اذا وجد
النص بخلافه لا یصلح ناسخا للنص ولا مقیدا والا فقد اعتبروه فی مواضع كثیرة
وافاد ماء ایضا ان العرف العام یصلح مقیدا الی آخره **قوله** بدعت کجا و حسن بدعت کجا الخ
اقول بدان [illegible] شریعت اجله صدر اول و دیگر ائمه دین
... بدعت فرموده اند بدان معنی لفظ بدعت هیچ منافاتی بحسن ندارد

و بعضی که بدعت منافاتی بحسن دارد بر مستحسنات جمهور ائمه دین عموماً و برین محل خصوصاً صدق ندارد

قوله اما تعامل حرمین الخ **اقول** قطع نظر از انکه عرف مسلمین و تعامل بلاد اسلام را ائمه دین و فقهاء محققین عموماً معتبر انگاشته اند تعامل حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفاً خصوصاً موجب حسن و مندوبیت و مخالفت آنرا مستلزم قبح و کراهت نگاشته اند و مراد از تعامل و استحسان علماء و ائمه حرمین طیبین و اعیان آن بلدین شریفین داشته اند در هدایه در بیان تراویح فرموده والمستحب الجلوس بین الترویحتین مقدار الترویحة وكذا بين الخامسة والوتر لعادة اهل الحرمين الخ اما آنچه صاحب رساله بعض عبارات متضمنه مبتلا بودن بعض ساکنین حرمین بقلت علم و افعال سیئه بحیطهٔ تحریر عموماً پیش نموده کلام را بی فائده محض طول داده بجز آنکه از غیظ و غضب دل خود بدگوئی کسانیکه در کتب شرع شریف بکف لسان و غض بصر از ذکر مساوی آنها امر فرموده اند و برای حسن ادب آنها ارشاد نموده اند بمیدان بیان می شد فائده دیگری نه بر آمده ای شکی و شبهه نیست که در حرمین طیبین محرمات شرعیه بعمل آید و آن افعال را لیاقت اتباع نداشته اند اما این اثبات که تعامل ائمه محققین حرمین طیبین و علماء راسخین آن بلدین مکرمین قابل استناد نباشد و برای تضلیل و تکفیر آن عهدهای شارع اعتقاد غلبه و رواج شرک و کفر و ضلالت در اهالی آن اماکن مقدسه بر خلاف مضامین احادیث شریفه نموده شود

قوله پاره ست از حدیثی که موقوف است بر ابن مسعود الی **قوله** در حکم موقوف نوشته هو لیس بحجة على الاصح الخ **اقول** اولاً که فقهاء کرام و محدثین عظام حدیث ما رآه المسلمون حسناً را مرفوعاً هم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت نموده اند و بدان جا بجا در کتب مشهوره معتمده برای استحسان مستحسنات امامت و تعامل عرف و عادت استدلال فرموده اند پس کلام صاحب رساله با وجودیکه دعوی پختگی خود دارد محض خیال خام است و بیجا سند می آرد از کتب مشهوره نشان میدهم شاه ولی الله صاحب دهلوی در همعات گفته اند مشائخ ذوقلبین که مناسبتی بهر دو جانب دارد و کالبرزخ است کما لا یخفی استنباط کرده اند قال النبی صلی الله علیه وسلم ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن رواه محمد فی الموطا تعلیقا الی آخره و در برجندی شرح مختصر وقایه فرموده فان العرف ایضاً حجة بالنص فقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و ثانیاً اگر چه موقوف

بود نقل بر حضرت ابن مسعود رضا ایراد لیس بحجة صحیح خواهد بود تا بسیاری از احتجاجات کبرای طائفه هم
روی ببطلان خواهد نمود این از آنجا که احتجاج بموقوف برای خود صحیح و برای دیگران قبیح ست **قوله**
پس مراد از مومنین مجتهدین باشند که در صفت اسلام کامل اند صرفا للمطلق الی الکمال الخ **اقول**
اینقدر که مراد از جنس مومنین علماء کاملین اند نه عوام و جاهلین از مومنین درست و درست بی قال
و قیل ست اما تخصیص و حصر بمجتهد و آنهم به مجتهد مستقل و آنهم در قرون ثلثه یا در قرن صحابه پس البته
بجهت مخالفت استدلال فقهاء محققین و مزاحمت شرح محدثین معتمدین نامقبول ست و هم فی نفسه
بی دلیل ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة فرموده والمراد بالمسلمین زبدتهم و عمدتهم وهم العلماء
بالکتاب والسنة الابعاد عن الحرام والشبهة الخ و سند عبارت ملفوظ سراج الهدایت بر تقدیر
صحت نقل هم مفید مدعایش نیست بلکه او است که دران عبارت همین قدر مرقوم از لفظ مومنان
در لفظ حدیث خلفاء راشدین و ائمه مذهب دین مراد اند نه عوام انتهی پس اگر جماعت ائمه دین باثبات
شرف ایام ولادت باسعادت استحباب ادای شکر آن نعمت بانواع عبادت ملی فرموده صاحب
رساله صرف بدون این امر از مستحسنات عوام ثابت می نمود صاحب رساله را گنجایش ذکر آن بود حالانکه
اکابر ائمه دین از علماء محققین مذاهب حقه اهل سنت و محققان شرع مبین و راسخین دین متین که در علوم
دینیه حدیث و اصول و فقه و لواحق آنها تبحری عظیم داشته اند و عامه لاحقین و تمام این طائفه
هم سلسله تلمذ و استفاده و نیابت با نحضرات دارند این عمل را از مستحسنات پنداشته اند **قوله** [illegible]
که الف لام برای استغراق حقیقی باشد یعنی هر چیزیکه نزدیک جمیع اسلامیان خوب ست نزد خداوند
نیز خوب ست الی آخره **اقول** بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع و اتفاق مردم قاطبة برای
استحسان چه ضرور ست چه بودن الف لام استغراق مفید مفاد کل افرادی مذهب منصور ست و تحقیق
این امر از کتب مشهوره عربیت و اصول منطق مثل مطول و اطول و مسلم و شروح آن و غیرها ظاهر ست
من شاء فلیرجع الیها پس بتقدیر استغراق بموجب تدقیق این باب تحقیق این معنی خواهد شد که
پسندیده هر مومن پسندیده پروردگار ست حال صاحب رساله فرماید که تقدیر استغراق صاحب رساله را
چه مفید بکار ست **قوله** قواعد شرعی و دلائل مذهب حنفی که مفید ضلالت این عمل اند اینک بتفصیل
بالا اول [illegible] شده الی آخره **اقول** [illegible] فصل اول که مشتمل بر لا طائل ... نگاشته

گردانیده بود بطلان همه تطویلش چون روز روشن بر ولمؤ داز الفاظ اجمال و ابهام مطالب توان کشود و
آوردن عبارات خارج از مقام محض بیکار و بی سود اما قدری که از طرف خود افزود همه مخدوش و مردود
و با اینهمه شرایط صحت قیاسات و استنباط از قواعد همه مفقود که از جواب فصل اول اینهمه آشکار و اعاده
آن درینمقام متضمن تطویل و تکرار **قوله** پیش شما برای استحسان جواز این عمل کدام دلیل ست الخ **اقول**
لو فرضنا که دلیلی دیگر نزد علمای محققین تا استناد مستند صاحب رساله برای جواز این عمل نمی بود همان
یک دلیل که دلیلی بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می شود کاش مدعیان ضلالت و ممانعت
این عمل قدری انصاف سازند و سر در گریبان اندازند که محتاج دلیل کیست و معنی دلیل چیست ولو سلمنا
که قواعد آورده شان تمام باشند پس این استنباطی و قیاسی و اجتهادی بیش نیست و نه نگاه علمای محققین را
از ثبوت جواز این عمل این لیاقت نزد صاحب رساله نیست پس مبطلین که باین مرتبه واصل اند بالجمله
لغویت بیان پریشان صاحب رساله ظاهر و عیان ست **قوله** از انکار یک امر که مستحسن عند البعض
باشد نه جمیع هرگز انکار جمیع مستحسنات فقها لازم نمی آید معلوم نیست که منشاء انتزاع این استلزام چیست
الی آخره **اقول** منشاء استلزام اینکه اموریکه بنام دلائل تطویل لاطائل پیش می آرند و آنرا قواعد شرعی
می پندارند در جمیع مستحسنات اجرای آن اجلی ست مثلا همین صاحب رساله که ترک آنحضرت صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم را دلیل ثبوت ضلالت و لزوم ممانعت انگاشته و زیادت بر قدر مسنون را موجب
تجویز نسخ کتاب و سنت پنداشته اگر این دلیل مستلزم ضلالت این عمل ست البته ضلالت جمیع مستحسنات
فقهاء کرام از آن لازم ست بلکه کبرای طائفه اسماعیلیه التزام آنست که بهمین جهت امور منقوله از
صحابه کرام و مستحسنات ائمه عظام را داخل بدعت ضلالت مصطلحه می شمارند و قیاس این انکار بر انکار صاحبین
که از قسم انکار مجتهدین فیما بینهم ست نه توان نمود که اول برای طرفین در هر دو جانب دلائل شرعیه موجود
و ثانیا حکم تضلیل و تکفیر بلکه تفسیق و تحقیر هم در آنجا مفقود و بر خلاف انکار وهابیه که نوبت به تباین ملت
رسانیده اند و امور یکه تا بهیچ نه کراهت آنهم بدلائل قویه ثابت باتفاق محققین نیست با وجود اقرار
اختلاف حکم بشرک و مستلزم خروج از اصل ایمان و خلل آن گردانیده اند **قوله** و در انکار استحسان علما و مشائخ
هرگز رفع امان از شرعیات نیست الخ **اقول** درینمقام همینقدر بس ست که بر تقدیر صحت بیان صاحب رساله
ضلالت و فسق اکابر سلسله صاحب رساله که در سند کتب شرعیه حدیث و تفسیر و فقه داخل اند ظاهر

واشکار است پس بر روایات فساق ضالین چگونه اش اعتماد و اعتبار است و این امر فیتی لزوم ضلالت
و فسق علماء دین ہم ہمین ستلوان صاحب رسالہ و اکابر سند ش را از علماء متاخرین بلوث باین تہمت
می آلایند بلکہ بہ تقلید صحت مذہبش در عدالت صدر اول ہم کہ بسیاری از امور زائدہ بر قدر مسنون
و ماثور را باوجود ترک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اقرار عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل
مستحبات و مندوبات ساختہ اند خلل عظیم می اندازد **قولہ** منامات معتمد علیہا نیستند **الی قولہ** ابلیس
تلبیس و شمن قوی است **الی قولہ** و ہمچنین ہر چہ از کشف و الہام معلوم شود ضرور نیست کہ صحیح باشد
الی آخرہ **اقول** ذکر الہام و منام صلحاء کرام و اولیاء عظام بر اہل استیناس است نہ بطور حجت قطعیہ
و ہر چند ضرور نیست کہ ہر چہ از کشف و الہام و واقعات و منام صلحاء کرام و اولیاء عظام معلوم شود
علی الاطلاق حجت باشد اما بموجب قول مستندین صاحب رسالہ و مستندین مستندش آنچہ از آن
مخالفت بحکم حضرت شارع نداشتہ باشد قبول باید کرد قاضی ثناء اللہ در سیف المسلول در بیان
الہام فرمودہ کہ آنچہ بدان بدست آید آنرا بر میزان شرع باید سنجید پس اگر شرع آنرا قبول کند آنرا حق
باید دانست و قبول باید کرد و آنچہ شرع آنرا رد کند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و آنچہ
شرع از ان ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد و قسطلانی در مواہب آوردہ و کذلک یقال فی کلامہ
علیہ السلام فی النوم انہ یعرض علی سنتہ فما وافقہا فہو حق و ما خالفہا فالخلل
فی سمع الرائی الخ در ینمقام روایات چند از مستندین صاحب رسالہ آوردن ضرور است تا واضح گردد
کہ ایشان ہم ذکر منامات نمودہ اند و احتجاج و عمل بدان ہم فرمودہ اند شاہ ولی اللہ دہلوی در
قرۃ العینین فی تفضیل الشیخین آوردہ و فیح چہلم اشارہ فرمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مقام
منام کہ استسقا از عمر طلب کنید از حدیث مالک الدار قال اصاب الناس قحط فی زمن عمر فجاء رجل
الی قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ استسق لامتک فانہم قد ہلکوا قال
فاتاہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام فقال ایت عمر فمرہ ان یستسقی للناس فانہم
سیسقون وقل لہ علیک الکیس الکیس فاتی الرجل عمر فاخبرہ قال فبکی عمر وقال یا رب آلوا لا
ما عجزت عنہ رواہ ابو عمرو فی الاستیعاب انتہی و نیز شاہ صاحب موصوف در انتباہ فرمودہ
اخبرنی سیدی الوالد انہ اراد فی ابتداء طلبہ ان یلتزم دوام الصیام ثم تردد فی ذلک

لاختلاف العلماء فیه فتوجه الی النبی صلی الله علیه وسلم فرآه فی النوم کانه اعطاه رغیفا
قال فقال ابو بکر الهدایا مشترک فقد منه الیه فاخذ منه کسرة ثم قال عمر رض الهدایا مشترک
فقدمنه فاخذ منه کسرة ثم قال علی رض الهدایا مشترک فقد منه الیه فاخذ منه کسرة ثم قال
عثمان رض الهدایا مشترک فقلت ان قسمتم الرغیف فای شئ یبقی لهذا الفقیر فامسک الی آخره
ونیز وارد است سألته صلی الله علیه وسلم سوالا روحانیا عن سر تفضیل الشیخین علی علی
رضی الله تعالی عنهم مع انه اشرف نسبا واقضاهم حکما واشجعهم جنانا والصوفیة عن آخرهم
ینتسبون الیه ففاض علی قلبی منه صلی الله علیه وسلم ان له صلی الله علیه وسلم
وجهین وجها ظاهرا ووجها باطنا فالوجه الظاهر الی اقامة العدل فی الناس وارشادهم
الی ظاهر الشریعة وهما بمنزلة الجوارح له فی ذلک والوجه الباطن الی مراتب الفناء والبقاء
وعلومه المرویة کلها انما تتبع من الوجه الظاهر الخ وامثال این حکایات در تالیفات شاه صاحب
بیش از بیش است بخوف تطویل بهمین قدر اکتفا میرود بالاتر از همه اینکه طحطاوی که مستند طائفه است
نوشته ورد فی بعض الآثار النهی عن قص الاظفار یوم الاربعاء فانه یورث البرص وعن
ابن الحاج صاحب المدخل انه هم بقص اظفاره یوم الاربعاء فتذکر ذلک فترک ثم رأی
ان قص الاظفار سنة حاضرة ولم یصح عنده النهی فقصها فلحقه ای اصابه البرص فرأی النبی
صلی الله علیه وسلم فی النوم فقال الم تسمع نهیی عن ذلک فقال یا رسول الله لم یصح عندی
ذلک فقال یکفیک ان تسمع ثم مسح صلی الله علیه وسلم بدنه فزال البرص قال ابن الحاج
فجددت مع الله توبة انی لا اخالف ما سمعت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ابدا الخ
قوله مراد از حب که مامور به است عشق الی قوله آنکه مولویان را ادعای محبت با جناب رسالت صلی الله علیه وسلم واین عمل را
اظهار مودت قرار داده اند کذب صریح و بهتان عظیم است الخ **اقول** قطع نظر از حال با کمال اینها یقینا
کسانیکه از محققین مجوز این عمل و فاعل آن بوده اند مثل شیخ عبد الرحیم دهلوی و شیخ عبد الحق و شیخ
عبد الوهاب و شیخ ابن حجر مکی که صاحب رساله در همین جواب باو شان استناد نموده و دیگر علمای اعلام
واولیای کرام بودن ایشان از محبان درگاه جناب محبوب رب العالمین و محبوبان بارگاه حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم مثل آفتاب نیمروز در تمام عالم جلوه افروز است و طعن عیب داده

محبوب الفت حقیقیه با منتسبان مطلوب در ذوات بابرکات آنحضرت بوجه اکمل موجود بوده است
پس اگر کسی موجودیان محبان و محبوبان بارگاه نبوی را دشمن رسول قرار دهد و یا در شان آنحضرت کلمه شنیعه گرده
ضلالت پژوهد در معرض بیان نهد و مصداق اولئک هم شر البریة گرداند و اظهار صدق محبت
و اعلان خلوص مودت را سطوت تسویلات ابلیس گوید و عیوب آنحضرت خواه مخواه جوید و در شانش
هر چه گفته آید کمتر اما بخدای منتقم حوالش بهتر **قوله** بدعت را محبت دانستن و بحسن آن تفوه نمودن
هیهات باشد که خون حسن حسین را دم الاخوین نامند الی آخره **اقول** اولا استحسان امور خیری که در مندوبات
شریعت مندرج اند و مزاحم و مخالف سنت نیستند با وجود اطلاق بدعت و محدثات از عهد صحابه کرام
تا اهل صاحب رساله را اقوال علماء اعلام ثابت و واضح است بلکه عدم انکار از حسن بدعات حسنه
باتفاق جمله فرق اسلامیه از نقل صاحب تنبیه السفیه لائح است پس بجهت اطلاق حسن بر عمل مولد
بلزوم حکم مبغوضیت پرداختن و وجود محبت را بجهت تلفظ لفظ بدعت حسنه خارج از دائره امکان
ساختن صدها ائمه امت را از پیشدم تا صدر اول از زمره مبغضان و مبغوضان درگاه نبوی قرار دادن
و در تبرا ابجور روافض کشادن است و ثانیا قطع نظر از همه این و آن بر تقدیر صحت مذهب بابیه اسماعیلیه
حضرت امیر المومنین سیدنا حسن رضی الله تعالی عنه و امام المسلمین حضرت سیدنا حسین رضی الله تعالی عنه
کی از تهمت ضلالت نجات خواهند یافت که صاحب رساله باظهار غایت درد محبت بی ضرورت و حاجت
این کلمه شنیعه بی ادبی بر زبان آورده این تاره بود ابلهانه بر یافت باید دید که با وجودیکه آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در هیئت طواف بیت الله شریف که عبادت مخصوصه مثل صلوة است بر استلام رکن یمانی و
رکن اسود اقتصار فرموده اند و استلام رکن عراقی و شامی ترک نموده اند معهذا المحققین در شروح صحاح
احادیث مثل عینی شرح صحیح بخاری و غیره روایت می فرمایند که مذهب حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی
عنهما و سلام الله علی جدهما و علیهما استحباب جواز استلام رکن عراقی و شامی بوده است حالا در خرافات
صاحب رساله که بنام دلائل و قواعد بار بار بر زبان می آرد باید اندیشید که اکثر معانی دلائل درین مقام جاری
توان گردید و از قصور احکام ضلالت التیام طائفه لیام که در هر مقام بر مستحسنات ائمه عظام ازان الزام لازم
میگردانند بر ایمان خود باید لرزید اما چون کار بجهال سفاهت شعار است اعراض از بیانش و شعار ما چاره تر از
توبه و استغفار قدری از خرافاتش درینجا بیاد سپید هم و مشته خرنخوار یکبار اشتراک می نهم پس حسب اقوالش

گفت که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی دانست مشروع نمود و دین کامل کرد
و نعمت خود بر عباد خود بزبان رسول خود ختم کرد پس برین تقدیر اگر استلام رکن عراقی و شامی از سود دین
یا عبادات و نوافل دینیه می بود البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود و چون شارع ازان بحث نکرد معلوم شد
که احداث آن زیادت بر نص است و زیادت بر نص نسخ است الی آخر الخرافات و نیز می توان گفت که این فعل
حضرت شارع ماثور نیست لا قولاً و لا فعلاً و کفی بهذا منعا انتهی و نیز می توان گفت که اتباع چنانکه در
فعل باید در ترک نیز شاید پس عملی که فی نفسه مستحسن باشد اما فعلش ازان سرور ماثور نباشد ترک آن در حقنا
عین اتباع سنت و فعل آن موجب اخذه خدا و نیز می توان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم این فعل را
ترک فرمودند و بعمل نیاوردند پس درینجا چند احتمال است یا کعبه معظمه یا ارکان آن در زمان نبوت
اقتران موجود نبود یا محبت کعبه شریفه علی وجه الکمال نبود یا علم بمشروعیت آن حاصل نبود یا احتیاج
باین عبادات نبود یا مانع یافته شد یا در اتیان آن تقاعد رفت یا مکروه و نامشروع پنداشتند
الی آخر الخرافات با جمله ازین همه دلائل که اسماعیلیه حکم ضلالت بر ائمه دین لازم میکنند از ایشان هیچ
که درین باره هم بجهت عمل بمتروک آنحضرت و زیادت بر سنت در بهشت کذائیه طواف از ائمه
تهمت ضلالت و تجویز نسخ شریعت آنحضرت بر ریحانتین رسول الثقلین صلی الله تعالی علیه و علیهما
و سلم نموده خون هر دو سرداران جوانان اهل جنان یا دم الاخرین نماند **قوله** در جای دیگر ازهمین
کتاب یعنی اخبار الاخیار در حالات شیخ احمد مجد شیبانی نوشته که کوزهای نواز شربت پر کرده بر سر خود
نهادی و بر در خانه سادات رفتی و یتیمان و فقیران ایشان را خورانیدی و اگر شخصی را با سیدی دعوی
و خصومت شرعی بودی منت و شفاعت چنان کردی که شخص سیل بالا آمدی و گفتی با سادات سخن
شریعت نباید کرد با ایشان سخن مروت باید کرد انتهی **اقول** حال دیانت اینحضرات دیدنی است
که عبارتی از کتابی ذکر میکنند و برای تغلیط عوام آنچه مخالف هوای خود می باشد از اول و درمیان و آخرش
تحریف و حذف میکنند عبارت محدث دهلوی از حال شیخ احمد شیبانی نقل نموده و در آخر آن انتهی هم نوشته
حالانکه عبارتش چنین است وی بغایت محبت خاندان نبوت علیه التحیة موصوف بود بر طریقه خود
گویند که در عشره عاشورا دوازده روز از اول ربیع الاول جامه نو و جامه شسته نپوشیدی و در
این ایام جز بر خاک نخفتی و در مقابر سادات [illegible]

خاتم رسالت صلی الله علیه وسلم و بارواح خاندان مطهر توسیع طعام میکرد و چون روز عاشورا شدی
کوزهای خوار شربت پر کردی و بر سر خود نهادی و بدر خانهٔ سادات رفتی و یتیمان و فقیران
ایشان را بخورانیدی و دران ایام چندان گریستی که گویا آن واقعه در حضور او شده است و چون آواز ناله
و فریاد نساء و دختران که در ایام عاشورا متعارف این دیار است بگوش او رسیدی حالت کردی و خون
از چشم باریدی و اعراس صحابه و سایر مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین آنچه بایشان رسیده بود تا امکان
ترک ندادی و سرود را بسیار دوست داشتی و طالب آن بودی و در رقص و تواجد نکردی و مجلس نیز نکردی
و در عموم احوال جامه حسین کم که بغایت سفید نباشد پوشیدی و اغلب اوقات کلاه فقط بر سر او بودی
و جز در وقت نماز دستار بر سر کمتر نهادی از جهت غلبهٔ حرارت آتشی گویند که یک دستار بزرگ اعلی
و یک پیراهن نفیس نهاده داشتی و برای نماز جمعه و اعیاد پوشیدی و اگر یکی از ابنای دنیا آمدی نیز پوشیدی
و شیروار در مجلس نشستی و ما قال الله و قال الرسول بهیبت و عظمت تمام گفتی چنانچه زهرهٔ ملوک آب شدی
و مریدان خود فرمودی که اهل دین را با اهل دنیا خوار نباید نمود که اینها مردم ظاهربینند و فقیران را و بعضی
مجانین که دران دیار بودند بسیار دوست داشتی و در راهی که سوار میرفت چون مجذوبی را بدیدی از اسپ
فرود آمدی و دست بسته ایستادی و هرچه ایشان فرمودندی آن کردی و اگر کسی پیش او ذکر غایبی کردی
یا سخن لایعنی کردی گفتی بابا خاموش باش و اگر کسی نام او بتعظیم گرفتی چنانچه رسم مریدان باشد چشم
پر آب کردی و گفتی احمد بندهٔ زیانکار و همچنین نقل است که خواجه حسین را قدس سره نیز خوش نیامدی که
کسی تعظیم او کردی و گفتی بلا حسین را ننگ و رانگ مکنید کسی را گویند که کمترین کسان باشد رحمة الله علیهم و اگر
کسی پیش او آمده گفتی که من حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیده ام باادب نشستی
و تمام قصه را بار بار بشنودی و دست و پای او را بوسیدی و دامان و آستین او را بر روی خود فرو مالیدی
بر جایی که آن شخص میگفت که در فلان جا دیده ام آنجا رفتی و بوسه دادی و گرد آن جا را بر روی
و موی خود مالیده و اگر سنگ بودی آن سنگ را بشستی و آن آب بخوردی و بر تن و بر جامه چون گلاب
پاشیدی و اگر شخصی با سید [illegible] خصومت شرعی بودی بهیئت شفاعت چنان کردی که سخن بسیار
[illegible] و گفتی که سادات [illegible] شریعت نباید کرد با ایشان سخن [illegible] الی آخره حالا از [illegible]
[illegible]

وتحریف چشم پوشیدن و اصل خیانت ست یا نہ دیگر آنکہ قطع نظر از انکہ وزا نبار الاخیار مناقب شیخ احمد شیبانی ذکر فرمودہ است صاحب رسالہ خود او را حضرت استناد خود و بعلماء و مشائخ معتمدین امت نمودہ است بریں تقدیر تشنیعات و تعریضات او در حق مجوزین و عاملین مولد ہمہ بر او شدند کہ حال مستندین و معتمدین او این چنان ست فافہم ولا تکلم **قولہ** نفس قیام برای تعظیم مطابق بیان شرعی علی الاطلاق مکروہ ست الخ **اقول** این ادعای ست مخالف تحقیق ائمہ محققین و تصریح جمہور علماء دین اگر تحقیقات آنحضرات را دریجا بالاستیعاب قصد نمودہ آید کتابی ضخیم گردد ولہذا انظر بر اختصار چیزی از علماء مشہورین معتمدین صاحب رسالہ وامثالش ذکر میکنم در در مختار گفتہ وفی الوھبانیۃ یجوز بل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام ولو للقاری بین یدی العالم الخ شامی در حاشیہ نوشتہ ای لکان ممن یستحق التعظیم وقال فی القنیۃ قیام الجالس فی المسجد لمن دخل علیہ تعظیما وقیام قاری القرآن لمن یجیئ تعظیما لا یکرہ اذا کان ممن یستحق التعظیم وفی مشکل الآثار القیام لغیرہ لیس بمکروہ بعینہ انما المکروہ محبۃ القیام لمن قام لہ الخ در شرح منیہ گفتہ لا یکرہ قیام القاری للقادم تعظیما اذا کان مستحقا للتعظیم الخ وہمچنان ست در قاضیخان و عالمگیری وغیرہ و در لمعات بعد ذکر اقوال گفتہ والصحیح ان احترام اہل الفضل من اہل العلم والصلاح والشرف بالقیام جائز الخ واگر بریں ہم تسلی نیاید تا بہ بیند کہ قطب اسماعیلیہ در مظاہر حق نوشتہ وقت تلاوت کی تعظیم کسیکی نکرے مگر عالم با عمل اور استاد و والدین کی یعنی قیام وتعظیم جائز ہی الخ **قولہ** فقال لا تقوموا کما یقوم الاعاجم الخ **اقول** اولا ارباب تحقیق و بیان احادیث شریفہ تطبیق فرمودہ تصریح نمودہ اند کہ ازیں احادیث نہی عام علی الاطلاق از قیام اکرام ثابت نمی تواند شد واگر صاحب رسالہ را بران اعتماد نیاید تا بہ بیند کہ شاہ ولی اللہ دہلوی در حجۃ اللہ البالغہ بعد ذکر ورود احادیث مختلفہ نوشتہ وعندی لا اختلاف فیہا فی الحقیقۃ فان المعانی التی یدور علیہا الامر والنہی مختلفۃ فان العجم کان من امرہم ان یقوم الخدم بین ایدی سادتہم وہو من افراطہم فی التعظیم حتی کاد یجاوز الشرک فنہی عنہ والی ہذا وقعت الاشارۃ فی قولہ علیہ الصلوۃ والسلام کما یقوم الاعاجم الخ وثانیا عامہ طائفہ

ملکہ تحسین تصحیح ائمہ فن را بادنی کلام کسی معتبر نمی دارند پس احتجاج بایں حدیث حمایتہ صحیح تصحیح شارحہ بر حاشیہ نسخہ سنن ابو داود مطبوعہ دہلی کہ باہتمام کبرا اسماعیلیہ مطبوع گردیدہ [illegible]

آوردہ قال الطبرانی ہذا الحدیث ضعیف مضطرب السند فیہ من لا یعرف **قولہ** عن
انس لم یکن شخص احب الیھم من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وکانوا اذا راوہ لم یقوموا
لما یعلمون من کراھتہ الخ **اقول** اولا کہ درین روایت نفی قیام مقید بوقت رویت است پس ثبت
ادعاء اطلاق نیست دوم این قضیہ مہملہ است ومہملہ در قوت جزئیہ پس ادعاء کلیت وعموم ازان
کی ثابت خواہد بود ازہمیں است کہ حجۃ الاسلام مستند صاحب رسالہ گفتہ بل کان الصحابۃ
لا یقومون لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی بعض الاحوال کما رواہ انس رض ولکن اذا
لم یثبت فیہ نہی عام فلا نری بہ باسا فی البلاد التی جرت بہ العادۃ فیہا باکرام
الداخل بالقیام الی اخرہ اما نفی کراہت پس در لمعات گفتہ وما جاء فی حدیث انس رض من
کراھتہ صلی اللہ علیہ وسلم قیام الصحابۃ لہ فانما ھی من جھۃ الاتحاد الموجب لرفع
التکلف لا للنھی عنہ الی آخرہ **قولہ** من گفتم کہ احادیث جواز قیام خود ثابت نیست الخ **اقول**
کسیکہ مطالعہ کتب ائمہ دین نمودہ است کذب این قول بروی اظہر من الشمس بودہ است درینجا عبارات
چند باید شنید قاضی عیاض علیہ الرحمہ در شفا آوردہ وعن عمرو بن السائب ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کان جالسا یوما فاقبل ابوہ من الرضاعۃ فوضع لہ بعض ثوبہ
فقعد علیہ ثم اقبلت امہ فوضع لہا ثوبہ من جانبہ الاخر فجلست علیہ ثم اقبل
اخوہ من الرضاعۃ فقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاجلسہ بین یدیہ
الحدیث علامہ خفاجی در شرح گفتہ وفیہ دلیل علی انہ یجوز القیام تعظیما لمن یستحق التعظیم
خلافا لمن قال انہ مکروہ الخ ونیز علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ وکان صلی اللہ علیہ
وسلم یکرم من یدخل علیہ بالقیام ویلاطفہ الخ امام نووی در اذکار بعد بیان استحباب
قیام برای اکرام نوشتہ وعلی ھذا الذی اخترناہ استمر السلف والخلف وقد جمعت فی ذلک
جزءا وذکرت فیہ الاحادیث والآثار واقوال السلف وافعالھم الدالۃ علی ما ذکرتہ الخ
حالا میگویم کہ ائمہ محققین مستندین صاحب رسالہ تصریح فرمودہ اند کہ احادیث در نہی صریح
قیام ثابت وصحیح نیست در لمعات فرمودہ قال الشیخ محی الدین النووی القیام للقادم من
اہل الفضل مستحب وقد جاءت فیہ احادیث ولم یصح فی النہی عنہ شیء صریح الخ **قولہ**

در عہد حیات و حضور آن علیہ السلام از اصحاب قیام برای تعظیم ثابت نیست الخ **اقول** این ادعا
صحیح نیست اینکہ محققین قیام در عہد حیات و حضور آن سرور علیہ السلام ثابت فرمودہ اند علامہ
خفاجی در شرح شفا فرمودہ اما القیام للعلماء والصلحاء فمستحب وکان النبی صلی اللہ علیہ
وسلم اذا جاء قام لہ الصحابۃ الخ وحق ہمین ست کہ قیام در عہد و زمان نبوت اقتران بود اما
تکلف و اعتیاد بدان مروج نبود در لمعات گفتہ والحق ان القیام عند الدخول کان فی زمنہ
صلی اللہ علیہ وسلم والکراہۃ انما کانت للتکلف ولم یکن معتادا الی آخرہ **قولہ** تعظیم کسی بی
مشاہدہ او دیوانگی محض ست الخ **اقول** ائمہ دین تصریح فرمودہ اند کہ تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
وقت حکایت ذکر شریف مانند تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہست در حالت حضور پس قول نفی آنکہ
ابطال تعظیم جناب رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم مشاہدہ را شرط تعظیم قرار دادن و تعظیم بی مشاہدہ را
دیوانگی گفتن تمام مخالف المحقق ست امام ابو الفضل قاضی عیاض علیہ الرحمۃ در شفا فرمودہ واعلم
ان حرمتہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد موتہ وتوقیرہ وتعظیمہ لازم کما کان حال حیاتہ
وذلک عند ذکرہ وذکر حدیثہ الی آخرہ ونیز در شفا فرمودہ قال مطرف کان اذا اتی الناس
مالکا خرجت الیہم الجاریۃ فتقول لہم یقول لکم الشیخ تریدون الحدیث او المسائل فان قالوا
المسائل خرج الیہم بسرعۃ وان قالوا الحدیث دخل مغتسلہ فاغتسل وتطیب ولبس ثیابا
جددا ولبس ساجہ وتعمم ووضع علی راسہ رداءہ وتلقی لہ منصۃ فیخرج الناس ویجلس
علیہا وعلیہ الخشوع ولا یزال یبخر بالعود حتی یفرغ من حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الی آخرہ علامہ خفاجی در شرح فرمودہ فجعل مجلس حدیثہ کمجلسہ حیا الی آخرہ ونیز در شفا آوردہ
ولما کثر علی مالک الناس قیل لو جعلت مستملیا یسمعہم فقال قال اللہ تعالی یا ایہا الذین آمنوا
لا ترفعوا اصواتکم الآیۃ وحرمتہ حیا ومیتا سواء الخ علامہ خفاجی در شرح فرمودہ فقاس منع
رفع الصوت فی مجلس قراءۃ الحدیث علی منعہ فی مجلسہ حال حیاتہ الخ ونیز در شفا آوردہ
قال ابو ابراہیم التجیبی واجب علی کل مومن متی ذکرہ صلی اللہ علیہ وسلم او ذکر عندہ ان یخضع
ویخشع ویسکن من حرکتہ ویاخذ فی ہیبتہ واجلالہ بما کان یاخذ بہ نفسہ لو کان بین یدیہ
صلی اللہ علیہ وسلم الخ علامہ خفاجی در شرح گفتہ فیفرض ذلک ویلاحظہ ویتخیلہ فکانہ عندہ الخ

بالجملہ تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بخیال و تصور حاضری خود و بحضور وقت حکایت ذکر شریف
در مجلس میلاد شریف بی مشاہدہ دیوانگی گفتن و مشاہدہ را شرط تعظیم گردانیدن ضلالت ست **قولہ** از خصائص
حضرت رسول و جناب بتول ست الی **قولہ** اظہار محبت نمودن بود الخ **اقول** او خای جزم تخصیص بنقل
از ائمہ دین برای اقامت دلیل قابل ذکر نیست و مراد نبودن اجلال در قیام جناب سیدہ محل کلام ست و در
مظاہر حق بذیل این قیام آوردہ اور اسمین یہ تاویل کرنی کہ وہ قیام محبت و اقبال کا تہا نہ قیام تعظیم
و اجلال بے خالی بعد سے نہین اور طیبی نے بہی محی السنہ سے نقل کیا ہی کہ اجماع کیا ہی جمہور علما نے ساتہہ
اس حدیث کی اوپر اکرام اہل فضل کی یعنی علماء و صلحا کی اور امام محی الدین نووی نے کہا کہ یہ قیام اہل فضل کے
لیے بیچ وقت آنی کی مستحب ہی اور حدیثین اس باب مین وارد ہوئی ہین اور بیچ نہی اسکی کی صریحا کچہہ صحیح
نہین ہوا الخ **قولہ** مقصود آنحضرت اعانت سعد بود در نزول حمار بسبب مجروح بودن الخ **اقول** اگرچہ
بعض علما حمل حدیث برین احتمال بعید نمودہ اند اما مخالف جماہیر محققین و مخالف ظاہر احادیث ست کہ
برین تقدیر حکم بیک دو کس کفایت میفرمود کہ انزال سعدا حالانکہ خطاب عام بلفظ جمع فرمودند قوموا الی
سیدکم ازینجاست کہ اجلہ محققین از فقہاء و محدثین احتجاج باین حدیث برای استحباب و مشروعیت قیام
اکرام برای اہل فضل فرمودہ اند مانند امام نووی و امام بخاری و امام مسلم وغیرہم پس نزاع یک دو کس از علما
دران قابل التفات نیست علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ وحمل حدیث سعد علی انہ کان مریضا
فقدم راکبا فامرهم صلی اللہ علیہ وسلم بالقیام لیعینوہ فی النزول عن دابتہ خلاف الظاهر
الی آخرہ و در حاشیہ صحیح بخاری باہتمام مولوی احمد علی در دہلی مطبوع شدہ بذیل حدیث مذکور آوردہ فیہ
استحباب القیام للسادات کذا فی الکرمانی قال فی المجمع احتج بہ الجماہیر لاکرام اہل الفضل
بالقیام اذا اقبلوا واما القیام المنہی عنہ فانما هو فیمن یقومون علیہ وهو جالس طول جلوسہ
فتح ملتقطا انتہی و در حاشیہ نسخہ سنن ابو داؤد کہ باہتمام مولوی نوازش علی اسماعیلی مطبوع شدہ از
فتح الودود آوردہ قولہ قوموا الی سیدکم احتج بہ المصنف والبخاری ومسلم علی مشروعیۃ القیام
قال مسلم لا اعلم فی قیام الرجل للرجل حدیثا اصح من ہذا ونازعہ فیہ طائفۃ منہم ابن الحاج
الی آخرہ **قولہ** طرفہ تر آنست جا حتی از مجوزین عمل مولد مبتدع قائل اند الی **قولہ** این مقابلہ جنگی ست کہ کفی اللہ
المؤمنین القتال الخ **اقول** این جا [illegible] ست کہ از غیظ و غضب مغلوب شیطان گردیدہ بارہا

بضلالت و تکفیر اکابر دین که مجوزین این عمل اند اشعار می نماید و از خدا تعالی خوف نمی آید و قطع نظر
از آن میگوئیم که منع قیام از ائمه و علماء مشهورین به نقل صحیح باثبات نرسانیده ناحق روی کاغذ
سیاه گردانیده اما آنچه نوشته که در کتاب باران رحمت است که ابن حجر مکی در فتاوی و شیخ نور الدین
در حاشیه مواهب بدعت و لا اصل نوشته اند پس اول تصحیح نقل ضرور است و ثانیا بر تقدیر صحت نقل
از قول ابن حجر مکی و شیخ نور الدین و همچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت مجوزین آن کجا
لازم است آیا نمی داند که آخر جمهور ائمه دین بلکه خود حضرات مذکورین هم قائل تقسیم بدعت بوده اند
و بسیاری از امور را با وجود اطلاق بدعت نحو صحابه کرام جائز و مستحسن فرموده اند و همچنان اطلاق لفظ
لا اصل حسب قول علماء با ایقان کی مستلزم ضلالت و خروج از اصل ایمان است پس استدلال حضرت سائل
بآن محض باطل و خوانندهٔ کفی الله المؤمنین القتال درین مقام از حلیهٔ علم و دین عاطل است از همچنان
که شیخ الاسلام برهان الدین حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون قول صاحب سیرت شامیه را
تفسیر بدعت حسنه مستحبه فرموده اند و تقسیم آنرا ثابت نموده اند درین مقام برای تفهیم مرام مثالی دیگر
از کلام علماء کرام باید شنید در مجمع البحار فرموده قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلی الله
علیه و سلم عند الطیب لشیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن الشیخ
ابن حجر و غیره بما نصه سئل نفع الله به بما صورته جرت عادة الناس اذا اعطوا طیبا
او ریاحین و غیرها او شموه ان یصلوا علی النبی صلی الله علیه و سلم فهل لذلک اصل
و ما حکمه فاجاب بقوله اما الصلوة عند ذلک و نحوه فلا اصل لها و مع ذلک
فلا کراهة فی ذلک عندنا اه ملخصا **قوله** اگر نفس قیام را از بعض کتب معتبره فقه ثابت
خواهند کرد برین قیام خاص حجت از کجا خواهند آورد الی آخره **اقول** ظاهرا قوت و ضعف
و اعتماد و بی اعتمادی کتب فقه و حدیث والسنه بهوا و نفس خود میدانند و رنه مستندات خود را
[illegible] کتب [illegible] جائی در ضعیفه داخل کردن و بنای آن بر موافقت و مخالفت غرض [illegible]
جائز نبوده و هرگاه که در ما سبق از محققین مشروعیت و ندب این فعل اکرام ثابت کرده ایم پس بر آن
بجا آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه حاجت بحجت دیگر است هیچ مسلمانی
جائز تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را مامور [illegible] [illegible] گفت [illegible] اگر [illegible]

محققین کراہت خصوص قیام برای اکرام واحل وقت قدوم تسلیم ہم کردہ آید تا ہم بر تحریم ومنع این کرم
خاص حجت از کجا خواہند آورد **قوله** فہم شما کہ عالم بر خلاف خیر البشر فتوی ندہد **الی قوله** دشمنان
دین ہمیشہ باکتساب فنون وتحصیل علم کمال پیدا کردہ **الی قوله** استیصال دین نمایند لو کان فی العلم
من دون التقی شرف لکان اشرف خلق الله ابلیس الخ **اقول** این تطویل کلام درین مقام
تلبیس بیجاست ومغالطہ نازیبا مسلمنا کہ اہل علم دیندار ودنیادار واتقیا واشرار ہر دو قسم یافتہ شدند اما جماعت
بسیار از مجوزین عمل مولد خصوصا مقسمین معنی بدعت بسوی حسنہ وسیئہ عموما کہ معروف ومشہور
واستناد باقوال ایشان در کتب فقہیہ مذکور ومسطور ست بدون ایشان از علمای راسخین وائمہ شرع مبین کان
دین متین ومتصف باتباع شریعت ومعرض از دنیا وراغب آخرت ثابت ست باخبار متواترہ
ویقینی ست کالشمس فی الہاجرہ وخود صاحب سالہ ومقتدایانش بآنحضرات استنادی آرند
ودر شیوخ دین خود می شمارند اگر حالا اسماعیلیہ بجہت استحسان مجلس شریف ودیگر مستحسنات ایشان
ضلالت وبی دینی لازم کنند وسلف را بر طریقہ ایشان گمراہی قرار دہند وآنحضرات را از دشمنان
ومخالفان دین رسول کہ ہم دوستان ابلیس ہم شمارند وسلسلہ دین خود را ہم بریدند ہیچ صاحب سالہ
این الفاظ شنیع بر زبان آرند اگر درین سواد تیرہ ہسلا این حرکات شنیعہ بالاتفاق گستاخ خود دانستہ
اما برای در محشر چہ جواب سازند **قوله** متفق با ابایست شیدہ اند کہ موخران مقدم ہمیشہ اکمل می باشند الخ
اقول اگر مراد ازین کلیت دعوی بداہت عقل باطل ست والا قطع نظر از انکہ مثبت مرام نیست
در خصوص این مادہ صادق ہم نیست کہ صاحب سالہ وکافہ اسماعیلیہ حاشا کہ در کمال بحضرت صحابہ
وہزارم ہم از آنحضرات رسیدہ باشند چہ جای آنکہ اکمل گردیدہ باشند **قوله** فضیلت تقدم زمانی ہم
بار ہست وان مستلزم عدم اعتبار متاخرین یعنی سقوط ایشان از پایہ وستنا نیست **الی قوله** فیض روح القدس
از باز مدد فرماید دیگران ہم بکنند آنچہ مسیحا میکرد الخ **اقول** این قول خود برای خود شہادت می دہد ہیچ
بسیاری از دعاوی خود را میکند اما مخالف از موافق وضار را از نافع نمی شناسد چنانچہ از سیر ابواب
مناقشات این اسماعیلی ورسالہ اسماعیلیہ ظاہر ست **قوله** پس سعادت ما نہ آنکہ ...
صفات عالم دیندار ... **اقول** پس نہایت شقاوت ...
با وجود موجود بودن صدہا علمای دیندار درین کہ مجوزین عمل مولد اند بہ تحقیق ... مستحسنات

ایشان اطلاق ضلالت و بدعتی نموده آید باری چه میگوید در حق شاه ولی الله محدث جد امجد و منتهی
السند و مقتدای خود و استاد والد و مرشد شان شاه عبد الرحیم صاحب و شیوخ سند این شاه ولی الله محدث
مثل صاحب حصن حصین و حافظ سخاوی و ابن حجر عسقلانی و جلال سیوطی و غیرهم این حضرات را موصوف
بصفات عالم دیندار میدانند یا از متصفین بصفات اهل دنیا و از اشرار **قوله** خاتمه و المستفتی
که نام سنی ست الخ **اقول** اگر سنی در اصطلاح جدید صاحب رساله همان را گویند که کسب ظاهر پارسایی و حاشا
اتباع سنت عقائد فاسده ایجاد ساخته و با اتباع و موافقت اهل اهواء فاسده سابقه پرداخته در حق
ائمه اهل سنت از صحابه کرام و دیگر علمای اعلام در فروع احکام فی فهم مرام حکم تحقیق و تجهیل و تحقیر بلکه
تفسیق و تضلیل و تکفیر لازم نماید تا البته این ادعای لقب اسماعیلیه حق شاید در نفس فی الحقیقت این
ادعا همان مثل است که اهل اعتزال خود را خالق افعال دانند اما معهذا خود را موحد و اهل توحید نامند
و اهل سنت را بسبب اثبات صفات شرک لازم گردانند اما کلماتیکه صاحب رساله متضمن قدح و طعن در ائمه کرام
و مدح و منقبت خود بار بار برای اظهار تبحر خویش در میان می نهد بخیال طول کلام خارج از مرام فائده
نمی بود و جواب جمله خرافات از ما سبق آشکار پس حاجت اعاده و تکرار نیست **قوله** صاحب بهجت
که در عزیمت تحریر جواب این کتاب شوند توقع است که این چند سه امر را پیش نهاد خاطر مبارک نمایند
اول آنکه آنچه درینجا ایراد یافته است موید است بنصوص کتاب و سنت و آثار اصحاب و علما و مشائخ معتبر
است پس در حقیقت تردید و تنقیص متوجه بحال این حضرات باشد نه بمولف که ناقل و مبلغ است لیس الخ
اقول یکچشم بصیرتش بنور انصاف مکحل است نیک میداند که صاحب رساله برای مغالطه و میدان
کذب مرکب میدواند چه در بیان مراد آیات و معانی احادیث که برخلاف جمهور مفسرین و شارحین محدثین
محققین جابجا قدم انداخته و در بعض مقامات گویا که بر تحقیق سبقت برده اند و همچنان در آثار اصحاب
و علما و مشائخ خرافات خود خلط نموده و مقدمات […] پیدا کرده پس دعوی اینکه آنچه ایراد
یافته است موید است بنصوص الخ قول مبلغ و ناقل است این ادعا کذب باطل است **قوله** دوم آنکه
برابر حجت و برهان این رساله احتجاج باقوال و روایات اهل حق نماید و استناد به تحقیق علما و مشائخ
فرماید الخ **اقول** هرچند تجدید را قراری نیست که هر کسی را وقت تفهیم موافقت بمدح و […]
وجه تمسک […] نادانی خود را داخل اهل ضلالت می نمایند تقریر برای تکمیل الزام احتجاج

بهمان اهل حق اشتهار بین که مستند بین صاحب رساله اند التزام کرده ام و اگر یک دو جا از دیگر علماء دین
آورده ام آنهم بعد از آن است که دیگر رسائل این طایفه و کبرای شان استناد و ذکر آنها دیدم و نیز استناد
بدان کتب کرده ام که وجود و اعتبار آنها در عامه امصار نزد علماء بدرجه کثرت و شهرت رسیده است نه از
رسائل مجهوله و غیر معتمده مانند رساله عمری و نور الیقین و باران رحمت وغیرها که افتخار صاحب رساله
که تا حال وجود آنها در اختفا و استتار است فضلا عن الشهرة والاعتبار **قوله** چنان نکنند که جواب
بعض مقدمات رساله نویسند و از پاسخ دیگر مطالب قطع نظر نمایند والا این جواب ناقص شمرده شود
و قابل رد و طرد باشد الخ **اقول** اولا این کلامی است عجب خارج از قانون عقل و ادب ثانیا این
آرزوی صاحب رساله هم حق تعالی بر دست بنده ضعیف بظهور رسانید که از جمیع مستدلات
و اقوال صاحب رساله که متعلق بحث و مقام و مدار اصل مرام بوده اند اجوبه شافیه داده بطلان همه
خرافات ظاهر گردانید **قوله** سیوم آنکه پیش از تحریر پاسخ همگی رساله را از بدایت تا نهایت لفظ بلفظ
مطالعه فرمایند الخ **اقول** برین ایمای صاحب رساله هم عمل نمودم و بعد مطالعه تمام تمامها از حضرت
رب کریم دعای توفیق خیر طلب داشته و حمیت نفس و حمایت کسی در خیال نگذاشته لب بجواب کشودم
و هر مطلب را مستند به تحقیقات ائمه دین نمودم اگر صاحب رساله نفسانیت و اعتساف بگذارد در راه
تحقیق حق و انصاف آید امید قوی است که بعد مطالعه جواب از تضلیل مجوزین مولد و عاملین آن باز آید
و از خرافات خود توبه نماید **قوله** چهارم آنکه هنگام مخاطبت و مناظره سب و شتم پیش نیایند بلکه سر رشته
پاس و ادب و حفظ مراتب مخاطب از دست نگذارند الخ **اقول** اگر صاحب رساله را حفظ مرتبت خود
محبوب بود و از اهل شیمه کرم و از ارباب شرافت و کرامت چرا از دست داده همچو اسافل در پی تحقیر و تجهیل
اکابر دین چرا افتاده و در سب و شتم و تفسیق و تضلیل چرا کشاد و اگر فرضا شبهه در کلام اکابر دین بخاطرش
خلجان میبود چرا بطور طلبه حق از اساتذه خویش و دیگر علمای حق اندیش طلب تحقیق حق نمود و از طرف
خود کف لسان در شان ائمه دین نساختن و بلی باگانه علم طعن و تجهیل و تفسیق افراختن و از دیگران حفظ
مرتبت خود طلب نمودن و برای تعظیم و تکریم خویش و طایفه خویش فرمودن نهایت عجیب است و نهایت
غریب است و هر چه پیش بدشنام سبقت نمود اما مع هذا وقت مطالعه این جواب خواهند دید که احقر العبید
هرگز مثل صاحب رساله ملتزم طعن و تشنیع نگردیده اگر جایی بکلمه حرفی نکوهیده باشد از صاحب رساله

بسم الله الرحمن الرحیم

نام این رساله عین الیقین فی مبحث مولد اکمل النبیین ست

چون از تحریر جواب اصل رساله فارغ گردیدم تحریر جواب تعلیقات برادر عزیز گرامی هم که ملحق باخر است
مناسب دیدم **قوله** بعض مردم این زمان **الی قوله** چون کفار پیشین زمان حرف جهل را از تیر کشیده اند
و بغلط در حدیث ید الله علی الجماعة من شذ شذ فی النار و حدیث من فارق الجماعة قید اند
الخ **اقول** عادت جهال ست که امری را در اثبات مدعای خود بجوش خود می آیند و آنرا دلیل
قوی و شریف می انگارند اما چون خصم همان را حجت گرداند و مطلوب خود بروشن ترین وجه
ازان باثبات رساند بمقتضای آنکه دروغگویان را حافظه نباشد آن قول را از پایه احتجاج
ساقط می سازند و سنگ بر شیشهٔ آبروی خود می اندازند و خصم را بمقتضای سنت جاهلان بشتم
یاد می نمایند و زبان را به ناگفتنیهای می آلایند مصدق این حال و شاهد این مقال ابطال احتجاج و استدلال
درین مقام ازین احادیث شریفه حضرت سید الانام صلی الله علیه وسلم ست مخفی مباد که مجیب قنوج
و دهلی برای جواب تصحیح المسائل چه خاکها که بر سر خود نه بیختند و چه خونها که نریختند آخر بتنهائی که شبها
بسر روز می بردند و دود چراغها از غایت طیش و غضب میخوردند پس از سالها اکثر فکر ایشان پرده از رخ کشید
در رساله تفهیم در دهلی بطبع رسید در همان تفهیم در بیان عدم جواز استمداد از انبیا علیهم السلام و اولیا
کرام با وجود اقرار اختلاف نوشته اند اتباع عامه فقها و جماعت ایشان واجب ست زیرا که امام احمد در مسند
خود از معاذ ابن جبل رض آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان
کذئب الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة والناحیة وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة ابن ماجه
در سنن خود از انس رض می آرد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد الاعظم
فانه من شذ شذ فی النار و ابو داود در سنن خود از ابوذر رض روایت میکند قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة بذیل معنی حدیث اول می نویسد اشارت ست آنکه معتبر
اتباع اکثر و جمهور ست چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی
حسین بن عبد الله طیبی ناقلا عن المفردات می نویسد السواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة

الی ان قال پس آنچه مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم ست الی آخره مقام حیرت ست
که مجددیه بر تالیف تفهیم غلغله شادمانی از فرش تا عرش رسانیدند و در تشهیر آن قصوری نگردانیدند
با اینهمه بکلامه خوشی آغاز نهادند و پایه بردند و نفهمیدند یا فهمیدند و نه پسندیدند یا آنوقت پسندیدند
و اینوقت قابل منسوخیت آن گردیدند بهر صورت این ترانه خارج از آهنگ که شنیدند از
طرف کبرای خود چه جواب اندیشیدند اگر درین مقام تشفیعات شان قلب نمایم بجاست و اگر آیه کفی الله
المومنین القتال در جوابش خوانم سزاست و اگر این شعر بیادش هم زیباست ـ حیرتی دارم
ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند مع هذا است ساکنان قنوج و بلی
که اعتراضات دوگانه بکلام خوشی را متوجه استدلال اختلاج تفهیم المسائل گردانند چنانکه در مجموعه
مولد و قیام نام کبرای خویش بر کرسی نشانند سپس هر چه جواب از آنجانب متصور آید تصدیق آن از اینجا
هم لازم شمارند صاف و صریح گویند که اختلاج مولفین تفهیم مقبول صحیح ست و صواب یا مردود و قبیح
و خراب علی التوجیه بیان بکلامه باید گردید و جواب مفصل آن باید شنید **قوله** و از اینکه معنا و مفاد
تحقق الاجماع الخ **اقول** اگر از کلام بعض اعلام در شرح یک حدیث یک معنی فهمیده شود مستلزم
آن نیست که معنی مختار دیگر شراح محققین که آنهم موید بدیگر دلائل و احادیث باشد باطل اعتقاد کرده آید
از نقل عبارت تفهیم که معنی حدیث ظاهر گردید بجز آنکه یا وصف توضیح مرام و تکمیل الزام سند دیگر هم
باید شنید قطب اسماعیلیه در مظاهر حق در فائده حدیث اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ
فی النار نوشته معنی جو اعتقاد او قول و فعل اکثر علماء کا ہو اوسکی پیروی کرو الی آخره **قوله**
و صراحة معلوم میشود ازین حدیث دیگر که ابن ماجه مرفوعا از انس رض روایت کرده ان امتی لا تجتمع
علی ضلالة فاذا رأیتم اختلافا فعلیکم بالسواد الاعظم چه تفریع لزوم سواد اعظم بر عدم
انعقاد اجماع امت بر ضلالت دلالت میکند بر اینکه مراد از سواد اعظم جماعت جمیع امت ست الخ
اقول دعوی صراحت ازین حدیث ثابت نمودن لزوم سواد اعظم را مفرع بر عدم انعقاد اجماع
امت بر ضلالت قرار دادن موجب اعجاب ست لزوم سواد اعظم در حدیث شریف مفرع ست
بر وقت اختلاف صاحب رساله که آنرا مفرع بر عدم انعقاد اجماع امت بر ضلالت قرار داده معنی
فاذا رأیتم اختلافا بیان نداده **قوله** این ابو ذر کسی ست که در بعض مسائل با جماعت جمیع

صحابه طرف شد الی قوله پس حدیث مذکور قابل تمسک نماند چه در اصول حنفیه مقرر شده است که هر حدیث
که صحابی راوی او مخالفت او کند از پایهٔ اعتبار و احتجاج می افتد الخ **اقول** روافض خوارج و سائر
اهل ضلال که تمسک بجا بروایات شاذه و اقوال نادره برخلاف جمهور و مخالف مذهب مشهور نموده اند
اهلسنت و جماعت برای دفع اوهام جهال که در مقابله ایشان تمسک و احتجاج بحدیث مذکوره فرموده اند
بمخالفت شان بوده حق و حدیث شریف صحیح بیر ائمه امت را از پایهٔ اعتبار انداختن کمال ضلالت است
در تحفه اثنا عشریه در جواب کید شصت و ششم فرموده اهلسنت در اصول خود قاعده قرار داده اند
که بسبب آن ازین غائله بفضل الهی ایمن اند بمقتضای اتبعوا السواد الاعظم و اتقی که مخالف
جمهور باشد ترک کرده اند الخ اما آنچه صاحب رساله حواله اصول از ناقهمی خود نموده و قطع نظر از مباحث
طویله این مسئله اینقدر هم بخیال نیاورده که این حکم علی الاطلاق کجا ست از کتب مشهوره اصول برای
اعتبار شروط و قیود چند در آن ظاهر است یکی آنکه مخالفت راوی یقینی حقیقی باشد دوم آنکه
این مخالفت بعد از روایت نموده باشد سوم آنکه در عمل احتمالی دیگر نباشد چه اگر در عمل وی
احتمالات چند باشد راوی بسیار یک احتمال عمل نماید مستلزم آن نیست که عمل بر خلاف حدیث کرده
حدیث و احتجاج بدان مطلقا باطل گردد و آن حدیث علی الاطلاق از پایهٔ اعتبار ساقط گردد در منار
آورده والمروی عنه اذا انکر الروایة او عمل بخلافه مما هو خلاف بیقین سقط العمل به
وان کان قبل الروایة او لم یعرف تاریخه لم یکن جرحا و تعیین الراوی بعض محتملاته لا یمنع
العمل به للتاویل الاخر الخ چون در حدیث شریف احتمال است که مراد از این خطاب مقلدین باشند
نه مجتهدین پس اگر راوی این حدیث که از اجله مجتهدین بوده باجتهاد شان در کدامی مسئله بر خلاف
اکثر باشد نتوان گفت که این حدیث بسبب مخالفت عمل راوی قابل تمسک نیست و نیز مخالفت مجتهد
مستلزم آن نیست که احتجاج بدان بر غیر مجتهدین هم برای ترجیح اتباع اکثر درست نباشد در همین مسئله
که قصص مخالفت حضرت ابوذر و حضرت ابن عباس جمهور صحابه مسئول تام نقل نموده است حالا اگر کسی
قول جمهور صحابه را گذاشته بتقلید قول حضرت ابوذر رض و حضرت ابن عباس درین اقوال نماید پس گمراه
او در راه او درست نیست و نیز می توان گفت که چون در حدیث شریف احتمال لزوم اتباع اجماع و منع
از مخالفت بعد انعقاد اجماع و هم احتمال اتباع اکثر موجود است پس اگر راوی این حدیث بسبب

اجتہاد خویش بر احتمال اول حمل نمودہ در بعض امور بطور ندرت مخالفت اکثر کردہ باشند لازم نیست
کہ حسب تحقیق دیگر محققین کہ بدلیل دیگر احادیث و دلائل مراد ازین حدیث اتباع اکثر داشتہ اند
عمل بدان و احتجاج ازان باطل باشد **قولہ** ارشاد کردند کہ آن جماعہ صحابہ است الخ **اقول** سبکہ روایات
متعددہ و حدیث اتباع جماعت علماء و حدیث اتباع سواد اعظم و صورت وقوع اختلاف میان امت
نمودہ است و شرح محققین ہم دیدہ است نیک میداند کہ مراد حصر و تخصیص صحابہ کرام نیست و قطع نظر از
برادر صاحب رسالہ اقرار نمودہ بانکہ مراد از سواد اعظم نیست مگر جماعت اصحاب یا جماعت علمای تابعین
کلام سابقا و جواب بحث قیام سابقا گذشتہ و قدری لاحقا ہم می آید **قولہ** حق تعالی فرمودہ الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات وقلیل ما ہم الی قولہ مخالف این آیات است حجت نمی تواند شد الخ **اقول** از نافہمی خود
مطلب آیات کریمہ و احادیث شریفہ نفہمیدن و از وہم خود قائل بمخالفت یکی مر دیگری را گردیدن و برین
بنا حدیث شریف را از پایہ حجیت ساقط ساختن و برائمہ دین کہ احتجاج بآن نمودہ اند سہام ملام انداختن
شعبہ ایست از تحریف و الحاد بمقتضی لداد و عناد و صاحب تحفہ اثنا عشریہ در باب مکائد آوردہ کہ بازہم
گویند مذہب اثنا عشریہ حق است و مذہب اہلسنت باطل زیرا کہ اثنا عشریہ در اکثر اوقات و اکثر بلدان
قلیل و ذلیل ماندہ اند و اہلسنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق اہل حق فرماید وقلیل ما ہم و نیز فرماید وقلیل
من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام اللہ است و تغلیط مدلول آن زیرا کہ حق تعالی در حق اصحاب الیمین
این امت فرمودہ است ثلۃ من الاولین و ثلۃ من الآخرین و جائیکہ بقلت وصف کردہ است
کما قال ولا تجد اکثرہم شاکرین و فی الواقع شکر کہ صرف العبد جمیع ما انعم اللہ علیہ الی ما خلق لاجلہ است
مرتبہ ایست عزیز الوجود و اینجا بیان حقیت و بطلان مذاہب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر
شاکرین است و ہمچنین در آیہ وقلیل ما ہم بیان آنست کہ عامل بجمیع اعمال صالحہ کمیاب است الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات وقلیل ما ہم درین آیت ہم ذکر عقاید حقہ و غیر حقہ نیست و اگر قلت و ذلت موجب
حقیت شود باید کہ نواصب و خوارج و زیدیہ و افطحیہ و ناوسیہ احق و اولی باشند از اثنا عشریہ کہ
بسیار قلیل اند بلکہ حق تعالی در کتاب عزیز خود جابجا ظہور و غلبہ و تسلط در شان اہل حق وعدہ میفرماید الی قولہ
و در احادیث جابجا باتباع سواد اعظم امت و موافقت جماعت تاکید فرمودہ اند الی آخرہ **قولہ** اول
کسانیکہ جماعت بر ایشان صادق است صحابہ اند رضی اللہ عنہم و ایشان این قیام را جائز نمی دانستند الخ

اقول برای حکم لزوم ضلالت بر ائمہ امت و تحریم تکریم آنحضرت افترای عظیم بر صحابہ کرام می نماید چہ
نسبت ناجائز دانستن این قیام بسوی صحابہ کرام کذبی ست شنیع و اگر برای گلو خلاصی خود از جائز دانستن این
قیام جائز دانستن قیام وقت آمدن حضرت در مجالس اصحاب مراد گیرد پس اینهم افترای ست چہ محدثین محققین
قیام اصحاب کرام وقت آمدن آنحضرت ثابت نموده اند علامه خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام
للعلماء والصلحاء فمستحب و کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا جاء قام له الصحابة الی آخره
و اگر ازین هم تنزل کند و مراد جائز ندانستن اصحاب قیام وقت رویت آنحضرت را مراد دارد و حدیث
حضرت انس رض پیش آرد پس اولاً میگوییم که از آن تخصیص مسئله جائز ندانستن چگونه ثابت گردید و اگر بلفظ
کراہیت آویزد پس از محققین گذشته که لیکن هذه الکراهة للتنزیه پس ازین هم ناجائز دانستن به ثبوت
نرسید و ثانیاً آن عدم قیام وقت رویت بسبب کراہت چگونه مستلزم ضلالت مجوزین این قیام خواهد بود
که قید وقت رویت و نیز علت آن که کراہت آن بود درین مفقود نباشد و که در مواجهه شخصی در وقت
مشاهده و حضور او مکروه ست و در غیر آن غیر مکروه و از اظهر ست مثلی کسی که رو بروی آن مکروه ست ندانی
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطلاق سیدنا بر ذات مبارک در مواجهه شریفه خود مکروه میداشتند بعد از ان بکثرت
علما قائل استحباب آن هستند در مجمع البحار بذیل حدیث قیل انت سیدنا قریش فقال السید هو الله گفته
کانه کره ان یحمد فی وجهه و احب التواضع و در کتب سیر مانند شفا فصلی برای [illegible] برای
بیان کراہت آنحضرت بسیاری امور را بجهت محبت و شفقت **قوله** جماعت نمود مخالفت جماعت علمای [illegible]
الی **قوله** ابن مسعود قرآن بودن معوذتین و دیگر مسائل اتفاقیه انکار می کرد انتهی **اقول** قطع نظر از انکه [illegible]
کلامی ست عریض و طویل ایما الی حقر الطلبه آنهم قال و قیل خارج از بحث گذاشته و مناقشه در امثال اینها
و در اصل مبحث کلام میکنم و میگوییم که ما حصل استدلال مستدلین باین احادیث همین قدر ست که اگر
بعض علمای امت را با جمهور مجتهدین و اکثر محققین خلافی واقع شود بحکم احادیث شریفه متبع اکثر باید
گردید و قول نادر را مهجور باید فهمید اتباع مذهب محقق سواد اعظم صواب و بجا ست و التزام [illegible]
شاذه و روایات نادره خطا و نا زیبا ست پس آنچه صاحب رساله درین وجه [illegible] بعد حجت هم
بعض روایات نادره و اقوال شاذه که از بعض علمای کرام صادر شده اند پیش می آرد و از نافهمی آن
نازد این تطویل لاطائل به تقدیر صحت روایات آورده پس ابطال آن می سازد اگر کسی

دعوی میکند که اگر مجتهدی قول مخالف جمهور بظهور رسید البته رد آن این تطویل فائده نمی‌بخشید
و چونکه مقصود همین قدر ست که اتباع اقوال شاذه و نادره که مخالف مذهب محقق اکثر کسی بظهور آید
گو آن مجتهد دران خطا بجهت سهو و عدم علم حقیقت یا دیگر وجوه معذور باشد اما اتباع آن قول جمهور
و ترک و طرد مذهب محقق جمهور نمی‌شاید و این مطلب از تحریر این جواب مرتفع نگردید و از صاحب رساله
می‌پرسم که مثلا همین قول از حضرت ابن مسعود رض مخالف اتفاق و بانکار قرآن بودن معوذتین برای الزام
نقل نموده اگر بفرض محال صحت و صدق این روایت از حضرت وی رضی الله تعالی عنه تسلیم نمائیم
آیا اتباع این قول شاذ و نادر درست و صحیح ست یا خطا و قبیح اگر قبیح می‌پندارد همان قول بثبوت رسید که
متبع قول شاذ و نادر نباید گردید و مذهب سواد اعظم را درست و معتبر باید فهمید و اگر اتباع آن قول
شاذ و نادر را درست می‌پندارد قولش کذب محض ست و در عقیده‌اش سراسر خطاء و قصور درینجا
برای روشن کردن کیفیت از مستندین امثال صاحب رساله ضرور ست شاه ولی الله دهلوی
در ازالة الخفا فرموده هیچ قرأت والذکر والانثی شاذ ست در نماز نباید خواند حال آنکه در حدیث ابن مسعود
و ابی بروایت صحیح شده و در وقت انتساخ مصاحف عثمانیه از اصل شیخین رض و ابن عباس رض و صحابه دیگر
مباحثه فرموده‌اند هیچی بعض آیات و هیچی بعض باب یکجا قضایی را یک نوشتند و همان نسخ در آفاق شائع شد
همین قاعده و اتفاقهم قول جماعت صحیح بود و نهی ابن عباس رض من باب خطاء المعذور الی ان قال یا عزیزی
خوبی بود در کتابی بطریق التعجب آورده باشند که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت و در وقت
اشکال یک جانب اصابت بود و دیگر جانب خطاء المعذور چون پرده از روی کار بر داشتند و حق
مثل فلق الصبح پیدا شد مجال اختلاف نماند بر کمال حال یقینا و شالا افتد زندیق ست او را می باید
بقتل رسانید الی آخره و مخفی مباد که امام اسماعیل رحمه در رساله ایضاح اقرار کرده ست که اقتدا و صحابه
و تابعین در امورے که از بعض ایشان بطریق ندرت صادر شده داخل بدعات حقیقیه نیست **قوله**
هیچکس بانکار نفس این مخالفت دم نزد و نگفت که مخالفت جماعت جائز نیست الخ **اقول** این مجرد
ادعا ست و ثانیا بتقدیر تسلیمش خارج از اصل بحث اگر مجتهدی بر مجتهد دیگر بسبب اجتهادش از انکار
سکوت کند مستلزم آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتهاد صحیح باشد یا اتباع و اقتدا آن نزد این مجتهد صواب
و درست گردد لیکن اوقات صحابه کرام امری را ممنوع میفرمودند و بیان از احادیث آنحضرت صلی الله

علیه وسلم استدلال می‌نمودند بنا بر اجتهاد مجتهد دیگر سکوت می‌ورزیدند اگرچه آنرا خطا می‌فهمیدند
در غنیة المستملی در بیان کراهت صلوة جنازه در مسجد جماعت بعد ازانکه این مطلب از حدیث
حضرت ابوهریره رض که در سنن ابوداؤد و ابن ماجه است اثبات کرده واز حدیث حضرت صدیقه رض
که در صحیح مسلم است جواب داده می‌نویسد وما قیل لو کان عند ابی هریرة هذا الخبر لرواه
ولم یسکت مدفوع بان غایة ما فی سکوته مع علمه کونه ممنوع الاجتهاد والانکار
الذی لا یجوز السکوت علیه هو ما یکون معصیة وما ادی الیه رأی المجتهد لا یکون
معصیة فی حقه فلا یجب الانکار بسببه بالجمله کسیکه از راه خطاء اجتهادی راه خلاف رفته گو
معذور است اما دیگران اتباع مذهب محقق جمهور ائمه دین ضرور است هدیه دانسته اقوال شاذه
ونادره را اختیار ساختن و مذهب سواد اعظم را پس پشت انداختن البته بمخالفت احادیث شریفه
پرداختن است **قوله** مراد از جماعت اکثر اکثراند پس آن دعوی یعنی جماعت بمعنی اکثر گفتن
خلاف لغت و شرع و جماعت است الخ **اقول** بطلان این ادعای از ما سبق بتحقیق محققین و تصریح
اکابر این طائفه ظاهر گردید **قوله** اما شرع پس حدیث مرفوع است اثنان فما فوقهما جماعة انتهی
اقول درین حدیث که اطلاق جماعت بر اثنین و ما فوق آن آمده مستلزم آن نیست که هرجا که در شرع
لفظ جماعت آید مراد ازان همین باشد تا که درین بیجا بر ائمه محققین که این لفظ درین احادیث اکثر
علماء دین و جمهور محققین مراد گرفته‌اند تهمت مخالفت شرع شریف نهاده آید
واگر نزد صاحب رساله معنی شرعی مراد از جماعت منحصر درهمین معنی است پس بر ایشان [illegible] سابق این است
که عمل بر اجماع صحیح است کرده بود و بطلان آن رد نمود که اثنان و ما فوق آن معنی شرعی این لفظ
گردید حالا باید فهمید که مراد ازین حدیث شریف نزد بعض علماء کرام بیان حالت مسافرت است
ونزد بعض مقصود حکم اقتداء در جماعت نماز است ونزد بعض محمول بر مواریث است نه آنکه بیان معنی
لفظ جماعت و محاوره که آن مراد و مقصود ازین حدیث باشد در توضیح فرموده والحدیث
محمول علی المواریث او علی سنیة تقدم الامام فانه اذا کان المقتدی واحدا یقوم خلف
الامام واذا کان اثنین فصاعدا یتقدم الامام او علی امتناع الرفقة بعد قوة الاسلام
فانه لما کان الاسلام ضعیفا نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن ان یسافر واحد او اثنان

لقوله علیه السلام الواحد شیطان والاثنان شیطانان والثلثة رکب فلما ظهر قوة الاسلام
رخص فی سفر اثنین الخ قوله اما قول جماعت پس محی السنه در شرح السنه گفته الجماعة عند اهل العلم
اهل الفقه الی آخره اقول این قول خلاف آن ائمه دین نیست چرا که مراد ایشان هم باتباع اکثر اتباع
اکثر و جمهور اهل علم و فقه بوده است نه اکثر جهال و عوام پس ایراد این عبارات برای ابطال آن استدلال و هم
باطل است و خیال خام قوله ثابت است که در آخر زمان اهل حق و ارباب تقوی کمتر خواهند بود و اهل باطل و
ارباب فسق اکثر الی قوله در صورت تعارض قابل حجت نخواهد ماند الخ اقول در احادیثیکه مثبت ترجیح
اتباع سواد اعظم اند و علمای دین بدان استدلال فرموده اند کجاست که در آخر زمان شیوع بدعات و اعمال
و عقاید باطله و ظهور فسق و کفر نخواهد شد یا آنکه در ممنوعات منصوصه اتفاقیه امور فسقیه و کفریه هم در
اتباع اکثر موجودین آنوقت باید نمود تا که حکم بمعارضه نموده گفته شود که احادیث مذکوره قابل حجت نیستند
افسوس که صاحب رساله نه معانی احادیث می فهمد و نه معنی معارضه میداند و مرکب در میدان تجهیل و تضلیل
ایمه دین میدواند قوله شما چه قسم جمیع علمای روی زمین را با وجود انتشار ایشان در انگشت آورده
و معلوم گردید که شیدایان قیام اکثر اند از منکران الخ اقول امریکه از صدها سال متوارث میان اهل اسلام
محبین حضرت خیر الانام در اکثر بلاد اسلام است و در اعصار متعدده جماعت علمای مشهورین معتبرین
مشهوده مستند ه استحسان و جواز آن تحقیق فرموده و عمل بدان نموده باشند و مخالفین با وجود جد و جهد تمام
در زمره منکرین بجز چند نام و آنهم باستناد رسائل غیر معروف پیش کردن نتوانستند کسانیکه کثرت علمای
مشهورین مجوزین و قلت مبطلین و منکرین و آنهم از مجهولین می بینند پریشان بموجب اقرار کبرای صاحب رساله
از ناسعین تفهیم و غیره البته اتباع علمای مثبتین که بنسبت منکرین مذکورین اکثر اند ضرور است و در انگشت آوردن
جمیع علمای روی زمین مستبعد به مجرد احتمال این امر که شاید منکرین اکثر باشند و قول ایشان ظاهر نگردیده باشد کلی
نمی اندازد و تا بجای می گوییم که چون از رساله برادر خود این رنگ ظاهر است که علمای اهل رسائل قائل قیام مستحسن
استحسان بدعات حسنه بوده اند پس این اقرار شان ایشان را با مثبتین قیام یکتا ساخت گردد و تا اثبات ترجیح
که حاجت بشمار جمیع علمای نیست بدین بنا استدلال بر احادیث باطل محض و ظاهر است که
برای اثبات دعاوی خود با وجود اتباع و اتفاق زبان خود را بکذب بحت آلوده اند
رساله را واجب لیه که اولا این بیشمار از مولفه خود می نمودند اکنون که صاحب رساله جواب اثبات دعوی اتفاق

واجماع از طرف طائفه خود چه اندیشیده مگر آنکه صاحب رساله را در ابواب اتفاق و اجماع جمیع علمای
مشارق و مغارب از متقدمین و متاخرین از روی کمال علم میل تحقیق و معلوم گردیده که صاحب رساله
درین باب برخلاف جمهور ائمه دین راهی بیهوده رفته لا در ینمقام اقوالی چند از کبرای طائفه نشان میدهم
و شمار کنانیدن جمیع علمای مشارق و مغارب نمی خواهم پس منجمله آن اینکه مولفین تفهیم المسائل
در مسئله انکار سماع اموات دعوی اجماع امت نموده اند و منجمله آن اینکه نذیر ل ٹونکی در وسوسة الخناس گفته
توبه دور کن بالاتفاق یہین ایک ندامت فعل ماضی پر دوسرے عزم عدم ذنکر ان پر استقبال میں الخ و منجمله آن
اینکه در همان رساله در بیان داخل بودن وصف بعثت لتبلیغ ما اوحی الیه در معنی نبی گفته سب علما کے مفہوم
اور تعریف میں بھی داخل کیا ہی الخ و منجمله آن اینکه محبشر طریقه اسماعیلیه در مصباح الضحی گفته معانقه واسطے
غیر قادم کی باجماع حنفیه بلکه شافعیه بهی مکروه ہی الخ و اگر صاحب رساله و اتباع او گویند که اینها مثال
اینها که دعاوی اتفاق و اجماع نموده اند همه از جهال بوده اند پس باید دید که همین صاحب رساله بحث
بدون اشاره باسبابه دعوی اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع ائمه اربعه و جمیع فقهاء و محدثین
نموده معلوم نیست که بوقت این تحریر در کدام عالم و آنوقت در کدام عالم بوده حالا مکاتیب شیخ مجدد باید دید
و از اتباع صاحب رساله انچه پرسیدنیست باید پرسید قوله عمل بحدیث شما را که مقلد محض اید برین سبب شما
جائز نیست که میگوئید این امر خاص برای مجتهد واجبست نه برای مقلد حرام الی قوله اگر اکنون احادیث رفع
السبابه فی غیر التحریمه امثال بشاعه عمل کنیم الخ اقول در هر قول زیاده تر نافهمی خود نشان میکند استفاده
نمی فهمد که آنچه مقلدین گفته اند همین قدر است که مقلدان را ترک مذهب صریح مجتهد خود صرف بنابر شنیدن
لفظ روایت کدام حدیث مخالف قول امام نمی رسد چه تحقیق معانی حدیث و تدقیق و تطبیق احکام آن
و تمییز ناسخ از منسوخ و قوی از ضعیف و دیگر ضروریات مجتهد بکار آن حکم فرموده است از مقلدین بیحث
بخوبی زیاده تر بود و بر مقلد آنچه واجب بود بموجب فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ادا نمود
و این امر اگرچه اسماعیلیه و هابیه برای تکفیر امت محمدیه بکفر و شرک قرار میدهند اما مستندین صاحب رساله
تصریح آن نموده اند از انجمله شیخ مجدد که برادر صاحب رساله حسب شیخ خود تنها قول همین یک شیخ را بر تحقیقات
جماعه کثیر از ائمه دین که تا هزار سال گذشته رائج بوده اند در مکاتیب خود ترجیح داده نقل عبارات فتاوی بزازیه
و غیره میفرماید با مقلدان را نمی رسد که مقتضای احادیث عمل نموده جرئت در اشاره نمایم و تنها

مجتهدین علماء مجتهدین مرتکب امر محرم و مکروه و منهی گردیم الی آخره و کفی به حجة علی صاحب الرساله پس
این امر لازم نیست که نزد این علما فهم حکم امری که مخالف مجتهد نیست از ظاهر احادیث شریفه و عمل بدان و احتجاج
بآن احادیث حرام باشد و اگر کسی علی الاطلاق حکم بحرمت احتجاج با حادیث و عمل بدان عموما برای علمای مقلدین
تحریر نموده باشد تا از آن قول بر جمیع علمای مجوزین قیام و مستدلین با حادیث شریفه الزام صاحب رساله تمام نیست
اما مثالیکه ذکر کرده پیش ما آنهم همان نافهمی ست قیاس امری که از مجتهد منع آن ثابت نیست بر امری که خود
از مجتهدین عظام تحقیق نسخ آن و اثبات عدم آن با حادیث کثیره و جواب از احادیث مستدله دیگران
مروی باشد نمودن بنا بر آن علمای مقلدین را در فهم امریکه اباحت و ممانعتش از مجتهد مروی نیست الخ و احادیث
احادیث که ائمه دین بدان احادیث استدلالات نموده باشند الزام دادن ناشی ست از ندیدن کلام
امراء [illegible] حدیث مخالف ایشان است الخ اقول این چنین خطای [illegible] گرداند
کار [illegible] منکرین [illegible] قول مشهور جمهور را ترک نموده
[illegible] مسلمین اختیار اقوال شاذه و دلیل محض میکنند داغ مخالفت جماعت و خروج از سواد اعظم
نمی بردارند حکم بودن این احادیث شریفه مخالف ائمه اربعه محل کلام است و از آنچه صاحب رساله
تطویل نموده این مقصد ثابت نگردیده اولا که صاحب رساله در امثله تخلیط و افراط و تفریط نموده در بعض
امور اختلافیه که یکی از ائمه الزام مخالفت جمهور داده صاحب رساله چه قسم جمیع علما را حسب قول خویش
در انگشت آورده و ثانیا از کجا ثابت ست که ائمه مجتهدین بعد در انگشت آوردن مخالفان و علم بمخالفت
اکثر و جمهور و اطلاع بر آن اختیار آن اقوال نموده اند و ثالثا در بعض مسائل اگر این امر هم فرض و تسلیم
کرده شود تاهم مستدلین باین احادیث که در مسائل غیر منصوصه استدلال بآن نموده اند مضرتی
نمی رسانند مثلا ایجاب [illegible] که اگر مجتهدین مشهورین قائل آن نباشند اما چونکه حضرت امام اعظم از صریح
تا [illegible] بتاکید قولی آنحضرت صلی الله علیه وسلم حسب اجتهاد خویش وجوب فهمیده اند البته هرگز
نمی توان گفت که مذهب امام اعظم مخالف این احادیث شریفه است مجتهد را بعد قائم گردیدن دلائل
[illegible] حسب اجتهاد خود حکم و عمل می باید موافقت دیگران بسوی در هیچ صورت خاصه بجا و واجب
[illegible] در جواب گفت قلت الموافقة لیست شرطا فی المسألة الاجتهادیة الی آخره و قوله
[illegible] قرار [illegible] است [illegible] باتفاق اکثر [illegible] خلاف [illegible] مانع سست الخ اقول

البتہ اجماعیکہ مصطلح اہل اصول ست صرف باتفاق اکثر بر قول مشہور منعقد نمی شود اما بموجب احادیث
شریفہ قول و حکم باتباع سواد اعظم و جمہور ائمہ دین چہ منافات از وجوہ حقیقت دارد اینک محققین
حنفیہ حکم باتباع جمہور ائمہ و اکثر علما فرمودہ اند چنانچہ از مستندین صاحب رسالہ سابقا منقول گردید
قولہ باقی ماند تحقیق دلائل نفس مولود الخ **اقول** بر اقوال ائمہ دین و علما محققین شبہات فاسدہ
و اوہام کاسدہ از نافہمی پیش نہادن و آنرا بطور تحریر تحقیق خود قرار دادن اگرچہ پیش عوام کالانعام
موجب افتخار ست اما فی الحقیقت موجب رسوائی پیش اہل عقل و اعتبار ست و یکی از مکاید کہ درینجا بکار
بردہ آنکہ تحقیقات ائمہ اعلام را کہ در کتب دینیہ معتمدہ مشہورہ موجود اند اول و آخر آن برای تغلیط [illegible]
ساختہ و بجہت پردہ داری نام آن کرام بر زبان نیاوردہ صرف بکذب منقول بودہ ولہٰذا در رسالہ تحقیق حقانی
معقول منقول کشاف دقائق فروع و اصول زبدۃ علماء الزمان قدوۃ اصفیاء دوران سیف الجبار
المسلول حضرت مولانا فضل الرسول الحنفی القادری البدایونی دامت برکاتہم پرداختہ تا درینجا
تحقیقات ائمہ اسلام بتصریح اسمای کرام موجب خجلت احدی نگردد و پیش عوام کالانعام باعث افتخار نشود
ہرچند دفع جملہ اوہام و رفع کل شبہات ناتمام از رد رسالہ کلان برادر خورد این بزرگ واضح ست و عیان
اما درینجا ہم چیدہ چیدہ چیزے بقلم رسیدہ و باقی دران باید دید **قولہ** این مصادرہ علی المطلوب ست الی قولہ
بدعت رافع سنت ست الخ **اقول** بر اہل علم مخفی نخواہد بود کہ فقرہ لو لم یکن فی ذلک الا ارغام الشیطان
الخ در سبیل الہدی و الرشاد و غیرہ کتب مشہورہ دینیہ موجود ست پس قطع نظر ازینکہ مسئلہ محققہ ائمہ اسلام
نزد صاحب رسالہ محل کلام و خدشات ست اما ہیچ طعن و ملام با وجود عدم لیاقت فہم مرام خلاف حیا و اطلاق
بدعت بوجہیکہ رافع سنت ست برین عمل کہ ائمہ دین مستحسن آن فرمودہ اند محض بیجاست و ایراد احادیث
بی فہم معنی کمال نازیبا از آنجا کہ این ادعای ما سبق باطل گردیدہ اینجا بر یک سند از کبراء طائفہ اکتفا ورزیدہ
قطب اسماعیلیہ در مظاہر حق در شرح حدیث ما احدث قوم بدعۃ الا رفع مثلہا من السنۃ نوشتہ
نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت یعنی جو کہ مزاحم سنت کے ہو الی آخرہ و در شرح حدیث ما ابتدع قوم نوشتہ
نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت بیچ دین اپنے کی یعنی بدعت کہ مزاحم سنت کے ہو الخ و در شرح حدیث من
احدث فی امرنا ما لیس منہ نوشتہ اور لفظ ما لیس منہ اشارہ ہے اسکی طرف کہ نکالنا اوس چیز کا کہ
مخالف کتاب و سنت کے ہو برا نہیں ہے الی آخرہ **قولہ** این عجب قیاسی ست الی سرور این چہ مشابہت بود

روز ولادت آنجناب را حاصل نشده الخ **اقول** این قول را صاحب سیرت شامی از امام عبد الرحمن کتانی سند آورده است و مقصود بیان شرف و عظمت یوم ولادت و کرامت آن یوم با سعادت است و امام مذکور درین ضمن تقلیل عذاب جهنم بر کسیکه فرح بولادت شریف نموده بود مذکور فرموده و بدین تقریب لفظ مشابهت یوم جمعه مذکور گردید پس صاحب رساله که کلام امام ممدوح هرچه در دلش آمد بفهم بقلم رسانید اولا کلام او بر امام وارد نیست و ثانیا مشتمل است بر لغویات بسیار از انجمله آنکه گفته مشابهت بروز جمعه روز ولادت را حاصل نشده الخ حالانکه همچنانکه در هر روز جمعه تسعیر جهنم نمیشود همچنان در هر یوم الاثنین که یوم ولادت است تقلیل تخفیف عذاب بر کسیکه فرح ولادت نموده بود وارد است و از انجمله آنکه گفته این مردم هر روز ولادت آنجناب را همان روز خاص گمان می برند الخ این افترا است بر امام مذکور و دیگر اهل دین که آنحضرات هرگز نظیر یوم ولادت را همان روز خاص ولادت بعینه گمان نمی برند البته بسبب ظهور آن نعمت در یوم واحد قائل شرف و معتقد بقاء برکت در هر یوم مثل آن بوده اند و این مضمون از حدیث فضیلت یوم الاثنین ثابت فرموده اند و استحباب اعاده شکر نعمت در مثل آن یوم ازان استخراج نموده اند اعتراض برآن آئمه است گویا که در حقیقت از نافهمی اعتراض بر احادیث حضرت خاتم رسالت صلی الله علیه وسلم است کما سبق تقریره فافهم ولا تعجل اما آنچه بعض سفها مضمون احادیث شریفه را که اهل دین تصریح آن فرموده اند مخالف عقل و از شوائب وهم قرار داده اند دلالت بر بی عقلی ایشان دارد ورنه بسبب ظهور کدام نعمتی در روزی متبرک دانستن نظائر آنروز هرگز مخالف عقل صحیح نیست البته نظائر آنروز را آن روز خاص بعینه دانستن مثلا در روزیکه شخصی پیدا شده باشد در ان روز معین هر سال ولادت آن گمان بردن که بعض علما همین معنی را عید گرفتن اصطلاح نموده اند پس البته از همیات است کجا واحد دانستن نظائر متعدده و کجا مجرد بقاء برکت و شرف در زمان لاحق بسبب ظهور نعمت در زمان سابق گو باین معنی هم بعض از علماء دیگر اطلاق عید فرموده باشند که این بحث لفظی است ولا مشاحة فی الاصطلاح امام قسطلانی در مواهب لدنیه فرموده فان قیل هل فی العقل وجه یدل علی ان یوم الجمعة افضل من السبت والاحد وذلک لان اهل الملل اتفقوا علی انه تعالی خلق العالم فی ستة ایام و بدء الخلق والتکوین یوم الاحد وکان الفراغ یوم السبت فقال الیهود نحن نوافق ربنا فی ترک الاعمال فعینوا السبت لهذا وقالت النصاری مبدأ الخلق والتکوین یوم الاحد فنجعل هذا عیدا لنا فهذان الیومان معقولان

فما الوجه فی جعل یوم الجمعة عیدا فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال والتمام وحصول الکمال
والتمام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة یوم العید اولی من هذا الوجه الخ
از انجمله اینکه بعد ازانکه بر ائمه دین بجهت متبرک پنداشتن نظائر ایام مخصوصه واثبات شرف وکرامت
واستحباب اعاده وشکر نعمت طعنی قبیح متضمن پیروی هنود وخارستیان ونصاری نموده بودند میگوییم که
مشابهت اینها باتفاق ممنوع است چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه عاشورا بسبب مخالفت
ایشان مشروع کرده الی آخره ازین مقام خوب ظاهر گردیده که تا حال معنی مخالفت ومشابهت هم
نفهمیده حالا بفهمد که چون در خصوص صوم عاشورا مشابهتی پیدا می شده برای رفع آن التشبیه
خصوص انفراد صوم همان یوم وشرعیت صوم آن یوم مع ضم التاسع مقرر گردیده وازین قدر
تغییر مشابهت بزوال رسیده پس متبرک دانستن ایام ولادت جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم
وقول بشرف وکرامت آن واستحباب اعاده شکر آن نعمت را مشابه اعیاد هنود ونصاری ومجوس
قرار دادن وتهمت التزام تشبه ممنوع بر ائمه دین نهادن حماقت وسفاهت است الا که میگوییم که بموجب
حدیث شریف که برای اظهار مخالفت یهود ورفع مشابهت ایشان افراد صوم عاشورا منسوخ
شده وشرعیت صوم همان عاشورا مع ضم التاسع مقرر گردیده وازهمین قدر تغییر توهم مشابهت بزوال
[رسید] پس اگر فرضا کسی به نیت برکت نه بقصد ادای رسم نصرانیت در روز ولادت حضرت عیسی علیه السلام
بهم اظهار شرف آن یوم ونعمت خاصه کند اما بر خلاف نصاری در روزی دیگر قبل ازان ختم کند پس اگرچه
آنجا که اصل شرعیت استحباب اعاده شکر نعمت ولادت جناب سرور ما علیه الصلوة والسلام
در شرع شریف موجود است که بدین جهت ائمه دین قائل استحسان این بوده اند وهمچنین اصلی برای
شرعیت استحباب اعاده شکر ولادت حضرت عیسی علیه السلام در شرع شریف مفقود است ونیز ائمه دین
تصریح استحسان آن نفرموده اند وهذا هو الفرق القاطع اما مع هذا درین صورت هم بران کس الزام
تشبه نتوان داد ولب باین کلمات نباید کشاد ورنه باوجود اینقدر تغیر که در صوم عاشورا بظهور
آمده است قرار دادن آنچه قرار دادن مقصود بود بر خواهد بود قوله ذکری فرنگی کردن وایشان را
خداوند [illegible] ولی نعمت وحضور اقدس [illegible] بودن امثال آن نوشتن الخ قوله باز دعوی
محبت خدا ورسول کردن چیزی است که از غیر ایشان نباید الخ اقول ای لاء مصداق اقوال ائمه دین

این خرافات شتون وملام بیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن ست که نزد هیچ ذی عقل مضرتے بمسئلهٔ محققه آنحضرات نمی رساند بلکه طعن کننده را رسوا و این میگرداند و ثانیا کسیکه احوال کبراء اسماعیلیه مثل صاحب تبیین الکلام فی شرح التوراة والانجیل علی ملة الاسلام وصاحب ابداء المسلمین وغیرها دیده و شنیده ست چه گوییم و چه نویسیم که در جواب تشنیعات صاحب رساله چه بر زبان می آید اما احقر این همه امور خارج از بحث را محض فضول می شمارد **قوله** درین دلیل چند سخن ست یکی آنکه دعوی احسان الی الفقراء بودنش مصادره علی المطلوب الی قوله و بدعت سیئه بودنش ثابت میکند بلکه احسان ست الی آخره **اقول** این دلیل در کتاب سیرت شامیه که نزد کبراء صاحب رساله هم مستند مقبول ست بدین عبارت منقول ست قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمن بن اسماعیل المعروف بابی شامة فی کتابه الباعث علی انکار البدع والحوادث قال الربیع قال الشافعی رح المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما یخالف کتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة هی الضلالة والثانی ما احدث من الخیر لا خلاف لاحد من هذه فهی محدثة غیر مذمومة قال عمر رض نعمت البدعة هذه یعنی انها محدثة واذا کانت فلیس فیها رد لما مضی فالبدعة الحسنة متفق علی ندبها وجواز فعلها والاستحباب بها ورجاء الثواب لمن حسنت نیته فیها وهی کل مبتدع موافق لقواعد الشریعة غیر مخالف لشیء منها ولا یلزم فی فعله محذور شرعی وذلک نحو بناء المدارس والربط والمنائر وغیر ذلک من انواع البر التی لم تعهد فی الصدر الاول فانه موافق لما جاءت الشریعة ومن احسن ما ابتدع فی زماننا من هذا القبیل ما کان یفعل بمدینة اربل کل عام فی الیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی الله علیه وسلم من الصدقات والمعروف واظهار السرور فان ذلک مع ما فیه من الاحسان الی الفقراء یشعر بمحبة النبی صلی الله علیه وسلم وتعظیمه وجلالته فی قلب فاعله وشکر الله علی ما من به من ایجاد رسوله الذی ارسله رحمة للعالمین صلی الله علیه وسلم الی آخره پس بیکه ادنی فهم میدارد میداند که برین بیان این امام که نزد صاحب سیرت شامی معتمد از علمای دین پسندیده و مرغوب ست ایراد مصادره علی المطلوب فاسد و مصیبت ست چه امام مذکور بدعت حسنه بودنش و بدعت سیئه نبودنش مصرح بنقل معنی بدعت حسنه باتفاق بیرون بیب نوانند جز آن نبوده ست ابداع این عمل بمعنی بدعت حسنه و عدم

صدق معنی بدعت سیئه بران ظاهر و عیان نشود ثانیاً قطع نظر ازان اگر امام مذکور برای
اثبات حسن این عمل تصریح میفرمود که درین احسان الی الفقرا است و هرچه دران احسان الی الفقرا است
مستحسن است و یا برای اثبات بدعت سیئه بودنش میگفت که درین احسان است و انچه دران احسان است بدعت سیئه می باشد
پس هر دو ضرب از ضروب شکل اول است که بدیهی الانتاج است مثلاً آنکه برای بیان ثبوت حیوانیت
زید گفته شود زید انسان و کل انسان حیوان و برای اثبات فرس بودن زید گفته آید زید انسان و کل شیء
من الانسان بفرس پس درینجا توان گفت که اثبات انسانیت زید موقوف ست بر ثبوت حیوانیت یا انسانیت
زید موقوف ست بر فرس بودن آن پس اثبات فرس بودنش بانسان بودن مصادره علی المطلوب ست
منشاء این اعتراض جهل ست آری گنجایش کلام در کلیت کبری ست و آن اعتراض دوم ست اما انچه
برای لازم گردانیدن مصادره علی المطلوب گفته که اطعام بدعت سیئه کسی را خورانیدن بر وجه احسان است
پس این قول لغو و مردود ست بانکه خود بعد چند سطر در اعتراض دوم میگوید و مؤید خود میدهد مثلاً اطعام طعام
کردن والعیاذ بالله سب عمر کردن الی قوله بلاشک احسان ست بر فقرا انتهی سبحان الله این کس باین
یاوه گوئیها خود را مرد میدان میداند و باین حوصله حرف رد و ابطال دلائل آئمه دین بر زبان می آرد
قوله دیگر آنکه دعوی بلا دلیل ست الخ **اقول** این قول هم بجهت نافهمی کلام امام سرزده که
لفظ من هذا القبیل در کلام امام می بیند و مشار الیه آن نمی فهمید اما دفع شبهه لزوم مشابهت اطلاق
لفظ بدعت و عدم نقل خصوص این هیئت جمیع انواع عبادت پس تفصیل تمام از ما سبق ظاهر است
قوله گاهی مجالس معمول آنجناب نکرده اند الی قوله بالضرور از سلف تا خلف متوارث می آمد **اقول**
ظاهراً معنی ضرورت نمی داند یا برای تغلیط جهال این لفظ بر زبان می آرد اولاً که احاطه تامه بجمیع
احوال و جمیع افعال هر فرد از صحابه و تابعین و تبع تابعین هرگز ثابت نمی تواند شد و ثانیاً انعقاد
شرف مجلس میلاد در فضائل تامه مجالس اذکار که از احادیث صحیحه ثابت ست و نیز استحباب صوم هر دو شنبه
برای شکر ولادت باسعادت از نقل خصوص این عمل که بهیئت مخصوصه اش از قرون [illegible]
مؤکد نیست معنی نمی تواند گردید پس تجویز احتمال عدم فعل این عمل باین هیئت خاصه [illegible]
شده لش از افراد صحابه و تابعین و تبع تابعین در بعض اوقات ضروری نبودن [illegible]
جای ضرورت متوارث بودن نقل آن از سلف تا خلف بخلاف عقل سلیم است ثانیاً [illegible]

و تابعین در اکثر اوقات و اغلب احوال در تمام سال مشغول باشند کار آنحضرت هم در خلوت و هم در مجالس و اند
پس در عمل مولد هیچگونه اشعار بکامل عیاره بودن آنحضرت در محبت می توانند بود آری اگر صاحب رساله
از جائی ثابت میکرد که آنحضرات با وجود یکه در دیگر اوقات و شهور بذکر آنحضرت اهتمام می نمودند معهذا
در ماه ولادت ترک میفرمودند پس البته ذکر این اشعار گو تا هم محل کلام می بود می توان نمود در ینصورت
این همه ساوس مطرود و مردود اند اما دیگر عوارض قیود و متعارفه حادثه پس هرگز هیچگونه باوجود تیقن
عدم فعل آنحضرت هم دلالت و اشعار بدین امر نمی توان ساخت **قوله** لا نسلم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
روزه عاشورا بجهت آن گرفت که یهود گفته بودند و حاشا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون یهود
سرو پا بجود این چنین وهم فاسد که کودکان بازی گوش را هم خنده آید به پسندد گو ساده مردمی
از بلهای جنت وا هم کند کلمه انا الحق بموسی منکران هرگز دلالت ندارد والی آخره **اقول** دلیل
صوم عاشورا در کتاب تیسیر شاه از حافظ عسقلانی صاحب فتح الباری منقول ست و اختصار
این فهم مجهول بران بحث نامعقول است اول باید فهمید که سوای حافظ عسقلانی دیگر ائمه دین هم تصریح
فرموده اند که بعد از انکه یهود تعظیم نمودن صوم عاشورا بجهت نجات حضرت موسی و صیام آنحضرت
دران روز نیست اداء شکر آن نعمت که بموسی علیه السلام جناب حق تعالی در مثل آن روز در زمانه
سابق عطا فرموده بود ذکر کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت موافقت حضرت موسی
علیه السلام برای ادای شکر آن نعمت احقیت خود بحضرت موسی علیه السلام از یهود ارشاد فرمودند
و مقصود ازان موافقت حضرت موسی علیه السلام و اعادهٔ شکر آن نعمت سابقه بود از منه لاحقه
پس تحقیقات ائمه دین کم صریح از مضامین احادیث صحیحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
ثابت ست مبنی این سخریه و استهزا ساختن و آن ائمه دین را ابله احمق قرار دادن کمال حماقت ست
اما بجهه برای ابطال اینکه این روزه برای شکر آن نعمت باشد گفته این چنین وهم فاسد کودکان بازی
گوش را هم به خنده آید حقیقت اینست که بجز ملا صدوق چه کیست که باین چنین طعن و تشنیع سخیف
در شان ائمه شرع شریف زبان خود بیالاید علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
وقال الامام الطحاوی بعد ان روی هذا الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم انما صامه شکرا لله عز وجل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی

علی الاختیار دون الفرض قلت وفیه بحث لان لقائل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار دون الفرض لانه علیه السلام امر بصومه والامر المجرد عن القرائن یدل علی الوجوب وکونه صامه شکرا لله عز وجل لا ینافی کونه للوجوب کما فی بحر الرائق فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ امام قسطلانی در مواهب بذیل حدیث حضرت ابن عباس رض آورده ویدل علی ان الباعث علی صیامه موافقتهم علی السبب وهو شکر الله تعالی علی نجاة موسی علیه السلام الخ طرفه آنکه خود در دلیل دویم اقرار نموده است به بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورا را بموافقت یهود پس از نفس کلامش این قول او باطل است و مردود **قوله** آنرا دو وجه دیگر است که در دو حدیث صحیح وارد شده الی آخره **اقول** بودن دو وجه دیگر برای امری که از دو حدیث دیگر ظاهر باشد مستلزم آن نیست که وجهی ثالث برای آن امر که از حدیث صحیح دیگر با قرار آنکه دین ثابت و صریح باشد باطل و فاسد قرار داده آید غایة الامر آنکه در وجوه ثلثه توفیق و تطبیق نموده شود بعین در یک حدیث که روزه داشتن یهود برای شکر نجات موسی علیه السلام و موافقت نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین قدر و بیان نمودن احقیت خود با دای شکر نجات بجهت متابعت و موافقت حضرت موسی علیه السلام که در مثل آن شرکت نموده وجود دارد گردیده و در حدیث دیگر قرار دادن یهود عاشورا را روز عید و لهو و لعب نمودن ایشان در آن روز برای قصد مخالفت ایشان مشروع گردیدن صوم که مذکور است آن یهود غیر این یهود باشند و در تعیین صوم موافقت یک قوم و مخالفت یک قوم مقصود است پس استدلال صاحب رساله بفقدان یک حدیث برای ابطال مضمون صریح دیگر حدیث صحیح باطل و مردود است در مجمع البحار آورده فان قیل اتخاذهم عیدا ینافی صومهم وایضا فصوموا مشعر بان الصوم کان لمخالفتهم قلت لعل عیدهم کان جائز الصوم وهؤلاء الیهود غیر یهود المدینة فوافق المدنیین وخالف غیرهم الخ علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده قیل ما وجه التوفیق بین **قوله** عیدا وبین ما تقدم ان الیهود تصوم عاشورا ویوم العید یوم الافطار واجیب بانه لا یلزم من کونه عیدا الا افطار لاحتمال ان صوم العید جائزا عندهم او هؤلاء الیهود غیر یهود المدینة فوافق المدنیین حیث ظهر انه الحق وخالف غیرهم لخلافه الخ معلوم نیست که هرگاه نزد صاحب رساله صرف همین دو وجه در صوم عاشورا معتبر اند پس چرا سابق بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورا را بموافقت یهود

باستثنا و صاحب تحفه ذکر نمود و هرگاه که نوشته خود کش یاد نمی ماند نوشته برادر خورد کجا یاد خواهد بود

قوله ثانیا صوم عاشورا منسوخ ست بالاتفاق الخ **اقول** دعوی اتفاق بر منسوخیت صوم عاشورا که مستفاد ازین کلام درین مقام نسخ نفس این صوم ست که شامل ست منسوخیت فضیلت و استحباب و مطلوبیت و مسنونیت را و متضمن ست اظهار ممنوعیت را باطل محض ست علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده اتفق العلماء علی ان صوم یوم عاشوراء الیوم سنة ولیس بواجب و اختلفوا فی حکمه اول الاسلام فقال ابو حنیفة رح کان واجبا واختلف قول الشافعی علی وجهین من اشهرهما انه لم یزل سنة من حین شرع ولم یکن واجبا قط فی هذه الامة ولکنه کان تاکد الاستحباب فلما نزل صوم رمضان صار مستحبا دون ذلک الاستحباب و الثانی کان واجبا قال عیاض کان بعض السلف یقول کان فرضا و هو باق علی فرضیته لم تنسخ قال وانقرض القائلون بهذا وحصل الاجماع علی انه لیس بفرض انما هو مستحب الی آخره بر حاشیه صحیح بخاری مطبوعه دهلی در کتاب الصوم بر صفحه ۲۶۸ آورده قال الکرمانی اتفقوا علی ان صوم عاشورا فی زماننا سنة الی آخره امام نووی در شرح مسلم آورده والعلماء مجمعون علی استحبابه وتعیینه للاحاد واما قول ابن مسعود کنا نصومه ثم ترک فمعناه انه لم یبق کما کان من الوجوب و تاکد الندب الی آخره و اگر مراد صرف نسخ وصف فرضیت ست منسوخیت صوم عاشورا پس هیچ ضرر نمی رساند بلکه اگر بالفرض نسخ مسنونیت صوم عاشورا هم بالاتفاق علی الاطلاق بجهت صوم رمضان شریف تسلیم کرده آید تاهم هیچ خلل در استدلال امام مذکور نمی اندازد و شبهات واهیه منکرین را مردود می سازد از شارع که استحباب اداء شکر نعمت سابقه در ازمنه لاحقه فی وقت من الاوقات ثابت گردید گو در دیگر اوقات در فرد خاص آن بدامی جهت تبدیل آن حکم بظهور رسید پس آن امر که در وقتی از شارع استحباب آن شده از قبیل تمنیات فاسده که کودکان را هم حسب بیان فرازی صاحب رساله بران خنده می آید در ینمقام چشم عبرت باید نگریست و بر گواهی فرقه اسماعیلیه باید گریست که چگونه با وجود ادعای علم و تقوی سرمایه دین لب طعن و تبرا می کشایند و با وجود ادعای اتباع سنت بر مضامین صریحه احادیث صحیحه اعتراضات فاسده وارد نموده آبروی ایمان خود می ربایند **قوله** صوم عاشورا منسوخ ست بالاتفاق رواه الترمذی بسند صحیح عن عائشة رض الخ **اقول** این چه سخن سازی و افترا پردازی ست

دعوی اتفاق منسوخیت صوم نمودن و بر ترمذی حواله آن کردن کید عظیم ست در صحیح ترمذی اول باب حث
و تاکید بر صوم عاشورا مقرر نموده بعد ازان باب رخصت در ترک آن صوم این حدیث روایت نموده
عن عائشة رضی الله تعالیٰ عنها قالت كان عاشورا يوم تصومه قريش في الجاهلية وكان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه فلما قدم المدينة صامه وامر الناس بصيامه فلما
افترض رمضان كان رمضان هو الفريضة وترك عاشورا فمن شاء صامه ومن شاء تركه و بعد ازان نوشته
قال ابو عيسى والعمل على هذا عند اهل العلم على حديث عائشة رض وهو حديث صحيح لا يرون صيام
عاشورا واجبا الا من رغب في صيامه لما ذكر فيه من الفضل الى آخره پس امام ترمذی منسوخ بودن صوم
عاشورا بالاتفاق کی روایت فرموده ست صرف منسوخیت فرضیت و وجوب است آن حدیث و آنهم فی که
اتفاق فرموده ست و فضیلت خود از بیان ترمذی عیان ست پس تهمت روایت منسوخیت صوم عاشورا
بالاتفاق بر امام ترمذی نهادن لب بکذب شنیع کشادن ست و تخییر که درین حدیث ست بنا بر رفع
وجوب ست در فتح القدیر بذیل حدیث حضرت صدیقه رضی الله تعالیٰ عنها آورده فقولها فلما فرض
رمضان قال من شاء الى آخره دليل على انه مستعمل ههنا في الصيغة الموجبة للقطع بان التخيير
ليس باعتبار الندب لانه مندوب الى الآن بل مسنون فكان باعتبار الوجوب الى آخره و اگر بر خلاف
مقتدا و گوید که مراد منسوخیت صوم بوده است صرف منسوخیت وصف فرضیت و وجوب ست پس امام
عسقلانی کی دعوی فرموده بود که وجوب و فرضیت آن باقی ست تا که در رد آن این تطویل می نماید قوله
وصرح به محمد في الموطاء الخ اقول برای اثبات دعوی منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق حواله
تصریح امام محمد در موطا نمودن هم کذب صریح ست در موطا صرف منسوخیت فرضیت آن از شهر رمضان
و بقاء تطوعیت و استحباب آن مذکور ست که این امر هیچگونه حضرت حافظ عسقلانی نمی رسانند اما وجه
صاحب رساله را مردود میگرداند ملا علی قاری در شرح موطا فرموده قال محمد رح صيام عاشورا
كان واجبا قبل ان يفترض رمضان ثم نسخه شهر رمضان اي افتراضه فهو اي صيام عاشورا
تطوع اي مستحب من شاء صيامه ومن شاء لم يصمه وهو قول ابي حنيفة والعامة الى آخره
قوله بلکه حدیث اذا كان في العام المقبل ان شاء الله تعالى صمنا اليوم التاسع ظاهرا دلالت
بر منسوخیت او وارد الى آخره اقول دلالت این حدیث بر مخالفت صوم عاشورا مشروع ست البته

محققین امیہ دین ازین حدیث بشہادت دیگر احادیث استحباب و مسنونیت صوم عاشورا بضم تاسع ثابت فرمودہ اند امام نووی در شرح صحیح مسلم آوردہ قال الشافعی واصحابہ واحمد واسحاق وآخرون یستحب صوم التاسع والعاشر جمیعا لان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صام العاشر ونوی صیام التاسع الی آخرہ در فتح القدیر گفتہ والمسنون عاشوراء مع التاسع الخ در مظاہر حق در ترجمہ لئن عشت الی قابل لاصومن التاسع نوشتہ اگر زندہ رہا مین سال آیندہ تک تو روزہ رکھونگا نوین کو بھی الخ و قطع نظر ازینہمہ خود برادر خوردش قائل استحباب صوم عاشورا بضم تاسع ست و معنی این حدیث ہمین قرار دادہ پس ہرگاہ کہ صاحب رسالہ باوجودیکہ حوالہ رسالہ برادر خورد می نماید اما از مطالب تحریرش خبری نمیدارد با قوال ائمہ دین چہ خبر خواہد داشت و اگر گویند مرادش ممنوعیت افراد عاشر محرم ست پس جواب این ہم کلام ست عامہ فقہا فرمودہ اند کہ ثابت از احادیث اولویت و افضلیت و مسنونیت ضم تاسع مع العاشر ست اما ممنوعیت صرف عاشر صراحۃ ثابت نیست بدینجہت قائل عدم کراہت آن شدہ اند گو دیگر بعض محققین بکراہت تنزیہی ہم رفتہ اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آوردہ وفی البدائع کرہ بعضہم افرادہ بالصوم ولم یکرھہ عامتہم لانہ من الایام الفاضلۃ الخ صاحب تحفہ در رسالہ فیض الصیام فرمودہ روزہ دہم محرم کہ روز عاشورہ ہست لیسا مسنون و موجب کفارہ یکسالہ ست الخ **قولہ** در دیباچ شرح مسلم گوید قال القرطبی ظاہرہ انہ کان علیہ السلام ان یصوم التاسع بدل العاشر وھذا ھو الذی فہم ابن عباس الی آخرہ **اقول** آثار از حضرت ابن عباس رض مضطرب اند از بعض آثار بتصریح استحباب و مسنونیت صوم عاشر بضم تاسع ثابت ست و از بعض آثار اطلاق عاشورا بر صرف یوم تاسع ظاہر میگردد اما اکثر علماء دین این امر را بسبب مخالفت جمہور صحابہ و تابعین قابل عمل و اتباع ندانستہ اند شاہ ولی اللہ دہلوی در مصفا شرح موطا بذیل امر شدن حضرت عمر رض بصوم عاشورا نوشتہ مترجم گوید مستحب ست نزد اکثر علماء روزہ داشتن نہم و دہم الخ و محققین از آثار قسم اخیر ہم ہمان بیان استحباب صوم عاشر بضم تاسع مراد داشتہ اند علامہ عینی در شرح صحیح بخاری شریف فرمودہ فان قلت ھذا الحدیث الصحیح ظاہرہ ان عاشوراء ھو التاسع قلت اراد ابن عباس من قولہ فاذا اصبحت من تاسعہ فاصبح صائما ای صم التاسع مع العاشر وارادہ بقولہ نعم ما روی من عزمہ علیہ السلام علی صوم التاسع من قولہ لاصومن التاسع

قال القاضي لعل ذلك على طريق الجمع مع العاشر لئلا يتشبه باليهود كما ورد في رواية
اخرى فصوموا التاسع والعاشر ذكر رزين هذه الرواية عن عطاء عنه وقيل معنى قول
ابن عباس نعم اى نعم كان يصوم التاسع لو عاش الى العام المقبل قال ابو عمر وهذا دليل على
انه عليه السلام كان يصوم العاشر الى ان مات ولم يزل يصومه وذلك محفوظ من
حديث ابن عباس والآثار في هذا الباب عن ابن عباس رضي الله عنه مضطربة الى آخره
در مواهب از ابن منير آورده **قوله** اذا اصبحت من تاسعه فاصبح يشعر بانه اراد العاشر
لانه لا يصبح صائما بعد ان اصبح صائما تاسعه الا اذا نوى الصوم من الليلة المقبلة العاشرة
انتهى وهم در مواهب آمده قال ابن القيم من تأمل مجموع الروايات عن ابن عباس رض تبين له
زوال الاشكال وسعة علم ابن عباس رض فانه لم يجعل يوم عاشورا اليوم التاسع بل
قال للسائل صم اليوم التاسع واكتفى بمعرفة السائل ان يوم عاشورا هو اليوم العاشر
الذي يعده الناس يوم عاشورا فارشد السائل الى صيام التاسع معه واخبر ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصوم كذلك فاما ان يكون فعل ذلك واما ان يكون
حمل فعله على الامر به وعزمه عليه في المستقبل وهو الذي روى امرنا رسول الله صلى الله
عليه وسلم بصيام عاشورا يوم العاشر الى آخره **قوله** نظر بجهت آنكه نزد بعض ثابت ست فضيلت
در وجه فضيلت او موقوف ست بر اثبات آنكه بيان فضيلت او بعد از نسخ ست الخ **اقول** قطع نظر
ازآنكه اطلاق لفظ بعض خالي از تعلي نيست هر چند اقوال علماء دين كه مبطل اين تشنيع اند سابقا
مرقوم اما درینجا دو سند اکابر او جا گفته می آید هم در مظاهر حق گفته اور حکم کیا یعنی صحابه کو اول ساتھ
واجب ہونے اوسکی کے پھر بعد نسخ اوسکی کی ساتھ مستحب ہی کی الخ ازینجا ثابت ست که بعد نسخ فرضیت
صوم عاشورا ہم حکم مستحب بودن آن فرموده اند و در ترجمه مشارق نوشته اول عاشوره کا روزه
فرض تھا جب رمضان کا روزه فرض ہوا تو عاشوره کا نه رہا پر مستحب ہے حدیث میں ہے کہ اوسکے روزے
ایک سال کی گناه معاف ہوتی ہے الخ و چگونه فضیلت بعد نسخ ثابت نیست حالانکه حضرت شارع الزام
واهتمام این تا سال آئنده فرموده درین سال عزم خود دیگر وقت قبل آنکه ازو دین معصوم بود حالانکه
نسخ وقت فرضیت رمضان این شریف بود **قوله** و بعض گمان برند که چون فرضیت او منسوخ شد

فضیلت و استحباب باقی ماند و منسوخ نشد مگر نفس فرضیت و این خلاف قاعدهٔ اصول ست الخ
ملخصًا **اقول** اولاً بسیارے از علماء متبحرین ائمہ دین جامعین معقول و منقول محققین فقہ و اصول
تصریح بہ نسخ فرضیت و بقاء جواز و فضیلت فرمودہ اند پس حاجت اظہار. تبحر خود علی الاطلاق و حجت
مخالفت اصول مخصوص نیست نسخ جواز و فضیلت بنسخ فرضیت گو مختار بعض محققین باشد قاعدہ متفقہ اہل اصول
بلکہ حنفیہ اجماعی ندارند تا کہ این اطلاق صاحب رسالہ درست آید در مسلم ہم کہ کتابی ست معروف
و مشہور مذکور ست مسئلہ اذا نسخ الوجوب بقی الجواز خلافا للغزالی لان الوجوب یتضمن الجواز والناسخ
لا ینافیہ فیبقی علی ما کان الخ علامہ عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل حدیث حضرت ابن عباس رض
فرمودہ و ظاہر حدیث ابن عباس رض یدل علی الوجوب لانہ علیہ السلام صامہ و امر بصیامہ
و لکن نسخ الوجوب و بقی الاستحباب الخ و بذیل حدیث حضرت ابن عمر رض کہ آثار کثیرہ متضمن نسخ
فرضیت صوم عاشورا و ثبوت تطوعیت آن نقل نمودہ بعد از نقل آن آثار فرمودہ ففی ہذہ الآثار
نسخ وجوب صوم عاشورا و ان صومہ قد رد الی التطوع بعد ان کان فرضا و اختلف اہل
الاصول ان ما کان فرضا اذا نسخ ہل یبقی الاباحة ام لا و ہی مسألة مشہورة تبتنی ہم ستأتی
حدیث عائشة رض و معاویة رض یدل علی ما دلت علیہ الاحادیث المذکورة الخ محدث
دہلوی شیخ عبد الحق حنفی در جذب القلوب در آداب زیارت قبر شریف آوردہ و از انجملہ آنست کہ پیش
تقدیم صدقہ کند در صدر اسلام ہر کہ قصد مناجات حضرت سید انام میکرد بروے واجب بود کہ چیزے
صدقہ کند الی قولہ و بعد از انکہ وجوب آن منسوخ شد استحباب کہ صفت لازمہ مطلق صدقہ است
بحال خود باقی ماند در زیارت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حکم ملازمت دارد در حالت حیات وی صلی اللہ
علیہ وسلم الخ امام محمد علیہ الرحمہ در موطا فرمودہ قال محمد اما العقیقة فبلغنا انہا کانت فی
الجاہلیة وقد فعلت ثم نسخ بالاضحی کل ذبح کان قبلہا و نسخ بصوم شہر رمضان کل صوم
کان قبلہ و نسخ غسل الجنابة کل غسل قبلہ و نسخت الزکوٰة کل صدقة قبلہا کذلک
بلغنا انتہی ملا علی قاری در شرح بذیل قد فعلت فی اول الاسلام نوشتہ ای بطریق الوجوب
لا التوافق الخ و بذیل کل صوم کان قبلہ نوشتہ ای کان واجبا کایام البیض و یوم عاشورا الخ
و بعد ختم روایت نوشتہ و فیہ ان الفرضیة اذا نسخت تبقی الفضیلة التی تترتب علیہا

المثوبة كصلوة التهجد وصوم عاشورا وهي لا تنافي الاباحة التي لا ثواب فيها ولا عقاب وفي البدائع ذكر محمد في الجامع الصغير ولا يعق عن الغلام ولا عن الجارية وانه اشارة الى الكراهة لان العقيقة كان فضيلة ومتى نسخ الفضل لا يبقى الا الكراهة بخلاف الصوم والصدقة فانهما كانا من الفرائض فاذا نسخت الفرضية يجوز التنفل بهما قلت وفيه بحث لان الفضيلة اذا نسخت تبقى الاباحة لان النسخ ما توجه الا الى زيادة الفضيلة فبقي اصل الاباحة وهذا على تقدير انه كان فضيلة والا فالظاهر من ذكرها مع الصوم والصدقة انها على قولها في كونها واجبة الى آخره وثانيا قائلين عدم بقاء جواز فضيلت بعد نسخ فرضيت بهم تصريح فرموده اند که این در صورتی است که شارع در حین نسخ فرضیت اکتفا فرماید بر آنکه اشاره بجواز و سنیت نماید یا بعد نص نسخ خود دلالت بر اباحت و جواز وارد نیست و دران هیچگونه کلام و نزاع نیست و صوم عاشورا از همین قبیل است چنانچه ملا جیون قدس سره تحقیق آن صراحة فرموده اند در نور الانوار در شرح مسئله نسخ الوجوب بعد ما یحتمل الاول النسخ ... الی بقاء الاباحة والجواز کنسخ وجوب صوم عاشورا والثاني حرمة بالنهي عنه كالتوجه الى بيت المقدس فانه نهى عنه والثالث نسخ وجوبه من غير بيان اباحة وجواز وحرمة ففي الاول الجواز بالنص الناسخ ثابت البتة وفي الثاني لا جواز اصلا بالاجماع بقي الكلام في الثالث وفيه خلاف فعندنا لا يبقى وعند الشافعية يبقى واختاره المصنف الخ وهمچنان بقای فضیلت صوم عاشورا بعد نسخ فرضیت در دوائر الاصول نور الانوار وغیره تصریح نموده اند باوجودیکه قول عدم بقاء جواز بعد نسخ فرضیت اختیار فرموده اند پس منشاء اعتراض فاسد بجز کلام حافظ عسقلانی و تبعین آن امام ربانی بجز جهالت و بیخبری از مطالب کتب متداوله دیگر چیست **قوله** بر تقدیر تسلیم روزه گرفتن باید الخ **اقول** هرگاه از حدیث شریف اعاده شکر نعمت بعد مرور زمان ثابت گردیده پس بعد تسلیم آن این اعتراض بیجاست که از همین قدر وسوسه منکرین مردود گردید اما استحباب مجالس انکار پس اول چه حاجت بقیاس دارد و ثانیا همان حکم که در مقیس علیه بود یعنی صوم عاشورا از صحت اعاده شکر نعمت در این هم موجود اما دیگر خصوصیات مثل عبادت صوم خصوصیه شکر نعمت نجات جناب موسی علیه السلام پس یافته شدن این خصوصیات چه ضرور است **قوله** جای چون ماه و روز را اعتبار کنند الخ **اقول** کلامی ست مختل این قدر نمیدانند که چنانکه جواز اعاده

شکر نعمت نجات موسی علیه السلام بعد گذشتن زمانهٔ بسیار تاریخ و ماه را اعتبار ست و بواقع شدن
روز معلوم دران تاریخ خصوصیت نداشته و در هر سال آنقدر تعیین را ملحوظ داشته اند این امر علماء
دین که در استحسان ادای شکر نعمت سابقه ولادت باکرامت تاریخ و ماه را اعتبار کرده اند گو روز
معین واقع نشود چه مضرت می رساند و چونکه اعتبار اینقدر تعیین هم محض بلحاظ ادراک برکت وجود
مناسبت ست پس این تعیین منعقد ساختن مجلس را در هر سال چگونه منع میگردانند **قوله** این چه جنون ست
الی قوله این مذهب قابل همین ست که سندش تا ابولهب رسانیده شود بلکه تا ابلیس لعین الخ **اقول**
ای اهل اسلام انصاف فرمائید که اینچنین دیوی ست که در شان آئمه دین و اکابر محدثین اهلسنت مثل
صاحب حصن حصین وغیره هجو کلمات گستاخی بر زبان می آرند و وخامت و وبال تبرا ازان اهل کمال
نمی دانند والا میگوییم که آن محدثین برای بیان شرف یوم ولادت شریف سند تخفیف فرمودن حق تعالی
در عذاب ابی لهب در آن یوم بطفیل و برکت آنحضرت و سرور فرحت نعمت ولادت از قول جناب
کریم عند الله و مکرم فی الناس حضرت سیدنا عباس رض گرفته اند که حضرت وی رض از رب کریم ذو الجلال
تا یکسال کشف حال ابولهب خواستند آخر حق تعالی باجابت دعای آنجناب پرداخته حالش بر آنحضرت
منکشف فرمود حجة الاسلام در احیاء علوم الدین در باب بیان منامات تکشف عن احوال الموتی
والاعمال النافعة فی الآخرة فرموده وروی عن العباس رض قال کنت مواخیا لابی لهب فلما مات
حزنت علیه واهمنی امره فسالت الله حولا ان یرینی ایاه فی المنام فرایته یلتهب نارا
فسالته عن حاله فقال صرت الی النار فی العذاب لا یخفف عنی ولا یروح الا لیلة الاثنین
فی کل الایام واللیالی قلت کیف ذلک قال فی تلک اللیلة ولد محمد صلی الله علیه وسلم فجاءتنی
امیمه فبشرتنی بولادته ففرحت به واعتقت ولیدة لی فرحا به فاثابنی الله بذلک ان
رفع عنی العذاب فی کل لیلة الاثنین الی اخره پس ذکر این تخفیف عذاب و نقل مکاشفه آنجناب رضی الله
که بعضش در صحیح بخاری هم موجود ست موجب تجویز تفوه کلمات سب و شتم در شان اکابر محدثین
و ائمه دین [illegible] ساختن و مذهب آن پیشوایان شرع شریف را بتهمت اتباع ابلیس لعین خوشنود
شیطان رجیم ملعون ساختن رخنه در نقل احادیث انداختن و بتضلیل ناقلان حاملین دین متین
چه انصاف ست و ثانیا می گوییم که اکابر محدثین تخفیف عذاب ابولهب را بطفیل حضرت رسول کریم

بلفظ ... در هر یوم الاثنین که بظهور یوم خاص اصلی ولادت با برکت و مناسبت ... است از حدیث
شریف ثابت گردانیده اند پس گفتن نزد اسماعیلیه قول آنحضرات قابل اعتماد نباشد اما این سفاهت
در حق آن ملحدین چگونه جائز فهمیده اند محدث دهلوی علیه الرحمة مدارج النبوة که مستند ...
رساله ایست فرموده اول کسیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را شیر داد ثویبه بود کنیزک ابولهب و این
ثویبه آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم تولد شد بشارت رسانید به ابولهب ابولهب اورا
بمژدگانی آزاد کرد و امر کرد که اورا شیر دهد حق تعالی باین شادی که ابولهب بولادت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم کرده در عذاب وی تخفیف کرد بروز دوشنبه چنانکه در حدیث آمده است در اینجا
سند است مر اهل موالید را که در شب میلاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سرور کنند و بذل اموال نمایند
الی آخره و دیگر محدثین هم تصحیح آن فرموده اند صاحب سیرت شامی از حافظ دمشقی نقل فرموده
قد صح ان ابا لهب يخفف عنه في كل يوم الاثنين لاعتاقه ثويبة سرورا بميلاد النبي
صلی الله علیه وسلم الی آخره در اینجا باید دانست که بعض این جاهلان در بعض مسائل ... کافران
آن را منکر اند و بر روایت تخفیف فرمودن حق تعالی در عذاب ابولهب ... فتلک ...
کتاب و سنت و اجماع و اتفاق جمیع اهل اسلام الا ... گردانیده گویا ... الزام ... در اینجا ...
... این طائفه ... بر روایت تخفیف فرمودن حق تعالی در عذاب
بعض کفار در بعض اوقات بفضل و کرم خود ... ببرکت محبوبان خویش ... اجماع
است ... بلکه ثابت است از مضامین کتاب و سنت ... الزام است برای
الزام این طائفه عبارت تفسیر عزیزی باید شنید در تفسیر ... ذیل آیه کریمه ولا یحض علی
طعام المسکین الآیه نوشته حضرت امام شافعی ... باین آیت تمسک کرده اند که کافران ...
بر ... مکلف و مخاطب باشند چنانچه ایمان ... مکلف اند ... کافران ...
عذاب ... میگویند که عذاب کافر ... کفر ... ایمان خواهد بود ... ایمان
طعام مسکین ... عذاب ... تخفیف ... اگر نه ... گشت ... لیکن ...
... کافر ... تخفیف ... خواهد شد آنکه ...
... در تفسیر سوره ... در جواب گفته ... کافر ...

از عذاب ابدی نیست اما اشارۂ تخفیف عذاب ہست پس بدین آن فائدہ دارد الی آخرہ علامہ خفاجی
در شرح شفا بعد نقل روایت تخفیف عذاب ابی لہب گفتہ و تخفیف عذابہ بسبب ما ذکر لا ینافی
قولہ تعالی فی اعمال الکفرۃ فجعلناہ ہباء منثورا لانہ بعد الحشر و لانہ لما یخصہم من الثواب
ذکا انہ لم یجدہم اصلا الی آخرہ **قولہ** کردہ این بیچون را مانندی در کردار خود حسبش در حقیقت دعوی
ہمتائی وی جل جلالہ کردن ہست و نامہ سیہ صافی نہادان قدسی سرشت را پاک بردن وی جل جلالہ
ہر چند کہ بخواہد انبیاء و اولیاء را آنکہ بالغرض ہر چہ آید گردن می نہد و خون می ریزد و کفار فجار را بآنہمہ
سیہ کاری پایہ فرازی می دہد الی آخرہ **اقول** اکابر محدثین کہ در فضیلت یوم ولادت باسعادت تخفیف
یافتن ابولہب در عذاب دران یوم بطفیل برکت فرحت ولادت و امید حصول برکت برای حسب
مقصود خود از محبت صرف مال کنند و ایام ولادت شریف را مشرف دانند در کتب خود بیان فرمودہ اند
ازین بیان کجا ثابت شد کہ این حضرات دعوی ہمتائی خدائی جل جلالہ کردہ اند و کی بآن تفوہات
لازم گشت کہ خون انبیاء و اولیاء ریزند این خرافات بہ علوم بقلم آوردن شیعہ نیست از جنون پیر رد
کہ کفار فجار قاتلین انبیای کرام و اولیای اخیار را ہنوز را بجائی تنہا آوردہ دنیای چند روزہ جلوہ ہا
عطا می سازد آخر باین حرکات شنیعہ ابد الآباد در چاہ جہنم می اندازد کجا این امر و کجا تخفیف از کسی
ببرکت امری کہ از ان افعال کفریہ و فسقیہ ناراضی پروردگار ظاہر و آشکار است و ازین پسندیدگی
این احسان کہ آخر بفضل خود تفضلا از برکت آن کافر را ہم حصہ مطلق نداشتہ پیدا و ہویداست پس
صاحب رسالہ معنی لفظ اقتدا با فعال پروردگار تو چہ میداند و نہ مقصود و مراد علمای اعلام و ائمہ
اخیار نظر می اندازد و خواہ مخواہ از معادات محبوبان الہی با آنحضرات می آویزد و آبروی فہم و دین و علم
خود می ریزد **قولہ** روایت اعادہ عقیقہ باطل ست اگرچہ بیہقی روایت کردہ زیرا کہ بیہقی ہر قسم روایات
میکند الخ **اقول** اولا این چہ خبط است کلام بی ربط است دعوی باطل بودن روایت کردہ و در دلیل
روایت کردن بیہقی ہر قسم روایت را آوردہ اینقدر نفہمید کہ از آوردن بیہقی ہر قسم روایت ہا از کجا لازم شد
کہ روایت بیہقی باطل می باشد و ثانیا خود از سفر السعادت آوردہ کہ در اسناد او ضعفی ہست پس بحکم این
ضعف در اسناد حدیثی دعوی باطل بودن آن باطل میگردد و بالفرض اگر در صحیح یا کتابی دیگر این چنین
صراحۃ باطل ہم نوشتہ باشند مستلزم آن نیست کہ نزد مستدل بآن ہم این حدیث موضوع باشد تا کہ

بنا بر موضوع و باطل گفتن دیگران این تجهیل و تضلیل صاحب رساله آن مستدل را بموقع باشد و ایچنان که
اصول حنفیه برآمده مستدل باین حدیث که حافظ سیوطی شافعی ست و ایچنان کلام در یکجا با این عمل
طریقه شرعی ست یا نه الی غیر ذلک من التطویل همه بی موقع ست **قوله** لا نسلم که مقصود جناب از کلام الله
یوم ولدت فیه بیان فضیلت یوم اثنین بود بلکه این ذکر اتفاقی ست به تقریب مذکور الی آخره
اقول برای رد اقوال ائمه دین مستندین خود از طرف خود ارشاد آنحضرت را که بموجب حدیث صحیح و بیان
جواب سوال صوم آن یوم واقع ست ذکر اتفاقی قرار دادن و از حصول شرف آن یوم بوجه ولادت
انکار ساختن قطع نظر از انکه مخالف مستندین او ست صریح منافی جواب ارشاد حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم درینجا سوای کلام ابن الحاج غیره مستند دیگر از کبراء علما که نه باشند در منظار حجیت
بذیل این حدیث شریف گفته احتمال ہی کہ یہ بخیال سبب حضرت کے روزہ رکھنے کا ہیں کوی یا سبب اس کے
روزہ کی مستحب ہونی کا ہیں تقدیر سبب اول یہ سمجھا ہی کہ بڑی نعمت اوسی دن ملی کہ حضرت پیدا ہوئی اور دین
اوتارا اوسکے شکر الله بیچ کہتی ہیں الی آخره **قوله** چنانکه قاضی در شرح مسلم و غیره در خیر یوم طلعت فیه
الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم گفته الخ **اقول** اولا که این قیاس درست نیست که در حدیث مذکور
ذکر خلقت آدم علیه السلام در جواب جهت فضیلت واقع نگردیده و نیز درین حدیث ذکر خروج آدم
علیه السلام از جنت و قیام قیامت هم ست که بقول قاضی ظاهر از وجوه فضائل نیست آری اگر قاضی
در دلیل تصریح میفرمود که ولادت حضرت آدم هم وجه فضیلت یوم نمی تواند شد در آنصورت اگر
حواله قاضی میداد گنجایش داشت افسوس که صاحب رساله دلیل قاضی ندیده و بمعنی تمام کلام
نرسیده و ثانیا دیگر محققین معتمدین در شرح حدیث جمعه هم تصریح فرموده و قول قاضی را بسبب
لزوم مخالفت ظاهر حدیث ترک نموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم بعد قول قاضی فرموده هذا
کلام القاضی و قال ابوبکر بن العربی فی کتابه الاحوذی الجمیع من الفضائل و خروج آدم
علیه السلام من الجنة هو سبب وجود الذریة و وجود هذا النسل من الانبیاء والصلحاء والاولیاء ولم یخرج
من الجنة طردا بل لقضاء اوطار ثم یعود الیها واما قیام الساعة فسبب لتعجیل جزاء الانبیاء
والصدیقین والاولیاء وغیرهم واظهار کرامتهم و نیز شیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعادة بذیل
حدیث شریف ان من افضل ایامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض الحدیث نوشته تعقیب

از شراح گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی ست که واقع میشود دران روز از امور عظام و این هم
نوعی از فضیلت ست والا در اصل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد جوابش آنکه فضیلت قبض
آدم علیه السلام بتقریب او ست بجوار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لهذا
ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام اماتت و احیا را از نعم الهی شمرده الخ و قطع نظر ازین همه
باید دید که در مظاهر حق هم گفته روز جمعه مین جو حضرت آدم علیه السلام پیدا هوی اس سی فضیلت
اوسکی معلوم هوی یه بات تو ظاهر هی اور بهشت سی جو نکلی او سمین فضیلت جمعه کی اسلیی هوی که نکلنا اونکا
سبب پیدایش انبیا و اولیا کا اور باعث هوی حسنات بیشمار کا اون سی هوا اور ایسی هی موت حضرت آدم
علیه السلام کی سبب پهنچنی اونکی کا درگاه رب العزت مین هوی الی آخره **قوله** محتمل ست که مراد ازین باشد
که آن یوم الاثنین که تو آنرا مبارک میدانی روزی ست که مرض و متولد شده ام شهر یوم الاثنین که این
محال ست الخ **اقول** سبکه معنی اثبات و نفی هم میدانند بروی روشن ست که اینجا در این احتمال درین کلام
و تمل سوال و جواب درین مرام محض خیال خام ست و از برکت و شرف یوم الاثنین بجهت بودنش ظرف چه ولادت
انکار نمودن و آنرا محال قرار دادن سودائی ست تا امام ملا علی قاری در مرقاة بذیل حدیث شریف آورده
فیه ان الزمان یتشرف بما یقع فیه وکذا المکان الی آخره و اگر در حدیث دیگر جمعه بکیم هم برای فضیلت
وارد ست کی مستلزم نیست که انچه صاف و صریح انچه درین از مضمون یک حدیث صحیح ثابت فرموده باشند
در حق وی گفته که مهم فاسد ست پس منع برکت آن و دعوی کاسد ست **قوله** و اینکه گفته که آنحضرت بجهت
مهربانی و شفقت که بر حال امت داشت درین ماه چیزی زیاده نکرد مخصوص ایشان ست الخ **اقول** کسانی را
که این طایفه مجدد و مجتهد تمام موافق نحو و ظاهری سازند و بموافقت ایشان می نازند و در شمار محققین معتدین
و اکابر آنها موقع عن شمرند اولی و اهم مخالفت هوای خود با تحقیق ایشان را الابعض جهالت بی معنی قرار
میدهند این چنین اتباع و اهم فهمیدن آمدهی فهم و دین خود ربودن ست حالا بشنوید کلام ابن الحاج است
این طایفه درین باب در قول مذکور گفته از شهادات صحابه کرام هم ثابت ست از انجمله جناب حضرت
سعد بیقه که بی رضی الله تعالی عنها فرموده ان کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیدع العمل و هو یحب
ان یعمل خشیة ان یعمل فیفرض علیهم الی اخره **قوله** این جواب موافق مثل مشهور ست الانسان حریص
علی ما منع ست که تفتیش حضرت بجهت ان ست ندر اظهار حرمت الی آخره **اقول** خلاف ست در کلام

بیان پریشانش ازینجا بخوبی عیان ست اما قطع نظر ازاں تنبیه میکنیم که براہل دین مخفی نخواہد بود که باوجودیکه حضرت
شارع در وجوه فضائل جمعه ہم ولادت شریف حضرت آدم علیه السلام و ہم وفات شریف آنجناب معدود
فرموده اما بخیال وقوع واقعه غم حزن یادراں روز شروع نفرمودند و ہمچناں یوم الاثنین که ہم یوم ولادت مبارک
و ہم یوم وفات شریف ست معهذا از شرع شریف برای استحباب اعاده ادای شکر صوم دران یوم بثبوت
رسیده و حزن وفات شریف باوجودیکه وقوعش در ہمان روز ست از شارع بیان نه بوده و نه بوده مانع اظہار آن شکر و
سرور و اعاده آن نگردید و ہرگاه صاحب رساله خود در نہی و اظہار تسلیم نمود که نفس حزن ممنوع نیست پس
مقصد حافظ سیوطی باحسن وجه بثبوت رسید و شبهه علامه فاکہانی مندفع گردید که لحوق حزن مصیبت
محرومی خود از شرف حضور و زیارت بجہت تشریف فرمائی آنحضرت بریاض جنت باوجود ثبوت حیات
حقیقی و بقاء توجه بحال امت نه مانع از اعتقاد و شرف فضیلت آن ایام باکرامت ست و نه مستلزم تحریم
ادای شکر وجود سراپا رحمت ست که ہمت آنحضرت بمقتضای حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم بردوام
مصروف نسبت شفقت بحال امت ست و نیز حسب تصریح علمای دین تشریف بردن آنحضرت آنجناب را
باعث سرور وصال رب العزت ست پس نماند مگر نفس مصیبت محرومی ما از زیارت و نفس این
حزن والم محرومی چه مخالفت دارد با اعتقاد شرف و برکت آن ایام باسعادت آری اگر اظہار و تشدید
حزن و اعلان مصیبت مشروع می بود و استحباب اعاده ادای شکر در یوم الاثنین که ہم یوم ولادت مبارک که ہم یوم
وفات شریف ست از شرع شریف ثابت نمی بود البته مخالفت بشکر نعمت دران یوم می بود و این ست که بقدر ضرورت
در ابطال اوہام برادر بزرگ درینجا برنگاشتم و اطالت کلام بابطال باقی گفتار پریشانش که حالش از رد
رساله برادر خورد ظاہر ست اعاده قلیل الافاده انگاشتم والسلام علی من اتبع الہدی

فائده

رد رساله برادر خورد که در رد جواب مولوی سعد احمد صاحب بود

واضح باد که بعد تحریر کلمة الحق برادر خورد را که جو صله در رساله مولوی سعد احمد صاحب سر افتاد
و نامش تنقید الجواب نہاد ہرچند که در بعض جا باعاده ہمان بیان پریشان پرداخته و بسیار جاہا
حواله آن ساخته و جواب تفصیلی آن در ماسبق تحریر یافته اما تعرض به یک دو قول به تجدید باز مناسب
معلوم گردید **قوله** این شیخ مجہول الحال ست ہیچکس از مشائخ و صوفیه علمای کرام او را نمی شناسد

وسندش در کتابے خود بیاورده الخ **اقول** این افترای ست بحت اینکه در کتاب سیرت شامی که مستند این طائفه است
صحت حجیت و شهرت شیخ علیه الرحمه مذکور و استناد وی بمسطور بارهی اگر صاحب رساله را از حال آنجناب خبری نیست
قصور علمی وی ست حضرت شیخ را چه قصور مقام تعجب آنکه معلوم را از جهت مخالفت مدعایش مجهول میگوید برای
اثبات دعاوی باطله خود بی تکلف استناد بمجهول بلکه مجهول محض نماید چه کند که تائید باطل بغیر باطل امکان
ندارد و حق هرگز موید باطل شدن نمی تواند **قوله** پس این عمل از اعمال ملوک و سلاطین باشد نه از سیرت
و سنن سلف صالحین الخ قطع نظر از آنکه سلطان عادل اسلام اشاعت و اهتمام این فعل با قتدار صلحاء
مشهور امت خیر الانام علیه السلام نموده و علماء و صلحای عصر حاضر شدند و انکار نکردند و مقتدایان
دین و اهل شرع از لاحقین در کتب دینیه باعث برکت و موجب ثواب و نفس تحقیق فرموده اند چنانچه صاحب سیرت
شامی بسط و تفصیل آن فرموده در دیگر کتب هم مسطور پس اینهمه آئمه کبار و علماء اخیار و صلحاء دیانت دار
و پیشوایان شرع حضرت سید ابرار را در دین و دنیا طلب گفتن و تبرا نمودن سفاهت ست خصوصا که
آنحضرات داخل سلسله دین جامه محدثین لاحقین بلکه شیوخ جماعه مبتدعین هم باشند و ظرفه اینکه خود صاحب
رساله نیز با نحضرات استناد میکند **قوله** اگر بادشاه مذکور باینقدر اموال خطیر تفقد مساکین و ابناء السبیل
و یتامی و دیگر وجوه خیرات و مبرات که شرع بدان ناطق ست میکرد چه مقدار ثواب و اجر نیک برای خود
فراهم می نمود و لکن الشیطان یزین لهم الخ **اقول** هرچند این بیان پریشان از تزئین شیطان ست اما
چون صاحب رساله کج بی حاجت طبیعه ضرورت داعیه سبب ششم سلاطین اسلام که در جهاد اعداء دین
عمر بالسر برده اند شیوه خود گردانیده لاجرم چیزی مختصر از سیرت این طائفه نقل نمودن مناسب مطلع گردید
قاضی القضاة ابن خلکان در تاریخ خود که حالش بطول نوشته ملتقطش آنکه شهد مظفر الدین مع صلاح الدین مواقف
کثیرة و ابان فیها عن نجدة و قوة و ثبت فی مواضع لم یثبت فیها غیره و شهرة ذلك تغنی عن
الاطالة و لو لم یکن الا وقعة حطین لکفته فانه وقف هو وتقی الدین و انکسر العسکر بأسره ثم لما سمعوا بوقوفهما
تراجعوا حتی کانت النصرة للمسلمین واما سیرته فقد کان له فی فعل الخیر غرائب لم یسمع ان احدا فعل فی
ذلك ما فعله لم یکن شیء فی الدنیا احب الیه من الصدقة کان له کل یوم قناطیر مقنطرة من الخبز
یفرقها علی المحاویج فی عدة مواضع من البلد وکان قد بنی اربع خانقاهات للزمنی والعمیان
وقرر لهم ما یحتاجون الیه کل یوم وکان یاتیهم بنفسه فی کل اثنین وخمیس ویسأل عن الحال ویباسطهم

ويجبر قلوبهم ويبني دارا للصغار الايتام ويدخل اليهم كل وقت ويتفقد احوالهم وكان يدخل الى البيمارستان
وكان له دار مضيف يدخل اليها كل قادم على البلد من فقيه او فقير او غيرهما وبنى مدرسة رتب
فيها فقهاء الفريقين من الشافعية والحنفية ويعمل السماع ولم يكن له لذة سوى السماع فانه كان
لا يتعاطى المنكر وكان يسير كل سنة دفعتين جماعة الى بلاد الساحل ومعهم جملة كثيرة من المال
يفتك بها اسارى المسلمين من ايدي الكفار وكان يقيم كل سنة سبيلا للحاج ويسير ايضا صدقة خمسة
آلاف دينار ينفقها بالحرمين وله بمكة حرسها الله تعالى آثار جميلة وبعضها باق الى الآن وهو اول
من اجرى الماء الى جبل عرفات ليلة الوقوف الى آخره ملخصا و در آخر گفته ولو استقصيت في تعداد
محاسنه لطال الكتاب وفي شهرة معروفه غنية عن الاطالة انتهى پس عبارت مبارت را اصلا نخوانده‌اند
ولكن الشيطان زين لهم وبين مقام خوانده‌اند از تعصب غلو باطل است سه چشم بد اندیش که بر کنده باد
عیب نماید هنرش در نظر باقیمانده اینکه بخدمات بخدمت علماء اعلام و صوفیه کرام صرف اموال به جهت
و جنود اسلام را موبد و صلات ساختن داخل تبذیر و اسراف نیست پس این ادعا محض اعتساف است
غایت اینکه امثال صاحب رساله بناء جزم تفسیق قطعی شاه مذکور بر آن نهاده اند آنکه حال
سماع و غناء و نیز مشاهده لهو و لعب جنود بآلات طبول و غیره ملاهی بر تاریخ ابن خلکان
و غیره داده اند جواب این اینکه غناء لشکر و افواج مجاهدین و لهو و لعب اهل لشکر از احادیث هم ثابت
می توان شد و این در حقیقت لهو و لعب نیست اظهار قوت و شوکت جمعیت لشکر اسلام است و حال غناء
اینکه ملا علی قاری در مرقاة نوشته قال النووي اجازت الصحابة غناء العرب الذي فيه الانشاد
والترنم والحداء و فعلوه بحضرته صلى الله عليه وسلم ومثله ليس بحرام حتى عند القائلين
بحرمة الغناء الخ و حال رقص هم در احیاء العلوم و غیره باید دید و قطع نظر از ینهمه مقلد مذهبی اصل
امر که در مذهب او ثبوت آن ثابت باشد جائز نیست نه آنکه در مسائل فرعیه علی الاطلاق جزم به تفسیق
و تضلیل دیگران نموده آید قوله الحق با در منع این عمل باید گو هیچ اختلاف نیست الخ اقول قطع نظر
از آنکه جماعت محققین از ائمه الحق استحسان این عمل فرموده اند حال این ادعا اینکه قول صاحب
مائة المسائل هم خود این قول را مردود میگردانند مگر آنکه صاحب رساله از فرط تعصب اکابر ائمه دین
و فقهاء و محدثین را که استحسان و تجویز فرموده اند اگرچه مستندین سلسله و پیر این طائفه هم باشند

آنهم موجب خیریت نیست مانع ادای شکر نعم الهیه و منافی سرور بامور خیریه دینیه و دنیاویه نیست آری چیزیکه
منافی و مانع استحباب شکران نعمت و سرور بایام بابرکت بلکه مانع اظهار شکر و سرور بهر نعمت در هر وقت
می تواند بود مشروعیت تکلف و اظهار حزن و نیاحت و ملال بخیال آن مفارقت بغایت قصوی
رسانیدن است اگر مشروع می بود حالانکه این خلاف مقاصد شرع شریف است ندانی که بموجب عمل و ارشاد
شارع یوم الاثنین هم یوم نعمت ولادت و هم یوم مصیبت مفارقت است مع هذا استحباب شکران نعمت
دران یوم باداء عبادت مشروع فرموده اند و باظهار تحزن برای آن مصیبت دران اشاره هم ننموده اند
فافهم و لا تغفل **قوله** بجواب فاکهانی که درخور قبول باشد هیچکس را اجمالاً و لا تفصیلاً بر نه خاسته الخ **اقول**
امام حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون [illegible] حافظ سیوطی و علامه ابن حجر قول فاکهانی را
تحریر فرموده و در سیرت شامیه هم به تفصیل آن نقل نموده **قوله** اگر یکی او دو روایات کاسده فاسده
آورده علما حق پرست قلع و قمع چنانکه باید کرده اند الخ **اقول** این مدعی آنوقت قابل قبول بود که علما
ابن حجر و امام سیوطی و ملا علی قاری و غیرهم از کسانیکه در علم و دیانت و صلاحیت و اعتماد و شهرت بعدالت
بران کرام می داشتند نقل صحیح مشهور می نمود و رنه [illegible] بلکه [illegible] مشهورین [illegible] زبان [illegible]
آورد **قوله** جواب [illegible] بقدر فهم بیهودی [illegible] الخ **اقول** اگر [illegible] منافی شرع و عقل [illegible]
بر وهم فاسد و خیال کاسد [illegible] جناب فاروق رضی الله تعالی عنه چرا با آن [illegible] قوت و شوکت اسلام
تنبیه تادیب و ابطال آن وهم فاسد نفرمود [illegible] شراح [illegible] امام نووی صاحب خیر
جاری و غیرهما از سوء فهم خود [illegible] گردانیدن [illegible] تعظیم بعظمت جناب فاروق رسانیدن
سفاهت است و بس **قوله** عذر برورود صفتش در مصحف مجید نفر بود الخ **اقول** اولاً [illegible]
صفت شجره در مصحف مجید غیر مسلم است گر عقلی چیزی می گوید و در صفت چیزی دیگر و ثانیاً آن شجره
شهادت صحابه کرام غائب شده بود و ثالثاً اگر [illegible] اسلام [illegible] احکام [illegible]
غلط اعراب عوام که صاحب عبادت [illegible] این امر [illegible] اکابر [illegible]
حرام نمی تواند شد که [illegible] **قوله** اگر [illegible] مصنف [illegible]
لیکن این [illegible] بلکه [illegible] لانه مخالف للکتاب والسنة والاثر والاجماع الخ
اقول [illegible] الفاظ مخالف [illegible] بلکه [illegible]

وحسن و بسیاری از امور در کتب دینیه مذکور و معروف و مشهور ست که قدری ازان سابقا مسطور ست
بالجمله مدار ذم بر معنی ست نه بر مجرد لفظ این لفظ آری چیزی را بدعت بآن معنی مصطلح که جز
مذموم نباشد گفته باز قائل حسن آن گردیدن درست نیست لیکن درینجا فائده دیگر هم شنیدنی ست
و آن اینکه امام سبکی در رد خرافات ابن تیمیه فرموده قوله واذا سافر لاعتقاده انه طاعة
کان ذلک محرما بالاجماع الخ هذا فاسد لانا لو سلمنا ان السفر لیس طاعة وسافر شخص
معتقدا انه طاعة کیف یکون سفره محرما بالاجماع فان من فعل مباحا باعتقاد انه [illegible]
لا یوصف ذلک بکونه محرما بل ان کان اعتقاده ذلک لظن دلیل و بذل وسعه کان مثابا
بمقتضی ظنه والا کان جهلا لا اثم علیه ولا اجر و فعله موصوف بالاباحة نعم اذا جعل
احد المباح عبادة داخلة فی الدین مع اعتقاده انه لیس منه فیاثم به لانه تقرب
الی الله تعالی بما لیس قربة لا فی الواقع ولا فی ظنه وهذا حکم سائر البدع فمن ادخل فی
الدین ما لیس منه فعلیه اثم ابتداعه اما من قلده فان کان ذلک من الفروع التی یسوغ
فیها التقلید واخذ بقول العلماء وفعله معتقدا انه من الامور الصحیحة فلا اثم علیه وان کان
مما لا یسوغ فیه التقلید کالاحداث فی الدین فعلیه اثم البدعة الخ قوله
شمرد [illegible] برای اظهار شکر و فرح بر ولادت سرور عالم صلی الله علیه وسلم نیست الی قوله عجیب ست عجب از مثل حافظ سیوطی
که با آنهمه تطویل در حفظ حدیث از احادیث مستند تشریع عقیقه بغفلت ورزیده الی آخره اقول
سوای حافظ سیوطی دیگر ائمه محققین هم مانند توربشتی وغیره بر بودن عقیقه برای شکر سرور تشریع
فرموده اند و احادیث را ازان قبل فرموده لهذا نهایت عجیب ست که صاحب رساله با اینهمه ادعا
تبحر و همه دانی از کتب دینیه نشده و لهذا هم غفلت ورزیده در پی طعن الشیخ حافظ سیوطی گردیده
قوله سخن در مطلق سرور ولادت بی انضمام قیود معلومه نیست الی قوله درینجا عجب طرفه صنعتی
بکار برده که در اختتام سخن بهنگام اثبات مجلس سرور ولادت از قید مجلس و لوازم آن گریز کرده حکم
مستحب بودن بر سرور ولادت نافذ فرموده فریقین را بزعم خود راضی نموده اقول اولا درینجا
فرمودن حکم مستحب بودن سرور ولادت مطلقا گریز از کجا فهمید عجیب تر کلام سابق که شمرد
ایام ولادت با سعادت و بودن صوم یوم اثنین برای شکر آن نعمت و استحسان مجلس مبارکه

که محتوی بر بیان حالات و معجزات و اطعام طعام و دیگر خیرات و مبرات و خالی از ممنوعات و منهیات
باشند و تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه از ائمه معتمدین مشهورین و علمای اعلام محققین و متدینین نقل
نموده و دلیلی دیگر بران افزوده حاصلش اینکه در استحباب سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه
وسلم شکی وارتیابی نیست این یک فرد آن باوجود عدم تحریم شارع حکم حرمت و ضلالت نمودن
و مجوزین آنرا سب و شتم و تضلیل و تفسیق نمودن تشریع جدید و نسخ احکام شارع و تحریم بهوای
نفس ست و چون صاحب رساله رضامندی فریق خود باستحباب مطلق سرور ولادت در مقام
ظاهر می نماید پس چیزیکه حضرت شارع آنرا مطلق ازین قیود گذاشته مشروط بوجود یا عدم
این قیود ندانسته و برای آن هیئت مخصوصه صورت توقیفیه معین نساخته پس بموجب اقرار صاحب
ایضاح و مولوی خرم علی وغیرهما از مستندین طائفه برای استحباب کدامی فرد خاص حاجت دلیلی
دیگر نیست فتدبر و ثانیا صاحب رساله که حسب اقرار اینجا سخن در مطلق سرور ولادت ندارد مخالفت
فریق خود میکند و ثالثا صاحب رساله درین مقام طرفه مکیدتی برای تغلیط عوام پیش نموده
و آن اینکه از شروع کلام برای تجهیل و تضلیل و تحمیق و تفسیق محققین مشهورین از اکابر مشهورین
اهلسنت انواع انواع سخنها در سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه وسلم که بر تقدیر تسلیم
آن مجلس سرور ولادت از قبیل ضلالت و جهالت باشد بیان نموده گاهی اولا بینا اظهار حزن
و گاهی بدعت بودن فرحت ولادت و گاهی سفاهت بودن خوشی کردن بتصور بودن زوال
بعد انقضاء صدها سال الی غیر ذلک من انواع الکلام و المقال تحریر ساخته چون نوبت بختام
سخن رسید برای پرده داری به نمودن سخن در مطلق سرور ولادت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم تصریح فرموده سخن و بحث را راجع بچند قیود معلومه مخصوصه نموده و یاد نداشته که فریق او
چه نوشته اند و خود او چه برنگاشته قوله آنچه در خفتن دیده شود خواب و خیال ست
الی قوله ~ چو غلام آفتابم همه از آفتاب گویم ٭ نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم الی آخره
اقول برای تائید امریکه استحباب آن مندرج عمومات مشیدات شارع ست و آنچه درین
استحسان آن فرموده اند آنچه اکابر اولیا و مشاهیر صلحا و اتقیای امت محمدیه و رده یا
معاملات جانب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان ملهم شده اند ذکر نموده چه تعلق ثم الشست

که همه ذاکران بنا قلش تهمت شب پرستی نموده آید بلکه در کتب حنفیه صدها جا توان یافت
که ائمه حفاظ کبار اسلام و مشائخ عظام و کرام برای استیناس ذکر نموده اند پس بموجب قول صاحب
رساله همه شب پرست باشند بنا این رساله که بر اختصار است و نیز از سکات صاحب رساله
در کار بدین جهت بر یک عبارت اکتفا می رود در سرور المحزون در بیان وفات شریف گفته
و اختلاف کردند اصحاب در آنکه در حال غسل جامها از تن آنحضرت صلی الله علیه وسلم کشند
یا با جامها غسل دهند پس خدا تعالی بر ایشان خواب را مسلط کرد و گوینده که نمی دانستند
که کیست گفت غسل دهید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در جامهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس بیدار شدند و همچنان کردند الخ و تفصیل این در جواب رساله کلمة الحق گذشته و لنعم
ما قیل ؎ ز آفتاب پرست و ز شب پرست بگو * حدیث حق ز ای الحق ز حق پرست بجو *
از همین امر یکه مزاحمت و مخالفت امور محدوده شارع دارد و در تائید عمل بدان ذکر خواب
نمودن بیجاست اما آنچه ائمه دین را از علماء کاملین و اولیاء و صالحین بجهت مستحب و مندوب
شمردن این عمل شریف مبغوض ترین مردم نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرار داده پس
منشاء این سفاهت ضلالت و جهالت ست و بس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود ارشاد
و اجازت فرموده اند من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها و شرح این حدیث
از ائمه دین سابقا مرقوم گردیده والله الموفق والمعین و صلی الله تعالی وسلم علی سید المرسلین و شفیع
المذنبین سیدنا و مولانا محمد حبیب رب العالمین وعلی آله واصحابه واحبابه اجمعین

تمت

خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه والشکر علی انعامه که درین زمان سعادت توامان رساله عجیبه عجاله
غریبه مسمی به حق الیقین فی مولد اعلی النبیین از تصانیف عالم با عمل
فاضل اوحد مولوی سید عبد الصمد صاحب سهسوانی من تلامذة
جامع الفضائل و الکمالات مولانا محمد عبد القادر صاحب البدایونی سکناً الحنفی
مذهباً القادری مشرباً ادام الله فیوضهم و دام برکاتهم حسب فرمایش رئیس پاک نهاد

امیر و الانزاد صاحب المروۃ و الامتنان منبع الفضل و الاحسان جناب معلی القاب
حضرت مولوی محمد واحد علی خان صاحب بہادر خلف الصدق و الاحفاد
جناب غفران مآب حکیم محمد سعادت علی خان صاحب بہادر مبرور
رئیس اعظم آنولہ ضلع بریلی معرفت جناب مولوی سید محمد
عزیز الدین حسن صاحب و مولوی محمد انعام حسن
صاحب سہسوانی عم مجدہم بتصحیح تمام و صحت مالاکلام
مطابق نسخہ مکتوبہ مصنف ممدوح الشان النقل
کالاصل بتاریخ ۲۵ دسمبر سنہ ۱۸[illegible]ء
در شہر لکھنؤ بمطبع علوی محمد
علی بخش خان صاحب
از حلیہ طبع محلی گردیدہ
اریکہ آرای شہود
گردید
فقط

تمت

واسطے سند اس امر کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی مطبع علوی کی ہے
مہر مطبع ثبت کی گئی